تصویر ابو عبد الرحمن الکردي

کتاب آمریکا ۳

ویژه روابط آمریکا ـ اسرائیل



موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران

آمریکا و اسرائیل: روابط استراتژیک

صهیونیسم مسیحی و خاستگاه مذهبی حمایت آمریکا از اسرائیل

ایالات متحده اسرائیل-هم آوایی اصول گرایی مسیحی و صهیونیسم کلیمی

بررسی منافع راهبردی ایالات متحده در حمایت نامشروط از اسرائیل

تحلیل ادواری تعاملات استراتژیک ایالات متحده آمریکا و اسرائیل از آغاز تاکنون

آمریکا و یهودی دیگر- بدنه های ضد اسرائیل در ایالات متحده

جایگاه لابی یهود در سیاست خارجی ایالات متحده

خاستگاه های قدرت یهودیان آمریکا

بسم الله الرحمن الرحيم

کتاب آمریکا (۳)

(ویژه روابط آمریکا ـ اسرائیل)

سلسله انتشارات مؤسسهٔ فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران: ۷۶

کتاب آمریکا ۳ (ویژه روابط آمریکا ـ اسرائیل / گردآوری شورای غیردولتی روابط خارجی مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران؛ نظارت و تدوین علی عبدالله خانی. ـ تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، انتشارات ۱۳۸۲.
۲۵۲ ص. -- (انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران؛ ۷۶)
ISBN 964-5910-79-9: ۱۷۵۰۰ ریال
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
۱. سیاست نظامی -- ایالات‌متحده. ۲. ایالات‌متحده -- روابط خارجی -- اسرائیل. ۳. اسرائیل -- روابط خارجی -- ایالات‌متحده. ٤. صهیونیسم. الف. مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران. ب. عبدالله خانی، علی.
۲۳ ک / UA۲۳ ۳۵۵/۰۳۳۵۷۳
کتابخانه ملی ایران ۸۲ـ۳٦٤٦۷م



انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران
تلفن: ۸۷۱۲۱۵۳ **نمابر:** ۸۷۱۲۵۲۹ ، **صندوق پستی:** ۳۸٤۹ـ۱۵۸۷۵
نشانی اینترنت:www.tisri.org **پست الکترونیک:** info@tisri.org

کتاب آمریکا ۳ (ویژه روابط آمریکا ـ اسرائیل)
گردآوری: شورای غیردولتی روابط خارجی مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران
نظارت و تدوین: علی عبدالله خانی
مدیریت داخلی: سیدابراهیم خاتمی خسروشاهی
حروف‌چین: زهره اسماعیل‌زاده، لیلا افشارنجفی
صفحه‌آرا: علی اکبر حسینیه فراهانی
هماهنگی: مریم مرادی
طراح جلد: مریم جعفری نائینی
چاپ نخست: اسفند ۱۳۸۲
چاپ و صحافی: بهمن
شمارگان: ۲۵۰۰ نسخه
قیمت : ۱۷۵۰ تومان

فهرست

عنوان صفحه

مقدمه

روابط چندمنظوره ایالات‌متحده و رژیم صهیونیستی، به‌واسطه ارتباط مستقیم آن با منافع حیاتی دوطرف، هم‌اکنون از آنچنان استحکامی برخوردار است که تغییر در رؤسای دو دولت نیز نتوانسته است دگرگونی عمیقی در سطح این مناسبات ایجاد نماید. به‌ویژه که با فعالیت‌های سازمان‌یافته، پیچیده و یکپارچه لابی‌های یهود در درون ارکان حکومت واشنگتن ـ اعم از کاخ‌سفید، کنگره و سایر سازمان‌ها و بازیگران مؤثر در ساخت قدرت ـ که به‌طرز مبسوط در کتاب حاضر به آن پرداخته شده امکان هرگونه تنش یا سردی در روابط دوجانبه، به حداقل رسیده است.

در این کتاب، سعی داشته‌ایم طی ۸ مقاله، علاوه بر بررسی پیشینه مراودات آمریکا و اسرائیل و نیز منافع دو طرف در تعمیق آن، به‌طور خاص به جایگاه یهودیان و چگونگی عملکرد لابی یهود در سیاستگذاری‌های واشنگتن به‌ویژه سیاست خارجی و ارائه کمک‌های مالی و نظام به تل‌آویو بپردازیم.

مقاله نخست، به قلم دکتر سیدعلی طباطبایی به بررسی نسبتاً مفصل خاستگاه‌های قدرت یهودیان ایالات‌متحده پرداخته است. به‌زعم نگارنده

«اولین و مهم‌ترین خاستگاه قدرت جامعه یهودیان آمریکا را باید ویژگی‌های این جامعه به‌حساب آورد» که از جمله انسجام، سازماندهی بسیار بالا و سطح نخبگی و ویژگی‌های کیفی این جامعه است. دومین خاستگاه قدرت، لابی یهودیان است. در این قسمت کارکرد قدیمی‌ترین و بزرگ‌ترین لابی یهود، آیپک، تشریح شده است. «رسانه‌ها» و «حضور در قوای مقننه و مجریه آمریکا» هم سومین و چهارمین خاستگاه مهم یهود می‌باشد.

سیدقاسم ذاکری در مقاله دوم به بررسی «اصول و مبانی اقتصادی صهیونیسم مسیحی»، «صهیونیسم مسیحی در آمریکا» و «نقدی بر گفتمان صهیونیسم مسیحی» می‌پردازد.

مقاله سوم که حاصل نگارش عبدالهادی بروجردی است به تحلیل موجز حضور محافل هوادار صهیونیسم بین‌الملل در ایالات‌متحده و چگونگی تولید فکر و ادبیاتی که در نهایت تنها به مصالح و منافع اسرائیل می‌اندیشد، پرداخته است.

در چهارمین مقاله، مهدی قویدل با نگاهی به منافع استراتژیک آمریکا در حمایت همه‌جانبه از اسرائیل و نیز کمک‌های بی‌دریغ مالی و نظامی به تل‌آویو، آینده مناسبات آمریکا و اسرائیل را «همچنان دربردارنده عنصر کلیدی تداوم» می‌داند.

تحلیل مختصر مقاطع مهم تعاملات واشنگتن ـ تل‌آویو، کاری از سجاد ستاری می‌باشد. سه مقطع مهمی که در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته عبارت است از آغاز پیدایی اسرائیل تا پایان جنگ سرد، از فروپاشی بلوک شرق تا ۱۱ سپتامبر، از ۱۱ سپتامبر تاکنون.

پیروز ایزدی، نگارنده ششمین مقاله کتاب حاضر، عوامل بنیادی و مؤثر قدرت یهودیان در جامعه ایالات‌متحده را مورد شناسایی و تحلیل قرار داده است. دلایل قدرت لابی یهود در آمریکا، سازمان تشکیل‌دهنده لابی یهود، نحوه عملکرد لابی‌ها و میزان تأثیرگذاری لابی یهود بر سیاست خارجی آمریکا عناوین بخش‌هایی از مقاله مذکور است.

هفتمین مقاله به قلم محمدحسن مرعشی اجمالاً به بررسی مخالفان اسرائیل در داخل آمریکا پرداخته اما بر این باور است که «بدنه‌هایی که در درون آمریکا به مخالفت با ساختار دولت اسرائیل و مشروعیت آن برخاسته‌اند، راه به جایی نخواهند برد».

دلیل پیوند روابط آمریکا و اسرائیل چیست؟ مقاله پایانی کتاب سوم آمریکا، با جمله مذکور آغاز می‌شود. نبی آزادی ضمن توجه به ریشه‌های پیوند، به سیاست‌های استراتژیک، اقتصادی و نظامی واشنگتن در قبال رژیم صهیونیستی پرداخته و اسرائیل را به‌دلیل جایگاه جامعه یهود در درون آمریکا، برای واشنگتن یک امتیاز استراتژیک می‌داند.

در آخر مؤسسه تهران امیدوار است این مجموعه بتواند در راستای تعمیق شناخت کارگزاران سیاسی و پژوهشگران کشورمان نسبت به روابط آمریکا و رژیم صهیونیستی مؤثر افتد.

شورای غیردولتی روابط خارجی مؤسسه تهران

دپارتمان آمریکا

خاستگاه‌های قدرت یهودیان آمریکا

سیدعلی طباطبایی*

پیش‌گفتار

«دیوید لوچنز» (David Luchins)، معاون «اتحادیه ارتدوکس جامعه یهودیان آمریکا» (The Union of Orthodox Jewish Congregarions of America) اعتقاد دارد که یهودیان در آمریکا دیگر اقلیت نیستند بلکه بخشی از اکثریت هستند و اکنون در جامعه آمریکا پذیرفته شده و توانایی دستیابی و پیشرفت دارند. وی می‌افزاید: رئیس‌جمهور آمریکا به‌طور مرتب با رهبران یهودی دیدار می‌کند. این غیرقابل باور است ولی واقعیت دارد. بله ما اینجا هستیم و رسیده‌ایم.

یک مثال ملموس از قدرت جامعه یهود باید به میزان «کمک‌های خارجی سالیانه» (Foreign Aid) آمریکا به اسرائیل اشاره کرد. در هر سال ۳ میلیارد دلار کمک به اسرائیل از سوی آمریکا اختصاص داده می‌شود که یک پنجم

---

*. دکتر سیدعلی طباطبایی عضو هیأت علمی دانشکده علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی ـ واحد تهران مرکزی است.

کمک‌های سالیانه آمریکاست و این کمک تنها به یک ملت پنج میلیون نفری اختصاص می‌یابد که یک دهم درصد از جمعیت جهان است. تحلیل‌گران همواره اعتقاد دارند این میزان کمک به اسرائیل با فعالیت‌های جامعه یهودیان و لابی قدرتمند یهود محقق می‌گردد.[۱]

قدرت یهود را در بخش‌های مختلف داخل آمریکا در موضوعاتی مانند سیاست‌های مهاجرت و پناهندگان، حقوق مدنی و اقدام مثبت، سقط جنین و تفکیک کلیسا از دولت می‌توان حس کرد. جوامع محلی یهودیان از نیویورک تا لس‌آنجلس تبدیل به بازیگرانی عمده شده‌اند.[۲]

در پایان قرن بیستم، به یهودیان آمریکا در جهان به‌عنوان بازیگرانی مهم در عرصه بازی سیاست نگریسته می‌شود که توانایی تأثیرگذاری بر حوادث، تعیین هدف و تحقق آن و تنبیه دشمنان و پاداش دوستان را دارند. «محمد الارابی» (Mohamad-Alorabi) دیپلمات مصری که در دهه ۹۰ مسئول ارتباط با میز یهودیان در واشنگتن بود، می‌گوید: اگر شما درباره قدرت ایالات‌متحده صحبت می‌کنید باید اهمیتی فوق‌العاده به جامعه یهودیان آمریکا بدهید. وی می‌افزاید: این بسیار خوب است که در آمریکا به‌عنوان یک کشور غربی کسی از شما حمایت کند. ما آرزو می‌کنیم گروهی مانند یهودیان آمریکا، از ما حمایت می‌کرد.

پاسخ این سؤال که چرا جامعه یهودیان آمریکا در نیم قرن اخیر توانسته‌اند از وضعیت استیصال و ناامیدی، به قدرت چشمگیر دست یابند را باید در خاستگاه‌های قدرت یهودیان در آمریکا جست‌وجو کرد. یهودیان آمریکا توانسته‌اند با به فعلیت درآوردن امکانات خود، خاستگاه‌های قدرتی را

در آمریکا به‌وجود آورند که موجب قدرتمندتر شدن بیشتر آنها شده است. خاستگاه‌های قدرت یهودیان در آمریکا برگرفته از ویژگی‌های ذهنی و روان‌شناختی و قدرت فکری یهودیان و تاکتیک‌ها و سازوکارهایی است که آنها در مرحله عمل به‌کار می‌بندند.

در یک چشم‌انداز کلی می‌توان چهار خاستگاه قدرت را برای یهودیان آمریکا مشخص کرد که قدرت یهودیان در پرتو این خاستگاه‌ها به منصه ظهور می‌رسد. خاستگاه اول با ویژگی‌های جامعه یهودیان مرتبط است. سه ویژگی عمده جامعه یهود شامل انسجام، سازماندهی و سطح نخبگی و ویژگی‌های کیفی موجب گردیده‌اند که جامعه یهود برای هر اقدامی پتانسیل‌های لازم را در اختیار داشته باشد.

دومین خاستگاه قدرت یهودیان، لابی یهودیان است که توانسته است با اعمال نفوذ و تخصیص منابع مادی و معنوی لازم، اهداف یهودیان را در فرایند تصمیم‌سازی‌های آمریکا متحقق کند.

خاستگاه سوم، رسانه‌هاست که به‌عنوان بازوی قدرتمند اقناع افکار عمومی در آمریکا در دست یهودیان قرار گرفته است.

خاستگاه چهارم قدرت یهودیان نیز حضور در قوای مقننه و مجریه آمریکا است که موجب گردیده یهودیان به‌ویژه در ۱۲ سال اخیر در هرم تصمیم‌سازان آمریکا، موقعیت‌های کلیدی را در دست داشته باشند.

این مقاله به‌طور مختصر به تحلیل و تبیین این چهار خاستگاه قدرت یهودیان می‌پردازد.

خاستگاه اول: ویژگی‌های جامعه یهودیان

در سپتامبر ١٦٥٤، اولین کشتی حامل ٢٣ یهودی در سواحل آمریکای شمالی لنگر انداخت و بدین ترتیب، تاریخ روابط مردم آمریکا و یهودیان آغاز شد. آنها با مخالفت ساکنان پیشین آمریکا مواجه شدند. مسیحیان، نگران از دست دادن اموال و تجارت خود بودند. از این گذشته، آنها فراموش نکرده بودند که مصیبت‌های حضرت مسیح ناشی از کارشکنی‌های یهودیان بوده است. یهودیان تازه‌وارد آداب و رسوم خود را حفظ کردند و بی‌درنگ، همبستگی شدید و کمک متقابل بین آنها پدید آمد. آنها مایل نبودند با مردم بومی ادغام شوند و از همه مهم‌تر، یهودیان، مذهب را از ملی‌گرایی جدا نمی‌کردند.[٣]

براساس آمار ارائه‌شده، در سال ١٧٤٠، از چهار میلیون آمریکایی، ١٥٠٠ نفر یهودی بودند. در سال ١٨٥٠ از ٣٧ میلیون سفیدپوست، ١٥٠ هزار نفر و در سال ١٩١٤ از ١٠٠ میلیون آمریکایی، ٢/٥ میلیون نفر یهودی بودند.[٤]

سه موج مهاجرت یهودیان، جامعه یهودیان آمریکا را به‌وجود آورد. اول مهاجرت مارونس‌های پرتغالی (Porteguese Marranos) در دوران استعمار، دوم مهاجرت یهودیان آلمان در اواسط قرن نوزدهم و سوم مهاجرت یهودیان روسی در ابتدای قرن بیستم که در پی این مهاجرت‌ها جامعه یهودیان شروع به شکل‌گیری کرد. در هر یک از این موج‌های مهاجرت، یهودیان از دنیایی که آن را می‌شناختند، فرار می‌کردند. آنها از جامعه یهودیان و جامعه پیرامونشان که آنها را در احاطه داشت، می‌گریختند. این یهودیان مهاجر فکر می‌کردند که توسط جامعه خود، دولت، روحانیون یهودی و رهبران ثروتمند یهودی

مورد خیانت واقع شده‌اند. آنها متعهد شدند تا دیگر به کسانی که به آنها در اروپا خیانت کرده بودند، در آمریکا اجازه رهبری خود را ندهند.[۵]

جامعه یهودیان آمریکا بیشتر توسط قشر فقیرتر و کم‌سوادتر یهودیان اروپا به‌وجود آمد. یک یهودی اروپایی که دارای تعلقات خاص به ارزش‌های یهودی بود، به دور دنیا سفر کرد و در جایی (آمریکا) سکنی گزید که دارای قانون و مرز خاصی نبود. یهودیان خوب در خانه می‌ماندند. شورشیان، ماجراجویان و ورشکستگان به آمریکا می‌رفتند.

این یهودیان جامعه یهودیان را در آمریکا به‌وجود آوردند. اما این جامعه یهودیان، کاملاً متفاوت بود. آمریکا دنیای جدیدی بود. جایی که دین، قدرت حاکم نبود و کلیسا بر مؤمنان حاکمیت نداشت. بنابراین جامعه یهودیان نیز بر یهودیان چنین حاکمیتی را دارا نبود.[۶] از این‌رو در طول سال‌ها یهودیان آمریکا توانستند جامعه‌ای سازمان‌یافته به‌وجود آورند که مبنای قدرت آنها قرار گیرد.

اولین و مهم‌ترین خاستگاه قدرت جامعه یهودیان آمریکا را باید ویژگی‌های یهودیان به‌حساب آورد. دین منحصر به فرد جامعه یهودیان، زیربنای عملی قدرت یهودیان را در جامعه آمریکا به‌وجود آورد. مهم‌ترین ویژگی جامعه یهودیان آمریکا که موجب هر چه قدرتمندتر شدن آنها شده است، «انسجام» جامعه یهودیان آمریکاست. این انسجام بیش از هر چیز دارای سرچشمه‌ای تاریخی است که پیامد آن ایجاد ذهنیت انسجام و همکاری میان یهودیان بوده است. گذشته‌های سخت، پراضطراب، محرومیت

و طعم همیشگی اقلیت بودن، شرایط را برای یهودیان فراهم ساخته است که از نظر روانی نوعی احساس تعلق به یکدیگر را میان آنها به‌وجود آورده است. در واقع گذشته تلخ مشترک و ترس از آینده مبهم، شرایطی را برای یهودیان فراهم می‌سازد که از نظر روانی به یکدیگر نزدیک گردند و این نزدیکی می‌تواند مبنای فکری اقدامات مشترک را پایه‌ریزی کند. نتیجه اقدامات مشترک یهودیان چیزی جز انسجام آنان نخواهد بود.

سران و گردانندگان جامعه یهودیان آمریکا با دامن زدن به حوادث تاریخی و بزرگ کردن و جعل کردن وقایع و حقایق به این ذهنیت‌های یهودیان نیز دامن می‌زنند و انسجام هر چه بیشتر میان یهودیان را طلب می‌کنند. موضوعاتی مانند آوارگی و پراکندگی یهودیان (Diaspora)، ضدیهودیت (Anti-Semitism)، آدم‌سوزی (Holocaust) همواره در کانون تبلیغات یهودیان آمریکا بوده است.

براساس تحقیقی که مؤسسه «روابط بین‌الملل آمریکا» (Institute of International Relations) در سال ۲۰۰۲ میلادی انجام داده است، دو موضوع عمده به همبستگی جامعه یهودیان و ارتقای سطح آگاهی سیاسی و مشارکت آنها کمک کرده است. اولین موضوع مرتبط با کشتار یهودیان و خاطرات آن و ضدیت با یهود و دوم توجه بسیار زیاد افکار عمومی یهود به موضوعات روز می‌باشد.[۷]

دومین ویژگی بسیار مهم جامعه یهودیان آمریکا، سازماندهی بسیار بالای جامعه یهودیان آمریکاست. اگر ویژگی اول جامعه یهودیان یعنی انسجام، چارچوبی ذهنی دارد و ریشه خود را از محیط ذهنی یهودیان می‌گیرد، دومین

ویژگی یعنی «سازماندهی»، چارچوبی عینی دارد و ریشه خود را از محیط عینی و واقعیت‌های موجود جامعه آمریکایی می‌گیرد.

در جامعه سرمایه‌داری و چندفرهنگی آمریکا، گروه کوچکی مانند یهودیان بدون سازماندهی و مدیریت منابع در دسترس، هیچ‌گاه نمی‌توانند خودی نشان دهند، چه رسد به آن‌که خود را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین گروه‌های نژادی مطرح کرده و دارای منافع قدرت بسیار بالایی در آمریکا باشند.

چند گروه فشار محدود (لابی) اما پرقدرتی که رسماً به ثبت رسیده و وظیفه خود را تأثیرگذاری بر تصمیمات هیأت حاکمه آمریکا در رابطه با اسرائیل اعلام کرده‌اند، هدایت‌کننده تنها بخشی از تحرکات گسترده‌ای هستند که در آمریکا اهداف مشابهی را دنبال می‌کنند. در عین حال یهودیان آمریکا دارای سازمان‌ها و تشکل‌های عدیده و نیرومندی می‌باشند که به‌طور مستقیم درگیر فعالیت‌هایی که از آنها با عنوان کلی «لابی» یاد می‌شود، نیستند. شمار کثیری از این تشکل‌ها صرفاً به حفظ اتحاد عمل یهودیان در ارتباط با طیف وسیعی از امور از جمله تشویق آنها به شرکت در فعالیت‌های سیاسی محلی، منطقه‌ای و فدرال، همکاری صنفی و انتشار اطلاعات در موارد مربوط به منافع یهودیان مشغولند.(۸)

به‌طور کلی می‌توان گفت که سازمان‌های یهودی در آمریکا به دو دسته کلی اجتماعی و سیاسی تقسیم می‌گردند. سازمان‌های اجتماعی جامعه یهودیان در آمریکا بیشتر با بدنه جامعه یهودیان مرتبط بوده و فعالیت‌های خود را به آنها متمرکز می‌کنند. سازمان‌های اجتماعی یهودیان با ایجاد

فرایندهای مطلوب در جامعه یهودیان شرایط را برای کسب برایندهای مطلوب توسط گروه‌های سیاسی فراهم می‌کنند. کارویژه‌های سازمان‌های اجتماعی یهودیان شامل حفظ همبستگی، ایجاد ارتباط، طرح موضوعات جدید جهت زمینه‌سازی برای شرکت در انتخابات، جمع‌آوری کمک مالی، آموزش و اطلاع‌رسانی می‌باشد.

نتیجه فعالیت سازمان‌های اجتماعی یهودیان به شکلی است که جامعه یهودیان دارای بالاترین درصد رأی‌دهندگان در میان گروه‌های نژادی آمریکا هستند.[۹] آمارها نشان می‌دهد حدود ۹۰ درصد از یهودیان در انتخابات شرکت می‌کنند در حالی‌که متوسط حضور آمریکاییان در انتخابات بین ۴۰ تا ۵۰ درصد می‌باشد.

سازمان‌های سیاسی جامعه یهودیان کارویژه لابی را برعهده دارند. این سازمان‌ها بسیار فعال هستند و با ایجاد ارتباط با قانونگذاران، مجریان و بخش قضایی آمریکا شرایط را برای تحقق اهداف یهودیان فراهم می‌سازند.

سازمان‌های سیاسی یهودیان از اقتدار لازم برای پیشبرد اهداف خود در درون آمریکا برخوردارند. سازمان سیاسی یهودیان آمریکا با هوشمندی کامل از فضاسازی و فرایندسازی سازمان‌های اجتماعی بهره برده و نتایج مطلوب خود را در فضای سیاسی کسب می‌کنند. در واقع هماهنگی کاملی میان سازمان‌های اجتماعی و سیاسی وجود دارد.

از میان سازمان‌های سیاسی یهودیان آمریکایی می‌توان به آیپک اشاره کرد. «آیپک» به‌عنوان یک «سازمان هماهنگ‌کننده» (Umberella Group) عمل می‌کند. آیپک مدعی است در کمیته اجرایی آن، رؤسای ۴۰ سازمان یهودی با

۴/۵ میلیون عضو حضور دارند. همچنین این سازمان، شبکه‌ای از ۷۵ سازمان یهودی برای فعال کردن جامعه یهودیان به‌وجود آورده است.

در کنار «آیپک»، همچنین «کنفرانس رؤسای سازمان‌های عمده یهودیان آمریکا»، (The Conferance of the Presidents of Majour American Jewish Organizations) وجود دارد. این کنفرانس متشکل از ۵۵ سازمان مختلف یهودی آمریکایی و وظیفه آن تدوین و تنظیم مواضع یهودیان در موضوعات سیاست خارجی است. این کنفرانس شرایطی را فراهم می‌آورد که لابی یهودیان با «صدای واحدی» (Speak with one Voice) سخن گوید در صورتی‌که رقبا و دشمنان لابی یهود چنین توانایی را ندارند. این کنفرانس بیشتر متمرکز بر ایجاد ارتباط قوه مجریه آمریکاست در صورتی‌که «آیپک» تمرکز بیشتری بر قوه مقننه آمریکا دارد.[۱۰] این کنفرانس به پیشنهاد «آباایبان» (Abba Eban)، وزیر خارجه وقت اسرائیل و «تدی کولک» (Teddy Kollek)، نماینده سیاسی اسرائیل در آمریکا در سال ۱۹۵۵ تشکیل شد.

همچنین جامعه یهودیان آمریکا، تشکیلات رسمی برای پیشبرد نظرات خود در پایتخت آمریکا ایجاد کرده که از نظر پیچیدگی، سازماندهی، توان مالی و بهره‌گیری از تاکتیک‌های متنوع از شانتاژ تا مظلوم‌نمایی، در واشنگتن بی‌نظیر توصیف می‌شود.[۱۱]

سومین ویژگی بسیار مهم جامعه یهودیان آمریکا که نقش غیرقابل انکاری در قدرتمند شدن یهودیان آمریکا دارد، «سطح نخبگی و ویژگی‌های کیفی» این جامعه است.

با وجود مشکلات اولیه، یهودیان آمریکا توانستند به شیوه‌های

دموکراتیک و فرصت‌هایی که از طریق سیستم سرمایه‌داری وجود دارد، وارد جریان‌های اصلی جامعه آمریکا شوند. یهودیان با توجه به گذشته تلخ خود، فعالانه کوشش کردند تا وارد فرایندهای سیاسی گردند. در ابتدای قرن بیستم بود که یهودیان توانستند در مقام‌های اجرایی و قضایی وارد شوند. پناهندگی یهودیان از آلمان به آمریکا کمک کیفی بزرگی به جهان آمریکا کرد، چراکه دانشمندان، محققان، هنرمندان و نویسندگانی چون آلبرت اینشتین (Albert Einstein)، اوتو اشترن (Otto Stern)، اریک فروم (Eric Fromm)، اریک اریکسون (Erik Erikson)، هانا آرنت (Hanna Arendt)، هربرت مارکوزه (Herbert Markuse)، پاول لازارفلد (Poul Lazarfeld) و هلن دوچ (Helen Deurch) به آمریکا پناهنده شدند.[۱۲]

در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، یهودیان در جنبش‌های حقوقی، مدنی و سیاست‌های لیبرالی بسیار فعال بودند. ثروت روزافزون آنها به همراه از میان رفتن موانع اجتماعی و فرصت‌های بیشتر تحصیلی موجب گردید که یهودیان در جریان‌های اصلی جامعه آمریکا فعال گردند.

در دهه‌های ۸۰ و ۹۰، ۸۵ درصد جمعیت یهودیان آمریکا، متخصصان، مدیران و بازرگانان بوده‌اند. در چارچوب شغل‌های مربوط به نخبگان، یهودیان در دانشگاه‌ها، رسانه‌ها و سرگرمی، بخش سرمایه‌گذاری و مالی و شرکت‌های خصوصی فعال بوده‌اند. در دهه ۷۰، ۱۰ درصد استادان آمریکایی یهودی بودند در حالی‌که در حال حاضر این میزان به ۳۰ درصد رسیده است.[۱۳]

پروفسور بنجامین گینسبرگ[۱۴]، استاد علوم سیاسی اشاره می‌کند که از

دهه ۶۰ بدین سو یهودیان دارای تأثیری قابل ملاحظه در اقتصاد، فرهنگ و سیاست آمریکا شده‌اند. در حالی‌که حدود ۲/۵ درصد جامعه آمریکا یهودی هستند، نیمی از میلیاردرهای آمریکایی، یهودی بوده و ۱۱ درصد نخبگان جامعه آمریکا یهودی هستند.[۱۵]

همچنین در کتابی که توسط دو نویسنده مشهور یهودی به نام «یهودیان و صحنه جدید آمریکا» نگاشته شده، اشاره گردیده است که طی پنج دهه اخیر، ۵۰ درصد ۲۰۰ نخبه فکری آمریکا یهودی بوده‌اند. همچنین ۲۰ درصد اساتید بهترین دانشگاه‌های آمریکا، یهودی بوده و ۴۰ درصد شرکت‌های حقوقی مستقر در نیویورک و واشنگتن متعلق به یهودیان است.[۱۶]

خاستگاه دوم: لابی یهودیان

توانایی نسبی هر گروه ذی‌نفوذ نژادی در آمریکا برای تولید خروجی‌های ملموس و متداوم در جهت اهداف خود، وابسته به دو سری از متغیرهای فرایندی (Process Variables) است که ماهیت لابی نژادی را تشکیل می‌دهند. این دو متغیر به شرح زیر هستند:

۱ـ توانایی لابی نژادی در تعریف روشن، دستور کار و برشمردن مکرر این دستور کار به‌عنوان بخشی از منفعت ملی فراتر آمریکا؛

۲ـ توانایی و ظرفیت لابی نژادی در حداکثر کردن منابع خود و تبدیل آن به قدرت سیاسی به‌منظور پیشبرد اهداف لابی.[۱۷]

با در نظر گرفتن ساختار متکثر سیستم سیاسی آمریکا، راه‌های متنوعی برای دسترسی و شکل‌دهی به سیاست خارجی آمریکا وجود دارد. از

نخستین روزهای تأسیس آمریکا، لابی، یک وجه نهادینه شده فرایندهای سیاسی در آمریکا بوده است که به‌وسیله قانون اساسی ایالات‌متحده و بیانیه حقوق (Bill of Rights) حمایت می‌شده است. لابی‌های نژادی از لابی‌های سیاسی و اقتصادی متمایزند و نسبت به آنها جدیدتر می‌باشند.

از جمله موارد موفقیت‌آمیز تأثیرگذاری گروه‌های ذی‌نفوذ نژادی در آمریکا را می‌توان مثال‌های زیر دانست: لابی ایرلندی‌ها و برملاسازی سیاست سرکوب‌گرایانه انگلیس در ایرلند شمالی، موفقیت ایتالیایی‌های آمریکا در تصویب شرایط ترجیحی بر صادرات ایتالیا، موفقیت لابی آفریقا در جهت‌دهی به سیاست خارجی آمریکا نسبت به موضوع آپارتاید در آفریقای جنوبی و موفقیت لابی کوبا در آمریکا در جلوگیری از عادی شدن روابط کوبا با آمریکا. همچنین می‌توان به دو لابی موفق دیگر در آمریکا یعنی لابی آسیایی ـ آمریکایی‌ها و لاتین ـ آمریکایی‌ها اشاره کرد.(۱۸)

در میان تنوع و تکثر گروه‌های ذی‌نفوذ (لابی‌ها) در عرصه سیاسی آمریکا، لابی یهودیان به‌دلیل قدرت و کارایی و توانایی شکل‌بخشی به نتایج سیاست خارجی آمریکا جایگاهی ویژه دارد. این قدرت لابی یهودیان در آمریکا، محصول گذشته جامعه یهودیان آمریکا، وضعیت اقتصادی ـ اجتماعی آنان و پیگیری مداوم دستور کارهای تعریف‌شده و مشخص آنان می‌باشد. به‌طور کلی زمانی‌که از «لابی یهودیان» آمریکا یاد می‌شود، منظور قدرت و نفوذ سیاسی یهودیان آمریکا است.

لابی‌های یهودی در آمریکا بر «سازمان»، به‌شدت تکیه دارند تا بتوانند صدای خود را به گوش مخاطبان برسانند. جمعیت یهودیان در آمریکا حدود

۲/۵ درصد است اما با این وجود به‌عنوان مثال، «آیپک»، بزرگ‌ترین لابی یهودیان، یکی از سه لابی قدرتمند در آمریکا به‌شمار می‌رود.

لابی‌های یهودی در آمریکا دارای دستور کارهای متفاوتی هستند اما تمرکز اصلی آنها بر روابط آمریکا ـ اسرائیل است. بسیاری از یهودیان احساس، وابستگی میان خود و اسرائیل را مبتنی بر دلایل فرهنگی و مذهبی می‌دانند. لابی‌ها یکی از ابزارهای مهمی هستند که یهودیان می‌توانند حمایت خود از اسرائیل را به مسئولان کشور نشان دهند.

گروه‌هایی که در واشنگتن در جهت اهداف جامعه یهودیان و به‌ویژه رابطه آمریکا ـ اسرائیل تلاش می‌کنند، به‌وجود آورنده کاراترین لابی‌ها در آمریکا هستند. مهم‌ترین لابی یهودیان، کمیته امور عمومی اسرائیل (آیپک (The American Israiel Public Affairs Committee (AIPAC)) است.

تلاش‌های لابی در حمایت از اسرائیل، محصول مشترک تعدادی از سازمان‌های یهودی است که در واشنگتن هستند. از میان آنها، آیپک دارای بیشترین عضو می‌باشد. سازمان‌های مهم دیگر شامل: «کمیته یهودیان آمریکا» (The American Jewish Committee)، «کنگره یهودیان آمریکا» (The American Jewish Congress)، «بی‌نای بریث اینترنشنال» (Bnai Brith International"، «هداسا» (Hadassah)، «شورای ملی زنان یهودی» (The National Counlil of Jewish Women) و «سازمان صهیونیستی آمریکا» (Zionist Organization of America) می‌باشند.

زمانی‌که به لابی یهودیان در آمریکا فکر می‌کنیم، گروهی که به ذهن متبادر می‌شود، «آیپک» است. آیپک در طول سال‌ها دارای نقشی بسیار

تعیین‌کننده در موضوعات کاری خود بوده است. این لابی به‌عنوان سخنگوی اسرائیل در ایالات‌متحده عمل می‌کند. در گذشته، هر آنچه که مورد حمایت دولت اسرائیل بوده، مورد حمایت «آیپک» نیز بوده است.

آیپک قدیمی‌ترین و کاراترین لابی یهود به‌شمار می‌آید. آنچه که «آیپک» را تبدیل به مهم‌ترین سازمان طرفدار اسرائیل ساخته، کارکرد آن به‌عنوان یک گروه ذی‌نفوذ است. رهبران آیپک همواره اظهار می‌دارند که «آیپک» یک سازمان آمریکایی است، نه یک عامل خارجی و این سازمان برای تسهیل و تقویت روابط میان مرم و دولت آمریکا و اسرائیل شکل گرفته است.

اولین تلاش‌های لابی در اوایل دهه ۵۰ توسط «آباایبان»، وزیر خارجه و «تدی کولک»، نماینده دیپلماتیک اسرائیل، صورت پذیرفت. آنها این موضوع را درک کردند که تحقق اهداف اسرائیل می‌تواند توسط لابیست‌های یهودی آمریکایی به بهترین شکل صورت پذیرد. در پی این تفکر، «شورای صهیونیست آمریکایی» (American Zionist Council) در سال ۱۹۵۱ شکل گرفت و به‌عنوان نماینده خارجی اسرائیل ثبت شد. نام این شورا در سال ۱۹۵٤ به «کمیته صهیونیست آمریکا برای امور عمومی» (American Zionist Committee for Public Affaris) تغییر کرد و سپس در سال ۱۹۵۹ به نام فعلی «آیپک» تغییر نام داد. در همین زمان عنوان نماینده خارجی اسرائیل حذف شد. (Ethnic Lobbies in U.S Foreign Policy)

«اسحاق رابین» (Yitzak Rabin)، نخست‌وزیر اسبق اسرائیل، «آیپک» را نوک پیکان روابط ویژه واشنگتن و تل‌آویو نامید. آیپک در ابتدای دهه ۹۰ میلادی دارای ۱۵۸ کارمند با بودجه سالیانه‌ای بالغ بر ۱۵ میلیون دلار بود.

آیپک دارای یک ساختار متمرکز است که توسط ۲۰ کارمند عالی‌رتبه اداره می‌گردد. این ۲۰ نفر هر دو سال یک‌بار توسط کمیته اجرایی (شامل ۱۵۰ نماینده از بیش از ٤۰ سازمان و فدراسیون محلی و ملی یهودیان)، انتخاب می‌گردند.

«آیپک» توسط یک مدیر اجرایی بسیار قدرتمند که مسئولیت اجرای برنامه‌های سازمان را دارد، اداره می‌گردد. وی وظیفه دارد به شکل روزانه کلیه عملیات و فعالیت‌های پرسنل را کنترل و بررسی کند. از آنجا که «آیپک» درگیر موضوعات سیاستگذارانه و نیازمند پاسخ سریع به تحولات می‌باشد، پرسنل حرفه‌ای آن دارای قدرت تصمیم‌گیری بالایی هستند. مدیر اجرایی، مدیریت مسائل روزانه و شرایط بحرانی را بر عهده دارد و زیر نظر کمیته اجرایی آیپک و نظارت جامعه یهودیان آمریکا فعالیت می‌کند. تا دهه ۱۹۸۰، آیپک بیشتر متمرکز بر کنگره آمریکا بود. اما در دو دهه گذشته آیپک با هر دو شاخه اجرایی و قانونگذاری، لابی کرده است. هر روز مأموران آیپک در جلسات کنگره به‌ویژه جلساتی که مرتبط با اسرائیل است، حضور می‌یابند. همچنین، کارمندان آیپک با مسئولان کلیدی کاخ‌سفید، وزارتخانه‌ها و آژانس‌های فدرال در حال مذاکره دائمی هستند.

لابیست‌های «آیپک» توسط تیم تحقیقاتی «آیپک» حمایت می‌گردند. این تیم با بررسی کلیه نشریات و مدارک در ٥ زبان، تحلیل‌های خود را در اختیار لابیست‌ها می‌گذارد. این تیم درباره همه موضوعات مرتبط با اسرائیل از کمک‌های آمریکا گرفته تا روابط استراتژیک آمریکا ـ اسرائیل، اطلاعات لازم را جمع‌آوری می‌کند.

«آیپک» سالیانه اقدامات ذیل را انجام می‌دهد:

ـ نظارت بر دو هزار ساعت جلسات کنگره؛

ـ برگزاری بیش از هزار ملاقات با دفاتر کنگره؛

ـ صدها ملاقات با کاندیداهای انتخاباتی دیگر؛

ـ همکاری با ۵۰ کمیته و زیرکمیته در کنگره و ۱۰۰ دپارتمان و آژانس فدرال.

اهداف عمده «آیپک» در فعالیت‌های خود به شرح زیر است:

۱ـ حفظ امنیت اسرائیل با گسترش همکاری استراتژیک آمریکا ـ اسرائیل و مواجهه با تهدیدات فعلی و آینده نسبت به اسرائیل و منافع آمریکا و اسرائیل؛

۲ـ تضمین همکاری آمریکا و اسرائیل برای تحقق صلح میان اسرائیل، فلسطینی‌ها و اعراب؛

۳ـ تغییر سیاست آمریکا برای به رسمیت شناختن بیت‌المقدس به‌عنوان پایتخت غیرقابل تقسیم اسرائیل؛

٤ـ ادامه کمک‌های ایالات‌متحده به اسرائیل و تضمین آینده اقتصادی اسرائیل با گسترش روابط تجاری، سرمایه‌گذاری و تحقیق و توسعه میان آمریکا و اسرائیل.

آیپک، یک سازمان مخفی نیست، بلکه رهبران آن حتی یک شانس کوچک برای اعمال قدرت بر سیاستمداران آمریکا را نیز از دست نمی‌دهند. «آیپک» به صراحت از هیچ چیز هراسی ندارد. به نمایش گذاشتن عملیات غیرقانونی در «رشوه‌خواری‌های انتخاباتی» (Compign Bribary) وسیله‌ای

برای تشدید فشار بر هر نماینده‌ای است که به واشنگتن می‌رود. نمایندگان منتخبی که به واشنگتن می‌روند، می‌آموزند که هر آنچه نمایندگان «آیپک» به آنها می‌گویند انجام دهند. در غیر اینصورت مطبوعات یهودی که ۹۰ درصد مطبوعات آمریکا را تشکیل می‌دهند، چنان حملاتی به آنها می‌کنند که در هم کوبیده شوند. این همان چیزی است که سناتورها آن را در محافل خصوصی «ماهیچه یهودی» (Jew Muscle) می‌نامند.[۱۹]

کنفرانس سیاسی سالیانه‌ای که «آیپک» در سال ۲۰۰۲ در واشنگتن برگزار کرد گویای موقعیت این سازمان و توان بسیج آن است. در این کنفرانس ۵۰۰۰ نماینده (دو برابر سال قبل) وابسته به «آیپک» از سراسر آمریکا حضور داشتند. پنجاه نفر از ۱۰۰ سناتور آمریکایی، ۹۰ تن از اعضای مجلس نمایندگان و ۱۳ تن از مقامات عالی‌رتبه دولت بوش از جمله «آندرو کارد» (Andrew Card)، رئیس کارکنان کاخ‌سفید در آن کنفرانس شرکت داشتند. «تام داشل» (Tom Daschel)، رهبر اکثریت دموکرات در سنا و «تام دیلی» (Tom Delay)، ناظم اکثریت جمهوری‌خواه در مجلس نمایندگان در کنفرانس سخنرانی کردند.[۲۰]

خاستگاه سوم: رسانه‌ها

سومین خاستگاه قدرت یهودیان در جامعه آمریکا، رسانه‌ها است. از آنجا که رسانه‌ها در جهان، قدرت مضاعفی یافته‌اند و قابلیت‌های اثرگذاری رسانه‌ها بر افکار عمومی و تصمیم‌سازان بیش از پیش افزایش یافته، در دست داشتن رسانه‌ها به هر گروه یا حزب، قدرت

عمل بالایی می‌بخشد. تأثیرگذاری رسانه‌ها در ایالات‌متحده بیش از دیگر کشورهای جهان است. این موضوع به این دلیل است که اولاً در آمریکا آزادی بیشتری برای فعالیت‌های رسانه‌ای وجود دارد و ترکیب سرمایه‌های کلان با رسانه‌ها، قدرت بیشتری به آن می‌بخشد و ثانیاً دسترسی آمریکاییان به رسانه‌ها بیش از هر جای دیگری در جهان است. بنابراین قدرت رسانه‌ای در آمریکا قدرت اثربخشی بسیار بالایی برای گروه‌ها به ارمغان می‌آورد.

هیچ‌یک از دیگر خاستگاه‌های قدرت یهودیان مانند یهودیان و رسانه‌ها با راز و رمز عجین نشده است. حضور یهودیان در رسانه‌ها به هیچ وجه نسبتی با جمعیت آنها ندارد. براساس آمارهای موجود، با آن‌که حدود ۵ درصد نیروی کاری مطبوعاتی آمریکا یهودیان هستند، بیش از ۲۵ درصد نویسندگان، دبیران، سرمقاله نویسان و تولیدکنندگان مطبوعات اصلی و نخبگان آمریکا را یهودیان تشکیل می‌دهند. یهودیان با درک اهمیت رسانه‌ها در شکل‌دهی برداشت مخاطبان از محیط، در چارچوب اهداف خود با قدرت هر چه بیشتر در عرصه رسانه‌ها حضور دارند.[۲۱]

در این راستا گروه‌های یهودی همواره به رسانه‌ها برای پیشبرد اهداف خود نگاهی ویژه داشته‌اند. در آمریکا تلویزیون همواره مهم‌ترین رسانه در شکل‌دهی به افکار عمومی و اقناع آنها بوده است. در آمریکا سه شبکه بزرگ تلویزیونی تمام اخبار ملی و بین‌المللی را تهیه و مخابره می‌کنند. این سه شبکه شامل ABC، (American Broadcasting Companies) CBS (Columbia Broadcasting System) و (National Broadcasting Company)

NBC می‌باشند. همچنین بیشتر برنامه‌های تفریحی نیز توسط این سه شبکه تهیه و پخش می‌گردند.

شبکه ABC تا سال ۱۹۸۵ تحت مدیریت «لئونارد هری گولدنسان» (Leonard Hary Goldenson) فعالیت می‌کرد که یهودی بود. در سال ۱۹۸۵ با ادغام ABC با شرکت «کپیتال سیتی» (Capital Cities Inc) وی رئیس کمیته اجرایی شد.

شبکه CBS نیز بیش از نیم قرن تحت مدیریت «ویلیام اس پالی» (William S. Paley) بود که فرزند یک یهودی مهاجر روسی بود. در سال ۱۹۸۵ شبکه CBS توسط «تد ترنر» (Ted Turner) خریداری و در کنار آن شبکه CNN نیز تأسیس شد. با وجود این هم‌اکنون نیز رئیس هیأت مدیره CBS یک یهودی سرمایه‌دار به نام «لورنس تیش» (Laurence Tisch) است.

شبکه NBC نیز توسط یک یهودی مهاجر روسی به نام «دیوید سارنوف» (David Sarnof) تأسیس شد. پس از وی پسرش «روبرت سارنوف» (Robert Sarnof) مدیریت شبکه را برعهده داشت. پس از ادغام NBC با شرکت «جنرال الکتریک» شرکت NBC تحت مالکیت شرکت جنرال الکتریک درآمد. با این وجود مدیران جدید NBC باز هم از میان یهودیان انتخاب شدند. مدیر اجرایی NBC یک یهودی به نام «استیو فریدمن» (Steve Friedman) و مدیر تولید اخبار شبانه نیز یک یهودی به نام «جف زوکر» (Jeff Zuker) می‌باشد.

در بخش برنامه‌های رادیویی در آمریکا باز هم یهودیان دست بالا را دارند. سه شبکه بزرگ تلویزیونی آمریکا نیز یعنی ای‌بی‌سی، سی‌بی‌اس و

ان‌بی‌سی، نه تنها بیشتر برنامه‌های تلویزیونی آمریکا را تحت پوشش دارند، بلکه دارای سهم بسیار زیادی در پخش برنامه‌های رادیویی نیز می‌باشند. همان‌طور که اشاره شد، بیشتر مدیران مهم این سه شبکه یهودی هستند. تنها شبکه بسیار مهم رادیویی و رقیب این سه شبکه، «ام‌بی‌اس» (Murual Broadcasting System (MBS)) است که دارای ۹٤۱ ایستگاه رادیویی در آمریکا می‌باشد. رئیس سابق شبکه ام‌بی‌اس یک یهودی به نام «مارتین روبنشتین» (Martin Rubenstein) بود. در سال ۱۹۸۵ یک یهودی دیگر به نام «نورمن ـ جی پاتیز» (Nurman J. Pattiz) ریاست هیأت مدیره و مدیریت این شبکه را برعهده گرفت. دو سال بعد این شخص با خرید شبکه رادیویی ان‌بی‌اس و ادغام آن با ام‌بی‌اس دومین شبکه بزرگ رادیویی آمریکا را به‌وجود آورد. علاوه بر ریاست شبکه ام‌بی‌اس معاون رئیس در پخش اخبار این شبکه یک یهودی به نام «ران نیسن» (Ron Nessen) است که قبلاً در دوران جرالد فورد مدیر رسانه‌های کاخ‌سفید بود.

در آمریکا پس از تلویزیون، روزنامه‌ها مهم‌ترین و تأثیرگذارترین رسانه هستند. تیراژ روزنامه‌های آمریکا ٦۳ میلیون است. این تعداد را ١٦٤٠ روزنامه مختلف به چاپ می‌رسانند. در وهله اول ممکن است چنین به‌نظر آید که تعداد زیاد ناشران به معنای استقلال بیشتر روزنامه‌هاست. ولی تنها ٤٠۲ روزنامه یعنی ۲۵ درصد کل ناشران مستقل هستند و بقیه به روزنامه‌های زنجیره‌ای وابسته‌اند.

در بخش صنایع تفریحی و سرگرم‌کننده، کنترل یهودیان حتی بیشتر از بخش اخبار است. میلیون‌ها جوان آمریکایی بیش از آن‌که به اخبار علاقه‌مند

باشند، ساعت‌ها به تماشای برنامه‌های تفریحی می‌نشینند و این دلیل تمرکز یهودیان بر این بخش است. مسئول بخش سرگرمی‌ها در شبکه CBS، «جف ساگانسکی» (Jeff Sagansky) در ای‌بی‌سی دو تن به نام‌های «تد هاربرت» (Ted Harbert) و «استوارت بلومبرگ» (Stuart Bloomberg) و در ان‌بی‌سی «وارن لیتل فیلد» (Warren Little Field) است که همگی یهودی می‌باشند.

از هر ۳٦ آمریکایی یکی یهودی است یعنی حدود ۲/۵ درصد جمعیت آمریکا یهودی هستند اما تقریباً همه کسانی‌که شکل‌دهنده ذهنیت جوانان آمریکا از خیر و شر، رفتار مطلوب و رفتار غیرمطلوب و واقعیت می‌باشند، یهودی هستند. کنترل یهودیان بر قسمت سرگرمی آمریکا از تلویزیون فراتر می‌رود و از ۱۰ شرکت بزرگ سرگرمی آمریکا، ۸ شرکت دارای رئیس هیأت مدیره یهودی هستند. نکته جالب این‌که دو شرکتی که دارای رئیس هیأت مدیره یهودی نیستند، دارای مدیر سرگرمی یهودی هستند. نکته جالب دیگر در این میان ورود ژاپنی‌ها و خرید شرکت‌های سرگرمی از آمریکاست. ژاپن پس از خرید این شرکت‌ها مانند «کلمبیا پیکچرز» (Cloumbia Pictures) باز هم یهودیان دارای نقش بسیار مهمی در این شرکت‌ها هستند.

تنها ۱۲۱ روزنامه دارای تیراژ بیش از ۱۰۰ هزار هستند و تنها چند روزنامه آن قدر بزرگ هستند که بتوانند گزارشگران مستقل به کار گیرند و بقیه وابسته به خبرگزاری‌های ملی و بین‌المللی می‌باشند.

یهودیان آمریکا در بخش روزنامه نیز بسیار قدرتمندند. مؤسسه «نیوهاوس» (The Newhouse) که تحت مالکیت یهودیان است، ۳۱ روزنامه، بزرگ‌ترین انتشاراتی در آمریکا به نام «رندام هاوس» (Random House)، ۱۲

ایستگاه تلویزیونی محلی، ۸۷ سیستم تلویزیون کابلی، شامل بزرگ‌ترین تلویزیون کابلی آمریکا، هفته‌نامه «پاراید» (The Parade) با ۲۲ میلیون تیراژ در هفته، حدود ۱۲ مجله مهم شامل «نیویورکر» (New Yorker)، «مادمازل» (Mademoiselle)، «گلامور» (Glamour) و ... را تحت مالکیت دارند. این امپراتوری رسانه‌ای یهودی توسط «ساموئل نیوهاوس» (Samuel Newhouse) مهاجر یهودی روسی تأسیس شد.

از ابتدای قرن بیستم تعداد روزنامه‌های تحت کنترل یهودیان همواره در حال افزایش بوده است. سه روزنامه مهم و اصلی آمریکا به نام‌های «نیویورک تایمز» (New York Times)، «وال استریت جورنال» (The Wall Street Journal) و «واشنگتن پست» (The Washington Post) تحت مالکیت و کنترل یهودیان هستند. این سه روزنامه با پرستیژترین و بانفوذترین روزنامه‌های آمریکا هستند و در عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی به داخل و خارج از آمریکا خط می‌دهند. این روزنامه‌ها خبر می‌سازند و تقریبا سایر روزنامه‌ها آنها را کپی می‌کنند.

روزنامه نیویورک تایمز راهنمای غیررسمی ملت آمریکا در موضوعات اجتماعی، مد، سرگرمی، سیاسی و فرهنگی است. این روزنامه به ملت می‌گوید که چه کتبی بخرند، چه فیلمی ببینند، دیدگاه‌های جدید در مد چیست و چه کسانی با قدرت در سیاست، آموزش، هنر و تجارت وارد شده‌اند و رهبران مذهبی فردا چه کسانی خواهند بود. نیویورک تایمز در سال ۱۸۵۱ به‌وسیله دو غیریهودی به نام‌های «هنری جی رایموند و جورج جونز» (Henry J. Raymond and Jeorge Jones) تأسیس شد. در سال ۱۸۹٦ این

روزنامه توسط یک ناشر ثروتمند یهودی به نام «آدولف اخس» (Adolph Ochos) خریداری شد. نوه وی به نام «آرتور اخس سولز برگر جونیور» (Arthur Ochos Sulz berger, Jr) ناشر و رئیس هیأت مدیره این روزنامه است. دبیر اجرایی روزنامه، «ماکس فرانکل» (Max Frankel) و سردبیر آن «جوزف لی‌لی‌ولد» (Joseph Lelyvald) است که هر دو یهودی هستند.

خانواده سولز برگر از طریق «شرکت نیویورک تایمز» صاحب ۳۳ روزنامه هستند که از جمله آنها روزنامه «بوستون گلوب» (The Boston Glob) است که آن را در سال ۱۹۹۳ به مبلغ ۱/۱ میلیارد دلار خریداری کردند. همچنین ۱۲ مجله با تیراژ بیشتر از ۵ میلیون، ۷ ایستگاه رادیو و تلویزیونی، یک سیستم تلویزیون کابلی و سه انتشارات بزرگ را نیز تحت مالکیت خود دارند. سرویس خبری نیویورک تایمز به ۵۰۶ روزنامه، آژانس خبری و مجله خبررسانی می‌کند.

واشنگتن پست به اندازه نیویورک تایمز دارای اهمیت ملی است و اخبار مربوط به دولت فدرال را منتشر می‌کند. این روزنامه نیز مانند نیویورک تایمز دارای ریشه‌های غیریهودی بوده است. واشنگتن پست در سال ۱۸۷۷ تأسیس شد. در دوران رکود پیش از جنگ جهانی دوم، این روزنامه ورشکست شد و «یوجین مه‌یر» (Eugen Meyer) سرمایه‌گذار یهودی آن را خریداری کرد. در حال حاضر واشنگتن پست را دختر مه‌یر به‌نام «کاترین مه‌یر گراهام» (Kathrine Meyer Graham) اداره می‌کند. پسر خانم گراهام در حال حاضر رئیس هیأت مدیره شرکت واشنگتن پست است. شرکت واشنگتن پست همچنین مالکیت مجله «نیوزویک» (News Week) و روزنامه وال استریت

ژورنال با ۲/۱ میلیون تیراژ که پرتیراژترین روزنامه آمریکاست را برعهده دارد.

همچنین به همراه یک شرکت دیگر به نام «داو جونز کو» (Dow Jones Co)، شرکت واشنگتن پست ۲٤ روزنامه دیگر را نیز تحت مالکیت دارند. رئیس هیأت مدیره «داو جونز کو» یک یهودی به نام «پیتر آر. کان» (Peter R. Kann) است. کان همچنین ناشر و رئیس روزنامه وال استریت جورنال است.

در میان مجلات خبری ایالات‌متحده هم سه مجله تایم، نیوزویک و «یواس نیوز اند ورلد ریپورت» (U.S. News and World Report) مهم‌ترین هستند.

مجله تایم با تیراژ ٤/۱ میلیون در هفته توسط شرکت «تایم وارنر کامیونیکیشنز» (Time Warner Communications) منتشر می‌شود. رئیس هیأت مدیره این شرکت فردی یهودی به نام «جرالد لوین» (Gerald Levin) است.

نیوزویک با ۳/۲ میلیون تیراژ در هفته توسط شرکت واشنگتن پست منتشر می‌شود که رئیس آن یک یهودی به نام خانم کاترین مه‌یر گراهام است.

مجله یواس نیوز اند ورلد ریپورت، با تیراژ ۲/۳ میلیون توسط «مورتیمر بی. سوکرمن» (Mortimer B. Zukerman) منتشر می‌شود که یهودی است. وی همچنین ماهنامه «آتلانتیک مانسلی» (Atlantic Monthly) و روزنامه «نیو یورکز تابلوید» (New York's tabloid) و «دیلی نیوز» (Daily News) را منتشر می‌کند.

در عرصه ناشران کتاب نیز یهودیان در آمریکا دست برتر را دارند. از میان شش ناشر بزرگ ایالات‌متحده، سه ناشر یهودی بوده و تحت کنترل یهودیان هستند. این سه ناشر بزرگ به ترتیب دارای رتبه‌های اول، سوم و ششم در میان شش ناشر بزرگ آمریکا هستند. رتبه اول متعلق به «رندوم هوس» (Random Hause)، رتبه سوم «سیمون اند شوستر» (Simon and Schuster) و ششم «تایم وارنر ترید گروپ» (Time Warner Trade Group) می‌باشد.

همچنین شرکت انتشاراتی «وسترن پابلیشینگ» (Western Publishing) که سیزدهمین ناشر بزرگ آمریکاست، اولین ناشر بزرگ کتب کودکان بوده و پنجاه درصد بازار کتب کودک را در اختیار دارد. رئیس و رئیس هیأت مدیره این شرکت یهودی است.

خاستگاه چهارم: حضور در قوای مقننه و مجریه آمریکا

خاستگاه چهارم قدرت یهودیان آمریکا، مربوط به حضور آنان در قوای مقننه و مجریه آمریکا می‌شود. حضور یهودیان در این دو قوه آمریکا به دو شکل متحقق می‌گردد. شکل اول حضور مستقیم یهودیان و شکل دوم حضور غیرمستقیم و با استفاده از لابی‌ها و گروه‌های ذی‌نفوذ یهودی می‌باشد. ترجمان مستقیم و غیرمستقیم یهودیان در این دو قوه آمریکا، جامه عمل پوشانیدن به اهداف و دستور کارهای جامعه یهودیان آمریکاست.

حضور در قوه مقننه آمریکا یا کنگره، مستلزم آن است که یا یهودیان در انتخابات، پیروز شوند و یا افراد مورد نظر و حمایت جامعه یهودیان انتخاب

گردند. براساس آمارهای موجود در حال حاضر در آمریکا جمعیت یهودیان حدود شش میلیون نفر است که تقریباً ۲/۵ درصد جمعیت آمریکا را شامل می‌گردد. همان‌طور که اشاره شد به‌دلیل همبستگی بالا و سازماندهی مؤثر جامعه یهودیان، یهودیان آمریکا با نرخ متوسط حدود ۹۰ درصد در انتخابات ایالات‌متحده شرکت می‌کنند. در صورتی‌که نرخ متوسط حضور در انتخابات آمریکا حدود ۵۰ درصد است.

عامل دیگر افزایش حضور یهودیان در انتخابات، نحوه توزیع جمعیت یهود در ایالت‌های آمریکاست. حدود ۵ میلیون نفر از جمعیت ٦ میلیونی یهودیان آمریکا در ۹ ایالت مهم متمرکزند. ۹ ایالتی که با توجه به نظام خاص انتخاباتی در آمریکا (کالج انتخاباتی)، نقش تعیین‌کننده در تعیین رئیس‌جمهور دارند. این ایالت‌ها و درصد جمعیت آنها عبارتند از: نیویورک (۸/۷ درصد)، کالیفرنیا (۲/۹ درصد)، فلوریدا (۳/۹ درصد)، نیوجرسی (۵/٦ درصد)، پنسیلوانیا (۲/۳ درصد)، ایلینویز (۲/۲ درصد)، مریلند (٤/۱ درصد)، ماساچوست (٤/۳ درصد) و کنتیکت (۳/۲ درصد).[۲۲]

در شرایطی که گروه‌های ذی‌نفوذ و لابی‌ها به‌دلیل وجود موانع قانونی نمی‌توانند کمک‌های مالی را مستقیماً به کاندیداها ارائه نمایند، آنها براساس قانون می‌توانند «کمیته‌های کنش‌های سیاسی» (Political Action Committies, Pac's) را به‌وجود آورند.

کمیته کنش سیاسی، کمیته‌ای است که توسط یک شرکت، اتحادیه یا گروه ذی‌نفوذ راه‌اندازی شده و نمایندگی آن را برعهده دارد. این کمیته مسئولیت جمع‌آوری و ارائه «کمک‌های انتخاباتی» (Campign Donations)

را به نیابت از گروهی که نمایندگی آن را برعهده دارد، انجام می‌دهد.[۲۳]

فعالیت کمیته‌های کنش سیاسی در آمریکا، براساس «قانون مبارزات انتخاباتی فدرال مربوط به سال ۱۹۷٤ (The Federal Election Caropign Act of 1974) و اصلاحیه سال ۱۹۷٦ صورت می‌گیرد. بر این اساس شرکت‌ها، اتحادیه‌های کارگری و گروه‌های ذی‌نفوذ اجازه یافتند تا این کمیته‌ها را برای جمع‌آوری منابع مالی و پرداخت آن به کمیته‌ها تأسیس کنند.

کمک‌های انتخاباتی به‌عنوان یک ابزار مهم نفوذ در فعالیت سیاسی مورد استفاده قرار می‌گیرند و یهودیان آمریکا از این ابزار همواره سود برده‌اند. البته ارزیابی میزان تأثیر کمک‌های انتخاباتی در نتایج کنگره دشوار است چراکه در موضوعات مرتبط با اسرائیل، حمایت یا مخالفت با یک مصوبه از فاکتورهای غیرمالی نیز تأثیر می‌پذیرد.

در گذشته، کمک‌های یهودیان کمتر ساماندهی شده و هدفمند بودند در حالی‌که امروزه با توجه به شکل‌گیری کمیته‌های کنش سیاسی این موضوع کاملاً تغییر یافته است.

اولین کمیته کنش سیاسی جامعه یهودیان طرفدار اسرائیل در سال ۱۹۷۸ تأسیس شد. اما این کمیته‌ها تا سال ۱۹۸۲ فعالیت کمی داشتند. اما در سال ۱۹۸۲ میلادی ۳۳۰ کمیته کنش سیاسی طرفدار اسرائیل ۱/۷۸ میلیون دلار به کاندیداهای ورود به کنگره کمک کردند. از آنجا که یهودیان با دموکرات‌ها، ارتباطات دیرینه‌ای داشتند، ۸۰ درصد این پول به کاندیداهای حزب دموکرات اختصاص یافت. تعداد کمیته‌های کنش سیاسی طرفدار اسرائیل و کمک‌های اعطایی آنها در سال ۱۹۸٤ دو برابر شد. تخمین زده می‌شود در

سال ۱۹۸٤ میلادی بیش از ۷۰ کمیته کنش سیاسی طرفدار اسرائیل بیش از ٤ میلیون دلار هزینه تبلیغات انتخاباتی کرده‌اند.[۲٤]

کمک‌های منسجم کمیته‌های کنش سیاسی یهودیان در انتخابات ۱۹۸٤ بسیار مؤثر بود. بیشتر کاندیداهای مورد حمایت انتخابات گردیدند.

«آیپک» مقتدرترین لابی یهودیان، رسماً کاندیدایی را معرفی نمی‌کند، بلکه برای رأی‌دهندگان، اطلاعات لازم جهت شناخت کاندیداها را ارائه می‌دهد. از دهه ۸۰ بدین سو، مستندات و شواهد نشان می‌دهد که «آیپک» تبدیل به نیروی مؤثر در «سیاست‌های انتخاباتی» (Electral Politics) آمریکا شده است.

طی مبارزات انتخاباتی سال ۱۹۸٦، حدود ۸۰ کمیته کنش سیاسی یهودی طرفدار اسرائیل، حدود ۷ میلیون دلار به کاندیداها کمک کردند. یک یادداشت که از سوی «آیپک» ارائه شده و توسط روزنامه واشنگتن پست افشا گردید، نشان می‌دهد که این کمیته‌ها می‌بایست به ۵ کاندیدای مشخص سنا، کمک‌هایی ویژه برای انتخابات مجدد ارائه دهند.[۲۵]

براساس آمارها در حال حاضر ۱۲۵ کمیته کنش سیاسی یهودی طرفدار اسرائیل به نیابت از جامعه یهودیان به کاندیداهای کنگره آمریکا پول می‌پردازند. بودجه این کمیته‌ها هم‌اکنون به حدود ۱۲ میلیون دلار در سال افزایش یافته است. «آیپک» لابی مهم یهودیان، «لیست پرداخت به کاندیداها» (Money List) را در اختیار کمیته قرار می‌دهد.[۲٦]

لابی یهودیان از قدرت خود در کمک‌های انتخاباتی و از قدرت رسانه‌های خود برای انتخابات کنگره حداکثر استفاده را می‌کند. اگر از دید

این لابی، کسی دارای پیشینه مخالفت با یهود یا اسرائیل را داشته باشند و یا در سوابق او نشانه‌های گرایش به مخالفان یهود و طرفداری از عرب‌ها وجود داشته باشد، دیگر تقریباً شانسی برای انتخاب یا انتخاب مجدد نخواهد داشت. همچنین دوستان یهودیان و اسرائیل از کمک‌های سخاوتمندانه و حمایت‌های بی‌دریغ لابی برخوردار خواهند بود.

استراتژی گروه‌های طرفدار اسرائیل این است که کسانی‌که علیه اسرائیل یا به طرفداری از اعراب در کنگره سخن می‌گویند، فشار تبلیغاتی زیادی وارد کنند و در انتخابات به هر طریق ممکن موجبات شکست آنها را فراهم آورند.

در این راستا مهم‌ترین تلاش‌های صورت گرفته از سوی لابی یهودیان تلاش برای شکست «پل فیندلی» (Paul Findly) در ایالت «ایلونویز» (Illonois) در سال ۱۹۸۲، تلاش برای شکست سناتور «چارلز پرسی» (Charles Perci) در سال ۱۹۸٤ بود که هر دو دارای ایده‌های ضداسرائیل بودند. منابع یهودی ٦٨٦ هزار دلار برای شکست دادن فیندلی و ۳۲۲ هزار دلار برای شکست پرسی هزینه کردند. هم «فیندلی» و هم «پرسی» در انتخابات شکست خوردند.[۲۷]

با قدرت لابی یهودیان، فضای انتخاباتی در آمریکا به شکلی محقق گردیده است که از نظر کاندیداها، اتخاذ موضع ضداسرائیلی و یهود هیچ نفعی ندارد و موجب می‌گردد که آرای بسیاری از یهودیان و غیریهودیان را از دست داده و از کمک‌های انتخاباتی محروم گردند. بنابراین نامزدهای انتخاباتی، انگیزه زیادی برای حمایت از اسرائیل و یهودیان دارند و پس از

انتخاب از مواضع یهودیان در کنگره دفاع می‌کنند.

از سوی دیگر، یهودیان کمک‌های سخاوتمندانه‌ای را به طرفداران خود در انتخابات اختصاص می‌دهند تا از زحمات آنها برای تحقق اهداف خود، سپاسگزاری شایانی کرده باشند.

در سال ١٩٨٤، سناتور «رودی باشویتس» (Rudy Baschwitz) که ریاست کمیته فرعی کمیته روابط خارجی سنا را برعهده داشت، بیش از ۱/۳ از کمک‌های ٤/٢٥ میلیون دلاری کمیته‌های کنش سیاسی یهودیان به کاندیداها را به خود اختصاص داد.[(٢٨)] همچنین اعضای کمیته روابط خارجی سنا، در سال ١٩٩٠ حدود ١/٢ میلیون دلار از گروه‌های طرفدار اسرائیل دریاف کردند که این میزان دو برابر هزینه‌های دومین کمیته کنش سیاسی ایدئولوژیک و ٤٠ درصد کل کمک‌های کمیته‌های کنش سیاسی ایدئولوژیکی بود. کمیته‌های کنش سیاسی یهودی و طرفدار اسرائیل، تمایل زیادی به انتخاب مجدد کاندیداهایی دارد که در حال حاضر نماینده یا سناتور هستند و علاقه بیشتری به نسبت ٢ به ١ به دموکرات‌ها دارند.[(٢٩)، (٣٠)]

پس از انتخابات و ورود افراد به کنگره مرحله دیگری از فعالیت لابی یهودیان آغاز می‌شود که آن را می‌توان مهم‌ترین مرحله قلمداد کرد.

در حال حاضر یهودیان وضعیت بسیار بهتری جهت حضور مستقیم در کنگره دارد. در صد و هفتمین دوره کنگره، ١٠ سناتور در سنا، یهودی بودند (١٠ درصد) و ٦ درصد مجلس نمایندگان را نیز یهودیان تشکیل می‌دادند.[(٣١)]

در حقیقت، نمود اصلی قدرت جامعه یهودیان را می‌توان در کنگره آمریکا مشاهده کرد. این قدرت به اندازه‌ای است که به آیپک که مهم‌ترین

لابی یهودیان در کنگره است، لقب «شاه هیل» (The King of the Hill) یا شاه کنگره آمریکا داده‌اند[۳۲] و نمایندگان کنگره به طعنه و برای تشبیه فشارهای این لابی به آنها، آن را «ماهیچه یهود» (Jew Muscle) نامیده‌اند.[۳۳]

«آیپک» به شکل گسترده و با سرعت به تمام اعضای کنگره اطلاعات و اسناد را به شکل‌های مکتوب، تلفنی و ملاقات شخصی ارائه می‌دهد. در یک بحران و در اسرع وقت، «آیپک» می‌تواند اسناد و دیدگاه‌های بسیار دقیق را بر روی میز تمام سناتورها، نمایندگان، کارمندان و تصمیم‌سازان برای تصمیم‌سازی قرار دهد.

حضور گسترده «آیپک» در کنگره موجب گردیده است که لابی یهود در کنگره بسیار موفق عمل کند و در طول سالیان فعالیت فقط در ٤ تصمیم کلیدی شکست بخورد. این ٤ مورد شکست شامل سال ۱۹۷۸، فروش جنگنده‌های اف ـ ۱۵ به عربستان و مصر و عدم توانایی در لغو آن، عدم توانایی در لغو فروش سلاح به عربستان در سال‌های ۱۹۸٦، ۱۹۹۱ و نیز در سال ۱۹۹۱ عدم توانایی لابی یهود در تغییر تصمیم بوش مبنی بر عدم اعطای وام برای سکونت یهودیان شوروی مادامی‌که اسرائیل مشغول ساخت و ساز در نوار غزه است، می‌گردد.[۳٤]

آیپک مدعی است این لابی با برگزاری بیش از دو هزار ملاقات با اعضای کنگره آمریکا در سال، بیش از ۱۰۰ قانون طرفدار اسرائیل و یهودیان را به تصویب کنگره می‌رساند.[۳۵]

لابیست‌های گروه‌های ذی‌نفوذ یهود به‌ویژه «آیپک»، بسیار آموزش‌دیده، متخصص و باتجربه هستند. بسیاری از آنها وکلایی هستند که با شرکت‌های

حقوقی معتبر همکاری دارند. همچنین در میان این لابیست‌ها، نمایندگان سابق کنگره، مشاوران و کارمندان پیشین دولتی با سابقه کار زیاد وجود دارند. این لابیست‌ها، همگی به‌طور کامل از سیاست‌ها و روندهای دولتی آگاهی کافی دارند. آنها ممکن است در آماده‌سازی لوایح، نظارت داشته باشند و یک قانونگذار را برای ارائه آن به کنگره بیابند. لابیست‌های یهودی در کار کمیته‌های اصلی و فرعی تأثیر می‌گذارند و موضوع را از طریق جلسات، رأی‌گیری در کمیته‌های فرعی مجلس نمایندگان مجلس و سنا و کنفرانس‌ها پیگیری می‌کنند تا یک لایحه در دو مجلس به تصویب برسد تا به شکست بینجامد.

روابط بسیار نزدیک «آیپک» با بسیاری از کارمندان کنگره آنها را از تمام موضوعات مرتبط با آنها و به‌ویژه اسرائیل آگاه می‌سازد. ارتباطات لابی یهود به قدری قوی است که افسانه‌های ناشی از تعجب، تحسین و خشم درباره آنها شکل گرفته است!

حضور در بالاترین مقام‌های حکومتی در آمریکا به شکل انتخابی یا انتصابی همواره از برنامه‌های جامعه یهودیان آمریکا بوده است.[۳۶] حضور در این مقام‌ها قابلیت تبدیل نفوذ سیاسی به قدرت سیاسی را به یهودیان می‌بخشد.

منتصب شدن به مقامات قوه مجریه آمریکا و نفوذ بر فرایند انتصاب افراد به این مقامات همواره مورد نظر یهودیان آمریکا بوده است. اگرچه فعالیت گروه‌های ذی‌نفوذ در آمریکا بیشتر متمرکز بر کنگره است ولی بدان محدود نمی‌گردد. در حقیقت اتخاذ تصمیم از سوی ریاست‌جمهوری کاخ‌سفید،

بوروکراسی اداری وزارتخانه‌ها و کمیسیون‌های مستقل مورد نظارت و پیگیری گروه‌های ذی‌نفوذ آمریکایی است.

یهودیان آمریکا همواره سعی دارند که افراد نخبه و برجسته خود را به‌عنوان کاندیداهای انتخاب برای سمت‌های مهم مطرح کنند و یا با اعمال نفوذ، موجبات انتخاب افراد طرفدار یهود را در پست‌های دیگر فراهم سازند.

با نگاهی به دو دوره اخیر ریاست‌جمهوری بیل کلینتون و جورج دبلیو بوش می‌توان پی به نفوذ یهودیان در قوه مجریه آمریکا برد. در زمان کلینتون یهودیان قدرت بالایی در دولت وی به‌دست آوردند، به‌طور کلی دموکرات‌ها پیوسته پایگاه سنتی یهودیان آمریکا هستند. حدود ۸۰ درصد از رأی‌دهندگان یهودی در دو انتخابات ریاست‌جمهوری در دهه ۹۰ به کلینتون و ال گور رأی دادند.

آرتور ال. شختر (Arthur L. Schechter)، یک یهودی متنفذ آمریکایی، دادستان «هیوستون» (Houston) و یکی از مسئولین ستاد انتخاباتی کلینتون و گور در سرمقاله‌ای در «جویش هرالد ویس» (Jewish Herald – Voise) در سال ۱۹۹۸ می‌نویسد: کلینتون بهترین رئیس‌جمهور در طول تاریخ آمریکا برای یهودیان بوده است و در زمان وی بیشترین تعداد مقامات یهودی به سمت‌های اجرایی انتخاب گردیده‌اند. وی همچنین می‌نویسد: ۴۰ درصد بودجه ستادهای یهودی از سوی منابع فدرال و محلی تأمین می‌گردد.[۳۷]

یک خاخام کنیسه به نام «آدات اسرائیل» در اجتماعی در واشنگتن در سال ۱۹۹۵ در بخشی از موعظه خود با اشاره به جایگاه محکم و ثقل فرهنگی و سیاسی یهودیان آمریکا گفت: برای نخستین‌بار در تاریخ

آمریکاست که ما خود را به‌صورت پراکنده و آواره احساس نمی‌کنیم. آمریکا دیگر یک حکومت غیریهودی شمرده نمی‌شود و یهودیان آمریکا در همه تصمیم‌گیری‌ها شرکت دارند.[۳۸]

در دولت کلینتون دو تن از پنج مشاور بسیار نزدیک وی به نام‌های آنتونی لیک و سموئل (سندی) برگر معاون و مشاور امنیت ملی، یهودی بودند. همچنین هفت نفر از یازده کارمند شورای امنیت ملی آمریکا یهودی بوده‌اند. در دفتر ریاست‌جمهوری نیز هفت یهودی حضور داشتند. همچنین سه وزیر یهودی شامل وزرای خارجه، کار و قراردادهای بازرگانی خارجی نیز یهودی بودند.[۳۹] همچنین ۲٤ سفیر آمریکا در کشورهای جهان یهودی بوده‌اند.[٤۰] همچنین به این فهرست باید نام «دنیس راس» (Denis Ross)، رئیس گروه صلح خاورمیانه، شماری از معاونین وزرا و تعدادی از مسئولان بلندپایه وزارتخانه‌ها را باید افزود. کلینتون همچنین دو قاضی را در دیوان عالی آمریکا منصوب کرد که هر دو یهودی بودند. در واقع در دولت کلینتون یهودیان در بالاترین و پرنفوذترین مناصب ممکن اجرایی قرار گرفتند.

روند حضور یهودیان در دولت آمریکا پس از کلینتون در دولت جورج دبلیو بوش نیز ادامه داشته است. اگرچه به‌دلیل رابطه گسترده‌تر و سنتی میان دموکرات‌ها و یهودیان، حضور یهودیان در دولت جمهوری‌خواه بوش کم‌رنگ‌تر شده است، ولی با این وجود، یهودیان در دولت بوش نیز حضور مؤثری دارند.

از مهم‌ترین افراد یهودی دولت بوش باید به «پل ولفوویتز» (Paul Wolfowitz)، معاون وزیر دفاع و طراح برجسته تیم بوش و داگلاس فیث

(Douglas Feith)، دستیار وزیر دفاع در امور برنامه‌ریزی اشاره کرد. در حال حاضر ۱۳ یهودی در سمت‌های مهمی در دستگاه اجرایی آمریکا انجام وظیفه می‌کنند. ضمن آن‌که دو یهودی به نام‌های ریچارد پرل، رئیس شورای سیاستگذاری و برنامه‌ریزی پنتاگون و آری فلیشر (Ary Flescher)، سخنگوی کاخ‌سفید نیز استعفا کرده‌اند. همچنین ۸ سفیر آمریکا یهودی هستند.[٤١]

قرار گرفتن یهودیان در پست‌های اجرایی به‌ویژه پست‌های کلیدی و سیاستگذاری شرایط را برای تحقق اهداف یهودیان در داخل جامعه آمریکا و در سطح بین‌المللی به‌ویژه درباره موضوع اسرائیل فراهم می‌کند. در حال حاضر، یهودیان با بسیج کلیه امکانات مادی و معنوی، شرایط را برای حضور و تداوم حضور یهودیان در مقام‌های اجرایی فراهم می‌آورند. حضور یهودیان در مناصب اجرایی، یک فرصت بسیار مهم برای جامعه یهودیان است که آن را هیچ‌گاه از دست نخواهند داد.

پی‌نوشت‌ها

1. Foreign Aid, pp. 4,5
2. Ibid

۳. رال گروس، اسرائیل در ذهن آمریکا، داریوش اخوان زنجانی، مجله خاورمیانه، سال دوم ـ شماره دوم

٤. همان

5. J.J Goldberg, Jewish Power, Inside The American Jewish Eslablishment, (New York: Addison-Wesley Publishing Com-pany, Inc, 1996) P.4
6. Ibid

7. Ethnic Lobbies in U.S Foreign Policy, www.Idis.gr

۸. کوروش احمدی، قدرت یهود در آمریکا، از اسطوره تا واقعیت، راهبرد، شماره بیست و پنجم، پاییز ۱۳۸۱، صص ۹٤ و ۹۳

9. Mitchell Bard, The Israeli and Arab Lobbies, www.US.Israel,org

10. Michell Bard, The Israeli and Arab Lobbies, Jewish Virtual Li-brary, www.US.Israel.org

۱۱. کوروش احمدی، پیشین

12. Ethnic Lobbies in U.S Foregin Policy,

13. Ibid

14. Benjamin Ginsberg, The Fatal Emb race: Jews and the State (University of Chicago, 1993) pp.1,103

15. See also Mark weber, A look at the Powerful Jewish Lobby Institute for Itistorilal Reviw, www.Ihr.org

16. Seymouy M, Lipset, Earl Raab, Jews and New American Scene (Harvard University, Press, 1995) pp.26-27

17. Ethnic Lobbies in U.S Foreign Policy, Op.cit

۱۸. برای کسب اطلاعات بیشتر درباره وضعیت گروه‌های ذی‌نفوذ و لابی‌ها در آمریکا به منابع زیر مراجعه گردد:

_ Bardes Shelley and Schmidt. American Government and Politics today, The Essentialls (Belmont: Wads Worth, 2001)

_ Lobbing Disclosure Act Guidance, www.Senute.gov

_ Frand J.Sorauy. Inside Compign Finance: Myths and Realities (New Haren: Yale University Press, 1992)

_ Edward Sidlow, Beth Henschem. America at Odds, (Belmont: Wadsworth, 2000)

_ Glennp. Itastes, American Foreign Policy, Past, Presen, Future (New Jercy, Printice Itall, 1991)

19. Evan Greenberg, Jewish Lobbies in the U,S, www,iflry,org

1- Jewish Power in American Medius, www.abbc.com

2- J.J. Goldberg, Jewish Power, Inside the American Jewish Establishment (New York: Addison-Wesley Publishing Company, Inc, 1996) pp.279-305

۲۰. کوروش احمدی، پیشین، ص ۱۱۱

۲۱. برای آماده سازی این قسمت از منابع زیر استفاده شده است:

1- Jewish Powoer in American Medius. www.abbc.com

2- J.J Caoldberg, jewish Power, Inside the American Jewish Establishment (New York: Addison-Wesley Publishing Com-Pany.Inc, 1996, PP.279-305

۲۲. کوروش احمدی، پیشین

23. Bardes Shelley and Schmidt, P. 238
24. Mitchel Bard, Op.Cit
25. Glenn P.Hastedt, American Forign Policy, Past, Present, Future, (New Jercy, Printile Hall, 1991) P. 81
26. Evan Greenberg, Op.Cit
27. Evic M.Uslaner, All Politics are Globall: Interest Groups and Making of Foreigh Policy, in: Allan J. Cigler, Burdett A.Loornis, the Interes Groups Politics (Washington D.C, CQ Press, 1986) P. 386
28. Glenn P. Hastred, Op. Cit, P.82
29. Eric M.Uslaner, Op, Cit, P. 386

۳۰. برای کسب اطلاعات بیشتر درباره کمک‌های انتخاباتی کمیته‌های کنش سیاسی یهودیان به این سایت مراجعه شود:

www.wr mey.com
31. Mitchell Bard, Op. Cit
32. Eric M.Uslaner, Op. Cit, P. 786
33. Evan Greenberg, Op.Cit
34. Eric M.Uslaner, op.Cit, P. 374
35. www.aipac.org
36. Ethnic Lob bie in U.S. Foreign Policy, Op.Cit
37. Arthur L. Schechter, President Clinton: The best President the American Jewish Community has ever Known, www.JewishWatch.com

۳۸. گروه فشار یهودی در آمریکا، فصلنامه خاورمیانه، سال دوم، شماره دوم، تابستان ١٣٧٤، ص ٥٤٠

۳۹. برای دانستن نام‌ها به منبع زیر مراجعه شود: گروه فشار یهودی در آمریکا، فصلنامه خاورمیانه، سال دوم، شماره دوم

40. The Jewish U.S Ambassadors: www.Jewwatch.com

٤١. رائد القانون، ردپای یهودیان تندرو در دولت بوش، یاس نو، شماره ۱۲۲

صهیونیسم مسیحی و خاستگاه مذهبی حمایت آمریکا از اسرائیل

سیدقاسم ذاکری*

الف ـ اصول و مبانی اعتقادی صهیونیسم مسیحی:

۱. ایده صهیونیسم و مبانی دینی آن:

صهیونیسم که اندیشه‌ای منبعث از متون مذهبی عبری می‌باشد دلالت بر نوع خاصی از بازگشت دارد و آن عبارتست از بازگشت یهود به ارض موعود یعنی سرزمینی که خداوند به ابراهیم و اخلافش وعده آن‌را داده است. موضوع اخیر در سفر پیدایش از کتاب مقدس یهودیان دیده می‌شود.

براین اساس اسرائیل سرزمینی است که بنا به اراده خداوند به‌صورت ارث قوم یهود درآمده و این ارث از طریق ابراهیم به ایشان رسیده است. در کتب مقدس یهودی حتی محدوده سرزمین ابراهیم نیز براساس وعده الهی مشخص شده است (از نیل تا فرات).

---

*. فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل و عضو شورای غیردولتی روابط خارجی

به‌عنوان مثال در متنی منسوب به جناب ارمیای نبی آمده است: «سرانجام روزی اسرائیلی‌های پراکنده در جهان دوباره در این سرزمین جمع خواهند شد...

آنها دوباره خواهند آمد و بر فراز ارتفاعات صهیون آواز خواهند خواهند». [۱]

در این میان مسیحیان صهیونیست با استناد به روایتی مقدس دائر بر این که «از هر ده ملت یکی برای کمک به مردم اسرائیل قیام خواهد کرد» [۲] حمایت خود از دولت یهود را توجیه می‌کنند. این دسته از مسیحیان اصولگرا به‌ویژه بر ارتباط الهی جدانشدنی انسان با خدا از زمان ابراهیم تا زمان حال برای توجیه حق بنی‌اسرائیل بر سرزمین مقدس تأکید می‌نمایند.

البته یادآوری این نکته نیز قابل توجه است که برخی صهیونیسم را یک جنبش لائیک و قومی و به‌عنوان بخشی از جریانات عمومی قوم‌گرایی در اروپا در سه قرن اخیر می‌دانند که از دین یهود به‌عنوان ابراز تحقق اهداف استفاده کرد. «ماکسیم رودنسون»، از اندیشمندان یهودی فرانسه در بین اندیشمندان غربی، بیشترین تأکید را بر بعد لائیک بودن صهیونیسم دارد.

۲. صهیونیسم مسیحی:

صهیونیسم مسیحی در ساده‌ترین مفهوم عبارت است از حمایت مسیحیان از صهیونیسم

تحول دیدگاه مسیحیت در مورد یهود در دو کتاب مارتین لوتر کشیش، فیلسوف و اصلاح‌گر پروتستان به خوبی مشهود است. لوتر در سال ۱۵۲۳م. کتابی با عنوان «مسیح یهودزاده» منتشر کرد. وی در کتاب خود به تقویت

دیدگاهی پرداخت که معتقد به رابطه‌ای ریشه‌دار میان یهودیت با مسیحیت است. دیدگاهی که لوتر در این کتاب ارائه داد کاملا مغایر با افکاری بود که مسیحیان تا آن زمان بدان معتقد بودند. لوتر در این کتاب می‌نویسد: «خواست روح‌القدس این بوده که تمام اسفار کتاب مقدس را تنها از طریق یهود به زمینیان نازل کند و یهودیان در واقع فرزندان خداوندند و ما مهمانان غریب سفره‌ای هستیم که برای یهود پهن شده است، ما مثل سگی هستیم که برایش سفره اربابش غذا می‌خورد بنابراین باید به وضعیت طفیل‌وار خود راضی باشیم». (۳)

با وجود این مطالب، لوتر بر عقاید خود در باب یهودیان باقی نماند و پس از آن‌که از گردن نهادن یهودیان به آیین «مسیحیت جدید» ناامید شد، بار دیگر تسلیم درون‌مایه‌های تفکر سنتی مسیحیت در مورد یهودیان شد و نظرش را در مورد آنها تغییر داد. لوتر در کتابی با عنوان «درباره یهود و دروغ‌هایش» این تغییر دیدگاه خود را آشکار ساخت. (٤) با این وجود همان رویکرد اولیه لوتر شکاف بزرگی را به نفع یهود در مسیحیت ایجاد کرد که این شکاف تاکنون برجای مانده است. دو کتاب له و علیه یهودیان باعث شد دو جبهه کاملاً متضاد میان پیروان این دو دیدگاه در مسیحیت ایجاد شود.

به این ترتیب پروتستانیسم که خواهان آزادی بیان و عقیده بود به نفوذ تفسیرهای تورات با انگیزه‌های سیاسی در جنبش اصلاح دینی کمک کرد. بنابراین رکن اصلی استباط مفاهیم و آموزه‌های صهیونیسم مسیحی مبتنی بر تصوری است که پروتستان‌ها با اتکا به برخی تفسیرهای کلامی سفر رویای یوحنای لاهوتی به آن رسیده‌اند و براساس آن عقیده دارند که نصرانی‌های

ناب به مدت هزار سال تا حلول روز قیامت در کنار مسیح در فلسطین زندگی خواهند کرد و طعم رفاه و خوشبختی را خواهند چشید.

مسیحیان صهیونیسم برخلاف شرقی‌ها که برای تفسیر متون دینی میان شعر و نثر، حوادث تاریخی و داستان، تعابیر کلامی، تشبیهات و رموز تفاوت قائل می‌شوند، با رویکردی غرب‌گرایانه تنها به تفسیر کلامی و ظاهری کتاب مقدس و متون مذهبی اکتفا کرده‌اند.

به‌عنوان مثال کشیش جری فالول از مهم‌ترین و برجسته‌ترین رهبران مذهبی مسیحیت صهیونیسم برخلاف ارتدکس‌ها که حمله امپراتوری روم در سال ۷۰ میلادی به بیت‌المقدس (که منجر به تبعید یهودیان از قدس شد) را تنبیه الهی علیه قوم یهود می‌دانند بر این ایده است که تهاجم ارتش امپراتوری روم به قدس و اخراج یهودیان ناشی از بینش یهودستیزی بوده نه تنبیه الهی قوم یهود.

لازم است تا برای فهم اعتقادات مسیحیان صهیونیست درباره حوادث آینده مبانی اعتقادی دهریه (Dispensationalism) را که به‌ویژه طی قرن نوزدهم میلادی بروز و گسترش یافت بشناسیم.

در طول تاریخ مسیحیت تفسیرهای مختلفی در باب آینده و کیفیت تحول تاریخی و پایان جهان مطرح بوده است چنان‌که به‌عنوان مثال در سه قرن اول میلادی برخی مفسرین الهیات مسیحی ایده هزاره را به‌صورت تفسیری کلامی از ۱۰۰۰ سال صلح و پیشرفت بر روی زمین (به‌دنبال ظهور مسیح) ارائه دادند لیکن این ایده‌ها در قرن چهارم از قرون وسطی مضمحل شدند.

در انجیل‌های چهارگانه در عهد جدید هم در جاهایی از وقایع آینده

صحبت شده است. علاوه بر آنها در بخش‌هایی از نامه‌های مربوط به پطرس و پولس از حوادث آینده در جهان و روز دینونه (آخرالزمان) صحبت شده و علاوه بر آن به‌ویژه در آخرین کتاب عهد جدید (رویای یوحنا) روایاتی درباره آینده آمده است.

براساس ایده دهری‌گرایی (Dispensationalism) تاریخ به هفت دوره تقسیم می‌شود. براساس این نظام فکری ما هم‌اکنون در ششمین دوره از تاریخ بشری و یا دوره نعمت کلیسا به سر می‌بریم و این دوره به هفتمین دوره تاریخ بشری و به عبارت دیگر به آخرین دوران تاریخ که همانا دوران حکومت الهی مسیح به مدت هزار سال می‌باشد منتهی خواهد شد.(۵)

در طرح تاریخی دهریون برای آخرالزمان حوادث مهمی اتفاق خواهد افتاد که مهم‌ترین آن جنگ سرنوشت‌ساز آرماگدون می‌باشد. اما پیش از جنگ یادشده حوادث ذیل از جمله نشانه‌های بازگشت دوباره مسیح خواهند بود.

بازگشت یهود به ارض موعود و تسلط بر قدس، وقوع جنگ‌ها، درگیری‌ها و زمین‌لرزه‌های بزرگ که در هنگام درد و رنج‌های عظیم بشری به ظهور مسیح منجر خواهد شد. پس از آن واقعه غیبت و عروج مؤمنین به آسمان رخ خواهد داد. از دیگر نشانه‌های پایان ششمین دوره تاریخ بشری احداث مجدد هیکل سلیمان در قدس (در محل حرم شریف و یا جایی نزدیک به آن) می‌باشد که پس از بازگشت مسیح او از قدس بر سراسر جهان حکومت خواهد کرد و حکومت الهی او ۱۰۰۰ سال طول خواهد کشید. اما در آستانه شروع حکومت او جنگ آرماگدون روی خواهد داد و در پایان این

دوره هزار ساله عمر جهان به سر آمده و سرانجام این دوره هزار ساله به روز قیامت متصل خواهد شد.[٦]

بنابراین مهم‌ترین اصول فکری صهیونیسم مسیحی را می‌توان به شرح ذیل خلاصه نمود:

۱. تفسیر کلامی و ظاهری متون مقدس؛

۲. اعتقاد به این‌که یهود همچنان ملت برگزیده است؛

۳. فلسطین سرزمین موعود؛

٤. لزوم بازگشت یهود به ارض مقدس به‌منظور زمینه‌سازی بازگشت دوباره مسیح و برپایی دوباره هیکل سلیمان؛

٥. تسلط دوباره یهود بر قدس در سال ۱۹٦۷، نشانه بازگشت دوباره مسیح است.

هال لیندسی، از رهبران برجسته صهیونیسم مسیحی در کتاب خود با عنوان «سابقه شکوهمند کره زمین» می‌گوید: «تا قبل از آن‌که یهود تبدیل به ملت نشده بود هنوز چیزی روشن بود و بلافاصله به هنگام ظهور یهود به‌عنوان یک ملت، شمارش معکوس تحولات مهم و سرنوشت‌ساز بشریت شروع شده است و براساس پیشگویی‌های کتاب مقدس مهم‌ترین مسائل جهان در خاورمیانه و به‌ویژه بر اسرائیل متمرکز شده است، به‌گونه‌ای که تمامی ملت‌های جهان نگران تحولات متشنج و روزمره در آن جا شده‌اند».

وجوه اختلافات اعتقادی میان مسیحیان ارتدکس و صهیونیسم مسیحی

با بررسی و مطالعه نظرات هال لیندسی (به‌عنوان یکی از پیشگامان نظریه

صهیونیسم مسیحی و منجی باوری نوین) می‌بینیم که ویژگی این نحله فکری به‌طور بسیار مختصر پاپ‌زدایی و حذف مرجعیت برای تفسیر دینی است.[۷]

ایشان برخلاف مسیحیان ارتدکس معتقدند که در زمان حاضر دو ملت یهود و مسیحی، ملت‌های برگزیده خداوند می‌باشند. بنابراین برخلاف مسیحیان ارتدکس که هرگونه وعده الهی پیش‌بینی شده را برای عصر کلیسا منکر می‌شوند، مسیحیان صهیونیست تشکیل دولت یهودی در سال ۱۹۴۸ را براساس تحقق وعده الهی و پیش‌بینی‌های عهد عتیق توصیف می‌کنند. تفکرات پاپ زدای مسیحیت صهیونیسم برخلاف مسیحیان ارتدکس تأکید می‌کنند که در عصر کلیسا (یعنی دوران پیش از ظهور دوباره مسیح) نیازی نیست که یهودیان برای این که مشمول عنایات حق تعالی واقع شوند تغییر دین داده و به مسیحیت بگروند.

لازم به توضیح است که براساس آموزه‌های سنتی مسیحیت در طول تاریخ بشریت خداوند دو دسته بنده معتقد و مؤمن داشته است. قوم بنی‌اسرائیل تا زمان پیش از ظهور عیسی مسیح و تابعین مسیح. به عبارت بهتر دو دوران مشخص در تاریخ حیات بشری وجود داشته است: دوران بنی‌اسرائیل و عصر کلیسا. بر این اساس ما اکنون نیز در عصر کلیسا به سر می‌بریم و در این عصر تا زمان ظهور دوباره منجی آخرالزمان ادامه خواهد یافت و تنها مسیحیان در این عصر فرزندان خدا و مطیع خدا می‌باشند نه سایر ملت‌ها. از زمان ظهور مسیح تاکنون که مسیحیان فرزندان خدا به‌شمار می‌روند قوم یهود دشمنان خدا و دشمنان مسیح شمرده می‌شوند و تا زمانی‌که یهودیان از جانب پروردگار مورد قضاوت و حسابرسی قرار بگیرند

و تا وقتی‌که عقاید و رویه‌های خود را تغییر نداده باشند مورد غضب خدا می‌باشند. به زودی مسیح بار دیگر بازخواهد گشت و موجبات پایان عصر مسیحیت و کلیسا را فراهم خواهد آورد. در آخرالزمان خداوند به سراغ بنی‌اسرائیل خواهد رفت و آنها را به‌واسطه اعمالشان مورد بازخواست قرار خواهد داد. به‌دنبال بازخواست الهی از قوم یهود ایشان با همکاری شیاطین و چارپایان دیگر برای جنگ با خدا ائتلافی را تشکیل می‌دهند. خواست خداوند این است که عده‌ای از این یهودیان به دین الهی بگروند و به‌دنبال محاکمه این یهودیان تغییر دین یافته از جانب چارپایان و شیاطین دیگر و درست در اوج ناامیدی بشریت، مسیح ظهور کرده و هزاره جدید را برای انسان‌ها آغاز خواهد کرد.

بر مبنای آموزه‌های مسیحیت درباره یهودیان این قوم از زمان ظهور مسیح و شروع عصر کلیسا تاکنون و حتی در طول دوران بازخواست الهی از ایشان در آستانه بازگشت مسیح قوم رانده‌شده به‌حساب می‌آیند و در تمام این مدت مورد غضب الهی می‌باشند. البته وظیفه مسیحیان در این دوران مهربانی با یهودیان و دعوت ایشان به مسیحیت است اما مسیحیان باید بدانند که در عصر کلیسا قوم یهود قومی در مسیر خداوند نیست بلکه تنها مسیحیان و تابعین کلیسا در مسیر پروردگار قرار دارند. رهبران مسیحی ارتدوکس بر این باورند که با در نظر گرفتن این آموزه بنی‌اسرائیل در دوران کلیسا به‌واسطه عدم متابعت از مسیح کنار گذارده شده‌اند بنابراین دیگر نیازی به توجه به ایشان برای کمک در تشکیل دولت یهودی نمی‌باشد.

مسیحیان ارتدوکس برخلاف مسیحیان صهیونیست معتقدند که برای پایان

عصر کلیسا و ظهور مسیح هیچ علامت خاصی وجود ندارد و هیچ نشانه‌ای که دال بر نزدیک بودن پایان دوران کلیسا باشد به انسان‌ها عرضه نشده است. به عبارت دیگر ظهور مسیح هیچ نشانه‌ای ندارد و این مسئله به‌طور ناگهانی و درست مانند رفت و آمد شبانه دزدان تحقق خواهد یافت.[۸] بنابراین ادعاهای مسیحیت صهیونیسم در مورد وجود علائم و نشانه‌هایی برای آخرالزمان اساساً باطل است. بر همین مبنا ادعای پیش‌بینی تشکیل دولت اسرائیل در آستانه ظهور مسیح باطل بوده و هیچ مبنای آسمانی و دینی ندارد. بنابراین اگر همین فردا هم بر فرض دولت اسرائیل منحل و نابود شود باز نمی‌تواند دلیل خاصی بر چیزی باشد.

از دیگر مهم‌ترین ایرادات مسیحیت ارتدوکس به صهیونیسم مسیحی این است که ارتدوکس‌ها معتقدند قبلاً (در زمان کوروش کبیر و یوشع نبی) وعده‌های الهی بازگشت یهود به ارض مقدس محقق شده است و خداوند هرگز با کسی عهد اخوت نبسته و به همین دلیل به‌خاطر فساد بنی اسرائیل در ارض موعود بار دیگر ایشان از این سرزمین رانده شدند و ارض موعود تنها متعلق به پیروان واقعی ابراهیم است نه نژاد خاصی که ادعای فرزندی ابراهیم از نظر ژنتیکی را دارد.

٤. برخی رویکردهای انتقادی پیروان پروتستان به ایده صهیونیسم مسیحی:

برخی متدینین پروتستان نیز مانند معدودی از یهودیان غیرصهیونیست ضمن تشکیک نسبت به مبانی شرعی و دینی تشکیل دولت اسرائیل برآنند که دولت موجود در ارض مقدس نمی‌تواند آن وعده الهی باشد و اتفاقاً ایشان نیز مانند همان یهودیان غیرصهیونیست براساس آموزه‌های دینی معتقدند که

اسرائیل در جنگ‌های آتی به زانو در خواهد آمد. بهترین استناد ایشان در این خصوص توسل به زور صهیونیست‌ها برای تشکیل کشور اسرائیل و رواداری ظلم و اجحاف به ساکنان اولیه این سرزمین و عدم اداره جامعه اسرائیل براساس نصوص و دستورات الهی تورات می‌باشد. این افراد برای اثبات تفکرات خود به‌ویژه به مشکلات فزاینده امنیتی که اسرائیل با آن مواجه است اشاره می‌کنند.

اما مسیحیان متعصب صهیونیست در پاسخ این افراد بدون ارائه هرگونه ادله عقلی یا نقلی و روائی مستدل تنها جواب می‌دهند که اگر انسان واقعاً معتقد به وعده الهی باشد نباید اجازه دهد تا این‌گونه افکار او را متزلزل کند. تنها فقدان عشق و اعتقاد به خدا قلب‌ها را لرزان می‌کند. مسیحیان صهیونیست متعصب در این خصوص ضمن توسل به فرمایشات کلی جناب ازکیای نبی در خصوص ثبات قدم مؤمنین به وعده‌های تخلف‌ناپذیر الهی و اصرار ایشان بر تقوا به تعمیم این فرمایش پیامبر بر موضوع تشکیل اسرائیل پرداخته و علاوه بر آن به استدلال‌های آموزه‌های گوش آمونیم مبنی بر آماده شدن اسرائیل برای انجام کارهای بزرگ در آینده از طریق ابتلائات و رویارویی با بحران‌های بزرگ پناه می‌برند. این پروتستان‌های متعصب به‌شدت از رسوخ این تصور که اجتماع دوباره یهودیان به مثابه فاجعه‌ای برای آنها تلقی شود، هراسناک می‌باشند.

علاوه بر اینها پروتستان‌های لیبرال نیز که کمتر از جریان‌های صهیونیستی حمایت می‌کنند حتی به مرحله انتقاد از سیاست‌های اسرائیل رسیده‌اند. پروتستان‌های لیبرال همان افرادی هستند که دانشگاه آمریکایی بیروت و

دانشگاه آمریکایی قاهره را تأسیس کردند و گفته می‌شود این گروه حتی مخالف تأسیس دولت یهود در فلسطین بوده است.[۹]

در این زمینه بد نیست یادآوری کنیم که در دهه‌های ۳۰ و ۴۰ از قرن بیستم گرایش خاصی از جنبش پروتستانیسم چنین می‌پنداشت که بی‌اعتقادی بیشتر یهودیان به انجیل، به نوبه خود می‌تواند توجیه‌کننده مناسبی برای دشمنی با این نژاد باشد. بر همین اساس در متنی که اتحاد پروتستانیستی فرانسه در سال ۱۹٤۸ تدوین کرد، آمده است: «کلیسا باید به ملت یهود بگوید: رنج‌های آنان برای انتقام مرگ مسیح نیست بلکه دعوتی است برای هدایت و اعراض از بدامانتی یهودیان».

باید توجه داشت که اغلب پیروان صهیونیسم مسیحی بیشتر به کلیساهای انجیلی وابسته‌اند. به‌عبارت دیگر لفظ مسیحیان انجیلی در واقع شامل تمامی مسیحیان پروتستان نمی‌شود و امروز اصطلاح مسیحیان انجیلی (Evangelican Christians) بیشتر به پیروان ایده‌های خاصی اطلاق می‌شود که برداشتی محافظه‌کارانه و قرائتی خاص از کتاب مقدس و عقاید مسیحی دارند؛ چنان‌که ایشان بر اهمیت ایمان شخصی و نیاز به ترویج مسیحیت در میان دیگران نیز تأکید می‌نمایند. به‌عنوان مثال هرچند پیروان کلیسای انگلیکان طبیعاً پیرو کلیسای انجیلی هم می‌باشند اما الزاماً حتی این موضوع هم نمی‌تواند به این معنا باشد که تمامی پیروان مسیحیت انجیلی و کلیسای انگلیکان ایده‌های صهیونیسم مسیحی را قبول دارند هرچند وابستگی صهیونیسم به مسیحیت انجیلی و کلیسای انگلوساکسون محرز می‌باشد. جالب است بدانیم اقلیتی از کاتولیک‌های ساکن در آمریکا ضمن عدول از

مواضع و نظرات سنتی مرجع دینی خود، به تفکرات صهیونیسم مسیحی نزدیک شده‌اند که این موضوع در کنار عدول برخی پیروان مسیحیت انجیلی و پروتستانیسم از ایده‌های صهیونیسم مسیحی قابل توجه می‌باشد.

همچنین باید دانست که جریان مسیحیت صهیونیسم از نظر مبانی کلامی و دین‌شناختی خود دارای تقسیم‌بندی‌هایی می‌باشد. به‌عنوان مثال عده‌ای گروه‌های یهودیت موعودگرا را از جمله جریانات نزدیک به مسیحیت صهیونیسم می‌دانند. گروه‌های یهودیان موعودگرا نیز مانند مسیحیان صهیونیست دارای تفکرات و اعتقاداتی مبتنی بر بینش حذف مرجعیت رسمی برای تفسیر امور دینی می‌باشند.[۱۰]

وجوه افتراق صهیونیسم مسیحی با یهودیان:

گفته می‌شود هم‌پیمانی مسیحیان انجیلی و یهودیان صهیونیست بر اساس ایده‌های مذهبی پروتستانیسم دائمی و ابدی نخواهد بود زیرا هر چند پیروان فرقه اخیر عقیده دارند ایجاد و گسترش کشور اسرائیل شرط لازم برای ظهور مجدد مسیح می‌باشد اما پس از این ظهور به‌واسطه تغییر دین گسترده و توده‌ای یهودیان به مسیحیت، دولت یهودی اسرائیل از بین خواهد رفت و ادغام نهایی یهود در مسیحیت پس از جنگ بزرگ «آرماگدون» یعنی نبرد نهایی خیر و شر محقق خواهد شد.[۱۱]

مبلغان مسیحیت انجیلی برآنند که دشمن شیطانی مسیح مردی یهودی است و در جنگ آرماگدون یهودیانی که حاضر به پذیرش مسیحیت جدید نیستند به‌عنوان دشمنان مسیح تار و مار خواهند شد. بنابراین هر چند امروز

آمریکا و اسرائیل برگزیده خداوند و دارای رسالت آزاد کردن جهانیان هستند ولی سرانجام یکی از این دو یعنی کشور زمینی باید توسط کشور آسمانی دیگر مقهور و بلعیده شود.[١٢]

از طرف دیگر امروزه مسائلی مانند سقط جنین، آزادی‌های اجتماعی، نماز در مدارس، تبلیغ برای مسیحیت، مسائل زنان و آزادی روابط جنسی از جمله موارد اختلاف میان مسیحیان انجیلی و یهودیان می‌باشد.[١٣]

اسطوره جنگ آرماگدون:

یهودیان ارتدکس (حریدیم‌ها) عقیده دارند که در آخرالزمان جنگی خونین و سرنوشت‌ساز میان یهود (به‌عنوان برگزیدگان زمین) و غیریهود (به‌عنوان کفار) در دشت موسوم به مجیدو (هرمجیدون) (که براساس تورات در سرزمینی میان ناحیه جلیل در شمال فلسطین اشغالی و کرانه باختری واقع است) روی خواهد داد که در نهایت یهودیان پیروز خواهند شد و پس از این پیروزی بزرگ مسیح موعود برای نجات یهودیان باقیمانده از این جنگ که تعدادشان به ١٤٤ هزار نفر می‌رسد هبوط کرده و بقایای یهود را به مسیحیت هدایت می‌کند و آن‌گاه صلح و آرامش واقعی در خاورمیانه و بلکه تمامی جهان میان یهود و غیریهود برقرار خواهد گشت.[١٤]

اس.اس. کریپ، رئیس اسبق شورای کشیشان صهیونیست در آمریکا (سال ١٩٧٧) معتقد است که در جنگ هرمجیدون، مسیح در مواجهه با میلیون‌ها نیروی نظامی و ارتش پرزرق و برق به فرماندهی دیکتاتور دشمن مسیح پیروز و سرفراز خواهد شد.[١٥] جالب است بدانیم صهیونیست‌های

مسیحی و یهودی امروزه معتقدند که در جنگ آرماگدون حتماً از سلاح هسته‌ای استفاده خواهد شد.

گفته می‌شود زمانی‌که ناپلئون طی جنگ‌های خود به سرزمین فلسطین و دشت واقع در میان ناحیه جلیله و کرانه باختری رسید با یادآوری آموزه‌های کتاب مقدس به وقوع جنگ بزرگ در آخرالزمان در این مکان اشاره کرده است [۱۶]

عده‌ای ریشه اصلی این تفکر را وقوع جنگ های تاریخی و مهم در ناحیه مجدو در گذشته می‌دانند.

دیدگاه مسیحیت کاتولیک نسبت به صهیونیسم:

از زمان طرح جدی مسئله جنبش صهیونیسم سیاسی در کنفرانس بال در سال ۱۸۹۷ روشن بود که این جنبش با دیدگاه‌های کاتولیکی با مرکزیت واتیکان مغایرت دارد و بنابراین پاپ پیوس دهم در سال ١٩٠٤ مخالفت خود را با جنبش صهیونیسم و مهاجرت یهودیان به فلسطین اعلام کرد. حتی هنگام صدور اعلامیه بالفور در سال ۱۹۱۷ مجدداً کلیسای کاتولیک با مهاجرت یهودیان به ارض موعود مخالفت کرد. در سال ١٩٤٨ واتیکان در واکنش به اعلام تشکیل دولت یهودی در سرزمین فلسطین سیاست سکوت را در پیش گرفت و موضوع اخیر را نه رد کرد و نه پذیرفت. تا زمان حاضر، واتیکان دولت عبری را به‌صورت دو فاکتور مورد شناسایی موقت قرار داده است. واتیکان در شرایط فعلی به‌ویژه بر بین‌المللی شدن قدس تأکید دارد.

«کنفرانس اسقف‌های آمریکایی» از برجسته‌ترین نهادها و سازمان‌های

کاتولیکی در آمریکاست که به مواضع سیاسی واتیکان پایبند می‌باشد. سازمان مزبور در نشست نوامبر ۱۹۷۳ خود خواستار شناسایی موجودیت اسرائیل و همچنین شناسایی حقوق فلسطینی‌ها و تشکیل کشور فلسطین شد.

بیشتر کلیساهای غربی در اختلافات اعراب و اسرائیل از منظر انسانی با ملت فلسطین رفتار کردند رفتاری که گاه سیاسی هم می‌شد، در حالی‌که در رفتار با ملت یهود بیشتر به دیدگاه دینی تمایل داشتند.

ب. صهیونیسم مسیحی در آمریکا

۱. مهاجرین اولیه

مهم است بدانیم که وقتی پروتستان‌های پیوریتن به‌عنوان مهاجران اولیه وارد آمریکا شدند همراه خود آداب، سنن و برداشت‌هایی از تورات و قرائت‌های عهد عتیق که پیش از آن در انگلیس و اروپا رایج بود را به سرزمین جدید آوردند و بر مبنای همان اعتقادات و آرزوهای صهیونیستی بازگشت به ارض موعود، نام‌های عبرانی برای فرزندانشان و حتی شهرک‌های محل سکونت خود برگزیدند. (نام‌هایی مثل آبراهام، ساره، بنیامین برای فرزندانشان و اسم‌هایی مانند حبرون، کنعان برای شهرک‌هایشان).[۱۷] گفته می‌شود که ایشان حتی آموزش زبان عبری را در مدارس و دانشگاه‌هایشان اجباری کرده بودند. زبان عبری از مواد درسی اجباری در دانشگاه هاروارد بود و دانشجویی قادر بود وارد هاروارد شود که بتواند یک متن عبری از تورات را به لاتین ترجمه کند. زبان عبری تا سال ۱۷۸۷م. در دانشگاه هاروارد اجباری بود.[۱۸]

شایان ذکر است دانشگاه هاروارد کـه در سـال ١٦٣٦ تأسـیس شـده بـود اولین مدرک دکترای خود را در سال ١٦٤٢ تحت عنوان «عبرانی زبـان مـادر» اعطا نمود.[۱۹]

پیوریتن‌های اولیه پس از مهـاجرت بـه قـاره جدیـد همـواره خـود را در ردیف فرزندان اسرائیل می‌آوردند[۲۰] و برخی از آنها در نماز و دعاهای خـود از زبان عبری استفاده کرده و حتی برخی از ایشان به یهودیت گرویدند.[۲۱]

نخستین کتابی که در آمریکا انتشار یافت «سفر مزامیر» بود، نخستین مجله نیز یهودی بود. افزون بر تمام اینها، به یهودی‌ها اجازه داده شد که به محـض مهاجرت به دنیای جدید آمریکایی محافل دینی‌شان را برپا سـازند و پـس از آن بود که پروتستان‌های پیوریتن مسـلط بـر بیشـتر شـهرک‌هـای جدیـد بـه کاتولیک‌ها اجازه دادند کلیساهایی را برای خودشان احداث کننـد؛ مهـاجرین اولیه پیوریتین هنگام عزیمت به قاره جدید به‌عنوان سرزمین موعود، خودشان را کودکان اسرائیل نامیدند.[۲۲]

براساس اعتقاد باپتیست‌ها و پیوریتین‌های مهاجر به آمریکا، قاره جدید به مثابه صهیون جدید و ارض موعود در نظر گرفته شد. جریان راسـت انجیلـی در آمریکا نیز در ادامه تفکرهای یادشده همواره به‌دنبال رهبری یا ویژگی‌های حکومت داود بوده است که در آن عـلاوه بـر شـکوه و حشـمت افسـانه‌ای، تلفیق دیانت و سیاست هم مدنظر بود.[۲۳]

۲. نقش یهودیان در انقلاب آمریکا

یهودیان به‌طور مستقیم در انقلاب آمریکا مشارکت کردند. کالون کولیدج، رئیس‌جمهور وقت آمریـکـا در جملاتـی کـه بـه سـتایش نقـش یهودیـان در

جنگ‌های استقلال آمریکا پرداخته می‌گوید: «یهودیان که تعداد قابل ملاحظه‌ای را تشکیل می‌دادند و در تمام ایالت‌ها پراکنده بودند آموزش‌های پیامبرشان را ترویج دادند؛ به ایمان و اعتقاد یهودیان به‌صورت مسلطی ایمان به آزادی است. یکی از نشانه‌های رسمی آمریکا حاوی این سخن معروف است که طغیان علیه ستمگر اطاعت از خداوند است و این سخن، سخن یهود است».[٢٤] در مراحل ابتدایی انقلاب آمریکا، رهبران مذهبی فرقه پیوریتین عنوان می‌کردند که ما آمریکایی‌ها مردمی خاص و برگزیده هستیم؛ ما اسرائیل عصر خود هستیم[٢٥]

۳. نفوذ آموزه‌های یهودی در فرهنگ آمریکا

نفوذ عمیق سنت‌های یهودی بر زیربنای مؤسسات آمریکا را می‌توان در قانون اساسی آمریکا مشاهده کرد. جان آدامز در نامه‌ای به توماس جفرسون نوشت: «من به جد معتقدم که یهودیان متحدتر از دیگر ملت‌ها هستند».[٢٦] و بنجامین فرانکلین پیشنهاد کردند که تجربیات مخاطره‌انگیز و تاریخی یهودیان در دست فراعنه، مانند گذر از نیل را به تصویر کشیده و به‌عنوان مهر بزرگ کنگره انتخاب نمایند.[٢٧]

٤. متفکران اولیه صهیونیسم مسیحی در آمریکا

واردر گریسون، از رهبران پروتستان‌ها در آمریکا و از مهاجران اولیه به قاره جدید که به دین یهود گرویده بود به فلسطین مهاجرت کرد. وی به‌عنوان رایزن غیررسمی ایالات‌متحده آمریکا در قدس کارش را شروع کرد و در سال ١٨٥٢ کنسول آمریکا در این شهر شد و فعالیت خود را برای ایجاد وطن یهود در فلسطین آغاز کرد. او کار خود را به‌عنوان عمل به وظیفه الهی

توجیه نموده و در این زمینه تلاش زیادی را جهت جلب حمایت رهبران آمریکا و حتی عثمانی به‌کار می‌برد.[۲۸]

ویلیام بلاکستون، بنیانگذار بزرگ‌ترین جنبش صهیونیسم مسیحی در آمریکا که برای تحقق اهداف سیاسی صهیونیسم فشارهای زیادی بر سیاست‌سازان آمریکایی وارد می‌آورد در سال ۱۸۸۷ در شیکاگو سازمان «هیأت عبری نماینده اسرائیل» را تأسیس کرد. این سازمان که تا امروز با نام «American Messianic Fellowship» فعالیت دارد از همان قرن نوزدهم میلادی از یهودیان می‌خواست تا به سرزمین مقدس بازگردند.

بلاکستون در سال ۱۸۹۱با انتشار کتاب خود با عنوان «مسیح می‌آید» و انتشار آن در بیش از یک میلیون نسخه مبادرت به برقراری پیوندی محکم میان مسیحیان صهیونیسم و یهودیان صهیونیست که تازه شروع به فعالیت کرده بودند نمود. بلاکستون که در سال ۱۸۸۸ از فلسطین دیدن کرد، پذیرفته بود که بازگشت یهودیان به فلسطین علاوه بر این‌که نشانه تحقق وعده‌های کتاب مقدس است عملیاتی مفید در گستره سازندگی و اقتصاد نیز هست.[۲۹] بلاکستون پس از چندی، نخستین گروه فشار را در آمریکا برای طرفداری از تأسیس دولتی یهودی به‌وجود آورد. هنگامی‌که هرتزل درباره فلسطین به نام سرزمینی که دولت اسرائیل در آن برپا شود تردید کرد، بلاکستون نسخه‌ای از کتاب مقدس حاوی نشانه‌هایی از بازگشت یهود به سرزمین مقدس و پیش‌بینی‌های این موضوع را برای هرتزل فرستاد که نسخه مزبور همچنان در جوار آرامگاه هرتزل موجود می‌باشد.

بلاکستون همچنین طی طومار ارسالی به بنیامین هاریسون، رئیس‌جمهور

وقت آمریکا از او خواست تا به بازگشت یهودیان به فلسطین کمک کند، وی در این طومار امضای ۴۱۳ تن از علمای مسیحی آمریکا و از جمله قضات دادگاه‌های عالی، رئیس مجلس نمایندگان، شمار زیادی از اعضای سنا و رؤسای هیأت تحریریه روزنامه‌های کثیرالانتشار را جمع‌آوری کرده بود. هنری کپوت لودج، رئیس کمیسیون روابط خارجی مجلس نمایندگان آمریکا در اظهاراتی می‌گوید: «من به هیچ‌وجه نمی‌توانم ببینم فلسطین و قدس زیرسلطه مسلمانان باشد، بقای قدس و فلسطین به یهودیان و امت‌های بزرگ مسیحی در غرب وابسته است.»[۳۰]

بنابراین کسانی‌که به جانبداری آمریکا از اسرائیل صرفاً دیدی سیاسی استراتژیک دارند از این حقیقت تاریخی غافلند که صهیونیسم مسیحی به لحاظ تاریخی پیشینه بیشتری نسبت به صهیونیسم یهودی دارد و تفکر ایجاد «وطن ملی یهودیان در فلسطین» پیش از آن‌که به ذهن یهودیان برسد، مد نظر مسیحیان پروتستان بوده و این وعده پیش از آن‌که یهودیان به‌دنبال تحقق آن باشند به فکر ایجاد «دولت یهود» بودند.

بر همین اساس است که کینین از شاخص‌ترین رهبران صهیونیستی آمریکایی، در کتاب خود با عنوان «خط دفاع اسرائیلی» تصریح کرده که صهیونیسم قبل از آن‌که به‌صورت حرکت سیاسی یهودی درآید، هدف و آرمانی مسیحی بوده است.

۵. تأثیر ایده‌های صهیونیسم مسیحی بر رؤسای‌جمهور آمریکا

در خصوص بررسی میزان تأثیر صهیونیسم مسیحی بر سیاست در آمریکا علاوه بر تأثیر و نفوذ دین یهود در تاریخ، شکل‌بندی ساختارهای اساسی

جامعه و فرهنگ و تمدن آمریکایی می‌توان به تربیت دینی رؤسای‌جمهور آمریکا اشاره کرد.

بررسی تأثیر آموزه‌های دینی در تربیت و دیدگاه‌های سیاسی تمامی رؤسای‌جمهور آمریکا به‌ویژه طی این دو دهه اخیر می‌تواند به‌عنوان مشت نمونه خروار مورد توجه قرار گیرد. رؤسای‌جمهور آمریکا همواره وارث نوعی دیدگاه مسیحیت صهیونیسم بوده‌اند. پرزیدنت لینکلن در سال ۱۸۶۲ فرمان تبعید یهودیان از حوزه حاکمیت خود را لغو کرد. مدت زمان زیادی از اعلامیه آزادی آمریکا نگذشته بود که آبراهام لینکلن به هنری ودث فونک (صهیونیست کانادایی) ابراز داشت که آمریکا باید در تحقق رویای باشکوه یهودیان ستمدیده روسیه و عثمانی برای بازگشت ایشان به سرزمین ملی خود یعنی فلسطین مشارکت نماید.[۳۱]

البته جان آدامز نخستین رئیس‌جمهور آمریکا بود که در سال ۱۸۱۸ رسماً خواستار بازگرداندن یهودیان به وطن خود و تشکیل یک دولت مستقل یهودی شده بود.[۳۲] رؤسای‌جمهور آمریکا کراراً با شور و حرارت علیه یهودستیزی و آزار یهودیان در روسیه (۱۸۸۱م.) و اروپا (۱۸۶۹م.) مداخله کردند. گرچه رؤسای‌جمهور آمریکا از آدامز به بعد به یهودیان و سرزمین‌های مقدس توجه خاصی داشتند ولی در واقع ویلسون مسئله یهودیان و رهایی آنها از بی‌خانگی را وارد سیاست آمریکا کرد.[۳۳] در این میان روزولت برای اولین‌بار موضوع فلسطین بدون اعراب را مطرح کرد.

ویلسون از جمله رؤسای‌جمهور آمریکا بود که از دوران کودکی بیشترین تاثیر را از صهیونیسم پذیرفته بود. بر طبق نظر ویلسون ملت

باستانی یهود الگویی برای ایالت‌های آمریکایی ارائه دادند. ویلسون می‌گفت: «روح و جوهر قانون اساسی ما متأثر از یهود بوده است چراکه نه تنها یهود با این اصل برتر خود (یعنی طغیان در برابر ستمگران اطاعت از خداست) بالاترین نفوذ را در قانون اساسی ما داشته است، بلکه فرهنگ یهود در متن خود گوهر ناب دموکراسی را پرورش داده است آنچنانکه از مونارشی و اریستو کراسی و یا هر شکل دیگری از حکومت‌ها متمایز است».(۳۴)

به‌واسطه همین پیشینه ویلسون و تمایل وی به صهیونیسم بود که اعلامیه بالفور در سال ۱۹۱۷ م. مورد تشویق او قرار گرفت. بلافاصله پس از اعلام استقلال اسرائیل توسط بن گوریون در سال ۱۹۴۸، آمریکا دولت جدید را به‌صورت دو فاکتور به رسمیت شناخت. این موضوع براساس رویکرد مثبت ترومن به صهیونیسم انجام گرفت. ترومن در آن زمان از طرف یهودیان کوروش جدید لقب گرفت.

در سال ۱۹۷۶ یکی از هواداران گروه مذهبی «مسیحیان دوباره متولد شده» به‌عنوان رئیس‌جمهور آمریکا وارد کاخ‌سفید شد و او کسی نبود جز جیمی کارتر که با سخنرانی خود در کنست اسرائیل (در سال ۱۹۷۹) بیش از پیش ماهیت اعتقادی ـ سیاسی خود را نشان داد. او در این سخنرانی گفت: «رابطه آمریکا با اسرائیل چیزی بیش از یک رابطه ویژه است. این رابطه‌ای منحصر به فرد است که امکان ندارد دچار کاهش و تزلزل گردد؛ زیرا در وجدان، اخلاق، دین و معتقدات مردم آمریکا ریشه دارد». جیمی کارتر در مبارزات انتخاباتی خود در سال ۱۹۷۶ بر ایمان خود به ایدئولوژی

تولد دوباره مسیح (Born Again) و وابستگی دینی خود به گروه اخیر را مورد تأکید قرار داد. در سال ۱۹۸۰ م. نیز سه تن از نامزدهای ریاست‌جمهوری همین شعار را مطرح کردند. آنچنانکه بعداً متذکر خواهیم شد گروه مذهبی یاد شده از مهم‌ترین گروه‌های مسیحی صهیونیسم می‌باشد.

در انتخابات سال ۱۹۸۰ آمریکا، ریگان به‌عنوان بارزترین نماینده نومحافظه‌کاران صهیونیست و با شعار اراده برنامه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی بر پایه اصول دینی وارد کاخ‌سفید شد.

در زمان ریگان جنبش صهیونیسم مسیحی به مراتب بیش از گذشته تقویت شده بود. ریگان در سال ۱۹۸٤ از باور خود به نقش دین در جامعه آمریکا سخن گفت. گریس هالسل در کتاب «پیشگویی و سیاست» که در آن از رابطه مستحکم میان اصول‌گرایان انجیلی و اسرائیل پرده برداشته مدعی شده است که زنی پروتستان، منزلی را در مقابل سفارت اسرائیل در واشنگتن به مبلغ نیم میلیون دلار خریداری نموده و این منزل به‌طور روزانه میزبان شماری از انجیلی‌هایی است که برای خواندن نماز و دعا برای اسرائیل وارد این منزل می‌شوند. این نویسنده همچنین گفته است برخی از افرادی که دارای پست‌های کلیدی در دولت آمریکا می‌باشند از جمله مراجعه‌کنندگان به این منزل می‌باشند که رونالد ریگان رئیس‌جمهور وقت آمریکا در صدر این اسامی قرار دارد.[۳۵]

جورج واکر بوش (بوش پسر) را نیز از جمله معتقدان به طیف بنیادگرایی میسیحی دانسته‌اند که معتقد است کرانه باختری و غزه، عطای

ربانی یهود است و عقب‌نشینی از آن جایز نیست[۳۶] مسیحی به رهبری پاپ روبرتسون است که با انجام راهپیمایی به سوی واشنگتن از رهبران اسرائیل خواستند به‌دلیل آنکه چشم‌پوشی از کرانه باختری و نوار غزه در تناقض با خواست الهی است به هیچ‌وجه تن به مصالحه ندهند. بوش پسر در سخنان خود صریحاً اذعان داشته است که «یهودیان تنها ملت برگزیده خدا در زمین هستند».

اختصاص سهمی از بودجه به آموزش معارف دینی توسط بوش پسر تنها گوشه‌ای از روکرد مذهبی بوش به امور و مسائل جاری آمریکاست. بوش پسر در زمان مبارزات انتخاباتی خود می‌گفت که روز خود را با خواندن عهد عتیق آغاز می‌کند،[۳۷] وی در آن زمان بارها بر رویکرد سیاسی خود به مسئله مسیح تأکید می‌کرد. براساس مطلب منتشره در نشریه نیوزویک شماره ۱۱ مارس ۲۰۰۳، از دولت کنونی آمریکا به سرکردگی بوش پسر با عنوان «با ایمان‌ترین دولت در دوران معاصر» یاد شده است.

بوش پسر که خود در خانواده‌ای متدین و وابسته به فرقه مسیحیان انجیلی متولد شد در دوران زندگی شدیداً تحت تأثیر افکار و اعتقادات کشیش بیلی گراهام از مروجین سرشناس مسیحیت انجیلی قرار گرفت. بیلی گراهام از مروجین سرشناس مسیحیت انجیلی قرار گرفت. بیلی گراهام و پسرش فرانکلین از جمله چهره‌های سرشناس مسیحی صهیونیست و از صلیبیون شدیداً مخالف اسلام می‌باشند. فرانکلین در مراسم سوگند ریاست‌جمهوری بوش به نمایندگی از جامعه متدینین پروتستان از بوش تجلیل کرد. بوش در تبلیغات انتخابات ریاست‌جمهوری می‌گفت: مقید به

خواندن انجیل و تورات عبرانی است و از میان کتب هم به خواندن کتاب کشیش «اسوالد چمبرز» واعظ پروتستانی (متوفی به سال ۱۹۱۷ در مصر) بسیار علاقه‌مند است. کشیش یادشده در کتاب خود بر لزوم بازپس‌گیری قدس از دست مسلمانان تأکید دارد. تمایل شدید بوش به تفسیر دینی از حوادث سیاسی روز و نتیجتاً کاربرد گسترده اصطلاحات دارای ریشه مذهبی در سخنانش همگی ناشی از همان مبنای اعتقادی بوش می‌باشد. به‌طور مثال بوش علاقه‌مند است تا به جای استفاده از واژه دموکراسی که دارای مبنای سیاسی و غیرمذهبی است از اصطلاح «آزادی» که ریشه دینی دارد استفاده کند چون اصطلاح «آزادی کشف و شهود خداوند» از جمله آموزه‌های اصلی پروتستانیسم می‌باشد؛ همین‌طور کاربرد واژگان «خدا»، «جنگ میان خیر و شر» و... همگی منبعث از دیدگاه بنیادگرایانه مذهبی بوش می‌باشد. بنابراین بوش و پدر معنوی‌اش، بیلی گراهام سیاست‌های جنگ‌طلبانه آمریکا در عراق و حمایت بی‌حد و حصر از اسرائیل را بیشتر در چارچوب عمل به تکالیف الهی و رسالت تاریخی و مذهبی خود توجیه می‌کنند و امیدوارند که ترویج مسیحیت نتیجه نهایی جنگ در عراق باشد. بنابراین انتخاب افرادی مانند کاندولیزا رایس (دختر یکی از مشهورترین وعاظ پروتستان در ایالات آلاباما) و یا اندرو کارد، رئیس دفتر بوش (همسر یکی دیگر از کشیش‌های برجسته پروتستان) به‌عنوان همکار از طرف بوش نشان‌دهنده تمایلات مذهبی بوش در انتخاب همکاران خود در کاخ‌سفید است.

علاوه بر ایشان می‌توان از دیگر چهره‌های یهودی صهیونیست متعصب

مانند پل وولفوویتز، داگلاس فیث، ریچارد پرل، الیوت آبرامز (مسئول خاورمیانه در شورای امنیت ملی)، لوئیس لیبی (رئیس هیأت کارمندان دفتر ریاست‌جمهوری) و همچنین مسیحیان صهیونیستی مانند رامسفلد، تام دیلی، دیک چنی و... که حمله آمریکا به عراق را تشویق و طراحی کردند در حلقه سیاستگذاران اطراف بوش یاد کرد.

از دیگر شخصیت‌های فکری این فرقه می‌توان به کیسینجر اشاره کرد که معتقد بود اسرائیل تنها زمانی آسوده‌خاطر خواهد شد و شهر قدس (پایتخت موعودی صهیونیست‌ها) به آسودگی خواهد رسید که اثری از بغداد به‌عنوان نماد و سمبل قدرت اعراب باقی نمانده باشد. کیسینجر و همفکران او واقعاً بر این عقیده بودند که عراق، اسرائیل را طلسم کرده است و یا بر همین مبنا است که مسئولان بلندپایه سرویس اطلاعات آمریکا حاضر می‌شوند ساعت‌ها وقت خود را صرف سخنان پیشگویان یهود کنند تا براساس راهنمایی‌های آنان به محل اختفای بن‌لادن دست یابند. بنابراین زمانی‌که کاندولیزا رایس، مشاور امنیت ملی بوش صریحاً از پشتوانه اعتقادات مذهبی به‌عنوان توجیه دفاع آمریکا از اسرائیل صحبت می‌کند نباید تعجب کرد.[۳۸]

۶ ـ پایگاه اجتماعی صهیونیسم مسیحی در آمریکا

باید توجه داشت که تحول تدریجی در روابط آمریکا و اسرائیل از روابطی دوستانه به‌صورت یک متحد، بدون حمایت مردم آمریکا که بخش مهمی از آنها به‌طور مداوم با اسرائیل همدردی می‌کنند نمی‌توانسته به‌دست آید. آنها همچون پیشگامان اولیه یهودیان آمریکایی تعهدی در کار مداوم

برای ساختن یک ملت احساس می‌کنند.

تعداد جمعیت پروتستان‌ها که از جمله گروه‌های دینی پرجمعیت در آمریکا می‌باشند براساس آمارهای رسمی سال ۱۹۸۲ نزدیک به ۷٦ میلیون نفر برآورد شده است. پروتستان‌ها البته خود به دو گروه عمده Main) (Line و پروتستان‌های لیبرال تقسیم می‌شوند. گرایش اول که بیشترین نفوذ را بر تدوین سیاست آمریکا و مهم‌ترین سهم را در جریان صهیونیسم مسیحی دارد وابسته به کلیسای لوتری و باپتیست‌ها می‌باشد.[۳۹] طرفداران صهیونیسم مسیحی در آمریکا به جریان راست مسیحی وابسته بوده و این افراد به‌ویژه در سال‌های اخیر بر افکار عمومی آمریکا و سیاستگذاران این کشور بسیار مؤثر بوده‌اند. مسیحیان انجیلی در آمریکا در بیشتر طوایف پروتستانی و حتی در میان برخی کاتولیک‌ها وجود دارند.[٤۰] ایشان همانند بنیادگرایان مسیحیت صهیونیسم معتقدند که جمع شدن یهودیان در فلسطین و تأسیس اسرائیل بزرگ‌ترین حادثه تاریخ معاصر و نشانه واقعی بودن پیشگویی‌های تورات است.

برآورد دقیق تعداد مسیحیان صهیونیست در دنیا چندان آسان نمی‌باشد. جری فالول (از چهره‌های برجسته صهیونیسم مسیحی) ادعا می‌کند که در آمریکا ۷۰ میلیون نفر صهیونیست مسیحی وجود دارد اما به‌نظر می‌رسد این رقم مبالغه‌آمیز باشد. برخی دیگر تعداد ایشان را ۲۰ تا ۳۰ میلیون و حتی تا ٤۰ میلیون نفر در آمریکا تخمین زده‌اند اما احتمالاً رقم ٥ برابر تعداد یهودیان در آمریکا می‌تواند صحیح باشد. چنانکه یهودیان در آمریکا به شش میلیون نفر می‌رسند.[٤۱]

هر چند گفته می‌شود که پروتستانیسم نماینده مذهبی بیشتر مردم آمریکاست اما اهمیت کلیسای پروتستان در آمریکا تنها به‌خاطر تعداد زیاد پیروان آنها نیست بلکه وجود منابع نفوذ سیاسی در کلیسای پروتستان و این‌که پروتستانیسم کلیسای طبقه عالی یا کلیسای انگلوساکسون سفیدپوست می‌باشد (که به اختصار WASP خوانده می‌شود) اهمیت دارد.[۴۲]

به‌عنوان رویکرد دیگری از نقش دین در فرهنگ و باورهای عمومی آمریکا می‌توان به تأثیر اندیشه‌های بنیادگرایی مسیحی در تصور عمومی آمریکایی از کشمکش و منازعه میان اعراب و اسرائیل اشاره کرد. در تصور و باور عامه معتقدان به مسیحیت انجیلی درگیری اعراب و اسرائیل امتداد کشمکش توراتی میان داود و جالوت است. اسرائیل کوچک و فقیر همان داود است و اعراب ثروتمند و قدرتمند همان نقش جالوت را دوباره در تاریخ بشری ایفا می‌کنند.[۴۳] در نامه‌ای که در نوامبر ۱۹۸۲ به پرزیدنت ریگان نوشته شد و بسیاری از رهبران اصول‌گرا آن‌را امضاء کردند ایشان با ادعای نمایندگی ۴۰ میلیون مسیحی آمریکایی به ریگان خاطرنشان کردند که «خداوند سرزمین اسرائیل را به ملت یهود داده و کتاب مقدس مرزهای دولت اسرائیل را ترسیم کرده است که از مرزهای دولت کنونی تجاوز می‌کند حق اسرائیل بر یهودا و سامره حقی الهی است».

در خصوص میزان نفوذ یهودیان در تار و پود فرهنگ، سیاست و اقتصاد آمریکا باید توجه داشت که به‌عنوان مثال در حالی‌که یهودیان تنها ۳ درصد از کل جمعیت آمریکا را شامل می‌شوند ۱۰ درصد نمایندگان سنا یهودی‌اند. آبا ابان، وزیر خارجه اسبق اسرائیل در کتاب خود با عنوان

«داستان ملت من» در خصوص نفوذ یهودیان در آمریکا می‌گوید: هیچ‌گاه در تاریخ یهود مشاهده نشد که یهودیان در یک سرزمین صاحب چنین سلطه و نفوذی شده باشند.[٤٤]

۷ـ مهم‌ترین سازمان‌ها و نهادهای قدرتمند صهیونیسم مسیحی در آمریکا

تا سال ۱۹۳۰ فدراسیون آمریکای طرفدار فلسطین، کمیته فلسطینی آمریکایی در سال ۱۹۳۲ و شورای مسیحی فلسطین در سال ۱۹٤۲ از جمله سازمان‌های طرفدار یهودیان و صهیونیسم سیاسی در ایالات‌متحده بودند.

جنبش صهیونیستی "Moral Majority" یا «اکثریت اخلاقی» به ریاست کشیش جری فالول از مهم‌ترین نهادها و سازمان‌های مسیحیت صهیونیسم به‌شمار می‌رود. سازمان مذکور موفق شد در انتخابات سال ۱۹۸۰ آمریکا ۲/۵ میلیون رأی را به نفع ریگان تأمین و جلب نماید.

دانشگاه CBN که در سال ۱۹۷۷ توسط کشیش «پات رابرتسون» تأسیس شد از دیگر مراکز و نهادهای صهیونیسم مسیحی در آمریکاست. پات رابرتسون در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۹۸۸ آمریکا خود را نامزد انتخابات کرد.

کشیش جورج اوتیس از دوستان نزدیک ریگان و رئیس سازمان سیاسی دینی موسوم به "High Adventure Ministry" از دیگر رهبران صهیونیسم مسیحی در آمریکاست. حمایت‌های گسترده وی از اسرائیل در حمله سال ۱۹۸۲ صهیونیست‌ها به لبنان و از جمله پخش مواد غذایی، تورات و شب‌نامه‌هایی در دفاع از اسرائیل در میان ساکنان جنوب لبنان از مهم‌ترین فعالیت‌های اوست.

از دیگر مهم‌ترین گروه‌های فشار مسیحیت صهیونیسم می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. سفارت مسیحی بین‌المللی بیت‌المقدس که در سال ۱۹۸۰ در قدس غربی تأسیس گردید. این سازمان که در بیشتر نقاط جهان شعبه‌ای به نام کنسولگری دارد توسط دکتر داگلاس یانگ، مدیر بنیاد آمریکایی مطالعات ارض مقدس بنیانگذاری شده است. مهم‌ترین هدف این سازمان حمایت از پایتختی بیت‌المقدس برای اسرائیل است.

۲. سازمان میزگرد دینی که برخی از رهبران بنیادگرای مسیحی و از جمله کشیش ادوارد مک اتیر این سازمان را در سال ۱۹۷۹ تأسیس کردند.

۳. بنیاد کوه معبد که مقر آن در لوس‌آنجلس قرار دارد و ریاست آن‌را تاجری به نام «تری رایزنهوور» برعهده دارد. ایجاد معبد یهودی در بیت‌المقدس هدف این بنیاد است.

٤. کنفرانس رهبری ملی مسیحی برای اسرائیل که از ائتلاف تعدادی از گروه‌ها، سازمان‌ها و رهبران صهیونیستی غیریهودی تشکیل شده است. مقر این سازمان در نیویورک است.

۵. جمعیت مسیحیان متحد برای اسرائیل که توسط کشیش کاتولیک دیوید لویز در سال ۱۹۷۵ تأسیس شد.

٦. بانک مسیحی آمریکایی برای اسرائیل که به‌ویژه در زمینه خرید سرزمین‌های عربی به نفع یهودیان فعالیت داشته و از سیاست شهرک‌سازی در اراضی اشغالی ١٩٦٧ حمایت می‌کند.

به‌طور کلی تعداد سازمان‌های مسیحی صهیونیسم که در آمریکا فعالیت

می‌کنند ۲۵۰ سازمان کوچک و بزرگ برآورد شده‌اند. این سازمان به‌ویژه از طریق رسانه‌های سمعی و بصری گسترده‌ای که برای نشر افکار خود تأسیس کرده‌اند به تاثیرگذاری بر آراء و اندیشه‌های عامه پروتستان می‌پردازند. به‌عنوان مثال گفته می‌شود برنامه‌های ایستگاه موسوم به کلیسای بصری متعلق به سازمان «اکثریت اخلاقی» موفق شد در سال ۱۹۸۵ نزدیک به ٤۰ درصد از کل بینندگان تلویزیون در آمریکا را به خود جلب کند و یا این‌که کشیش «پات رابرتسون» در کنار دانشگاه CBN از طریق شبکه رادیو مسیحی موسوم به (CBN) به نشر افکار و عقاید گروه خود می‌پردازد.

۸ احیای تفکرات صهیونیسم مسیحی در آمریکا

در آمریکا قرائت لفظی کتاب مقدس و افکار حرکت دهریه نقش مشابه خود در انگلیس را ایفا کرده است. واقعیت آن است که هر چند تأثیر فکر اصولی و اندیشه هزاره‌ای در نیمه اول قرن بیستم در آمریکا کاهش یافت ولی برپایی دولت اسرائیل در سال ۱۹٤۸ آن‌را دوباره زنده کرد و نحله فکری حمایت از صهیونیسم به‌ویژه پس از جنگ سال ۱۹٦۷ رو به رشد نهاد تا این‌که این گرایش اصولی ضمن تبدیل شدن به یک قدرت سیاسی جایگاه و اهمیت خود را دوباره بازیافت. بر همین اساس اصول‌گرایان انجیلی هر کدام به این نکته اشاره می‌کنند که آمریکا باید به اجرای تعالیم کتاب مقدس بازگردد. ایشان با الهام از حوادث و رویدادهای بزرگ در خاورمیانه ضمن بشارت به نزدیکی بازگشت دوباره مسیح حتی از نزدیک شدن زمان برپایی جنگ جهانی سوم سخن می‌گویند.

از دهه ۷۰ میلادی تاکنون یهودیزه شدن مسیحیت پروتستان در آمریکا

بر تحولات عمیق در فرهنگ دینی آمریکاییان افزوده است. بدین معنا که کلیسا با ترک حاشیه‌نشینی وارد سیاست و اجتماع شده است و به مدد انقلاب ارتباطات و به‌ویژه آنچه که به کلیساهای تلویزیونی مشهور شده است، گروه‌های بنیادگرایی چون تعمیدیافتگان (باپتیست‌ها) و روش‌گرایان (متدیست‌ها) و دیگر گروه‌های سنتی مسیحی، گسترش بیشتری یافته‌اند. در این میان بیشترین توسعه و نفوذ متعلق به طیف «مسیحیان دوباره متولد» است. این گروه بیش از سایر گروه‌ها به یهودیت گرایش داشته و برای دولت یهودی نوعی قداست قائل است.

درباره عوامل بروز و تقویت جنبش مسیحی صهیونیسم در آمریکا خاصه در طی نیمه دوم قرن بیستم میلادی می‌توان به عوامل زیر اشاره کرد:

الف. تسلط یهودیان بر تمامی بیت‌المقدس در جنگ ژوئن ۱۹٦۷ که موضوع اخیر بازتابی گسترده در محافل کلیسایی انجیلی و بنیادگرا داشت به‌گونه‌ای که به موازات بروز و ظهور فرقه‌های تندرو دینی یهودی در اسرائیل (مانند گوش آمونیم) رهبران ذی‌نفوذ و قدرتمندی در جریان مسیحیت صهیونیسم در آمریکا ظهور کردند.

ب. در نتیجه تقویت جریانات راست انجیلی در جامعه آمریکا، در سال ۱۹۷٦ کارتر به‌عنوان نماینده عقیدتی بنیادگرایی مسیحی با تأکید بر اعتقاد تولد دوباره مسیح و با حمایت و معاضدت و تأییدات کشیش بیلی گراهام وارد کاخ‌سفید شد. با ورود کارتر به کاخ‌سفید در واقع رویکرد نوین مسیحیت صهیونیسم که پس از جنگ ژوئن ۱۹٦۷ در آمریکا بروز یافته بود برای اولین‌بار به قدرت رسید. به قدرت رسیدن مناخیم بگین به‌عنوان

نماینده فکری جریانی از راست افراطی دینی در انتخابات سال ۱۹۷۷ اسرائیل همزمان با قدرت یافتن مسیحیان صهیونیسم در آمریکا می‌تواند به‌عنوان شاهد دیگری بر اثبات فرضیه‌های مذکور در نظر گرفته شود.

گریس هالسل در کتاب خود از این‌که مسیحیان پروتستان آمریکایی برای یهودیان اهمیتی بیشتر از دیگر مسیحیان (کاتولیک‌ها و ارتدوکس‌ها) قائلند اظهار شگفتی کرده و می‌گوید: «من مبهوت می‌شوم وقتی می‌بینم آتش مسیحیان آمریکایی برای تحقق اهداف یهودیان از خود آنان تندتر است و حاضرند در این راه از خطوط قرمز نیز عبور کنند».[۴۵] اشاره هالسل به واقعه‌ای است که طی آن پلیس اسرائیل مانع از آن شد تا عده‌ای از مسیحیان بنیادگرای آمریکایی مسجدالاقصی را تخریب کنند. هالسل که در سال ۱۹۸۳ با هزینه کشیش جری فالول و به همراه صدها تن از مسیحیان آمریکایی به سرزمین‌های مقدس سفر کرده می‌گوید در میان بروشورهایی که میان زائران مسیحی پخش می‌شده، کشیش جری فالویل به جای اشاره به این مسئله که زائران مسیحی به محل تولد مسیح سفر می‌کنند بیشتر این نکته را یادآوری کرده بود که زائران مسافر اسرائیل می‌باشند. در خصوص جزئیات ایده بازگشت یهود به ارض مقدس از نظر مسیحیان صهیونیست مناسب است تا در اینجا اشاره‌ای به ایده‌های هال لیندسی شود. هال لیندسی، یکی از ملی‌گراترین نویسندگان راست مسیحی می‌گوید: «برای آنکه در درک معنای جایگاه اسرائیل به‌عنوان نشانه یک دوره دقیق باشیم باید بدانیم که سه امر لازم است تحقق پیدا کند: اول این‌که ملت یهود دوباره در سرزمین فلسطین مستقر شود. دوم این‌که یهود سلطه بر اورشلیم

و اراضی مقدس را دوباره به‌دست آورند. سوم این‌که آنان باید بنای قدیمی هیکل را در جایگاه تاریخی آن بازسازی کنند».[٤٦]

بالاخره آن‌که با وجود به رسمیت شناخته شدن اصل جدایی کلیسا از دولت در ایالات‌متحده عملاً این اصل منجر به جدایی دیانت از سیاست نشده است. امروزه تأثیر دین در زندگی آمریکا به آن میزان امتداد یافته که با آموزش، پزشکی، بازرگانی، هنر و سیاست ممزوج شده و همه تلاش‌ها برای دور نگه داشتن دین از زوایای زندگی به هدر رفته است. به قول هربرت اشنیدر در آمریکا از طریق دین می‌توان به هر کاری دست زد.[٤٧] مثلاً در مورد تأثیر دین بر آموزش در آمریکا می‌توان به این موضوع اشاره کرد که معروف‌ترین دانشگاه‌های آمریکا، دانشگاه‌هایی هستند که ابتدا کلیساهای دینی این مراکز را به‌منظور آموزش دینی تأسیس کردند. دانشگاه هاروارد که در سال ١٦٣٦ تأسیس گردید و یا دانشگاه‌های ییل، جورج تاون، دیتون، ایموری، دنور و... همگی موارد و مصادیق بارزی از موضوع اخیر می‌باشند.

در اینجا ذکر این نکته نیز جالب توجه می‌باشد که طی چهار دهه دوران جنگ سرد، کلیساهای آمریکا نقش مهمی در تثبیت اندیشه و دیدگاه‌های کمونیسم‌ستیزی را در عقل مردمی و فلسفه جامعه ایجاد کردند.

ج ـ نقدی بر گفتمان صهیونیسم مسیحی

عده‌ای برآنند که هر چند ایده صهیونیسم مسیحی می‌تواند گفتمان قابل توجیهی را در خصوص دلایل فرهنگی و مذهبی حمایت جهان غرب از

اسرائیل فراهم کند اما با این حال توجه به نکاتی ضروری به‌نظر می‌رسد. این عده بر این باورند که با وجود تمام موارد یادشده اشتراک در تاریخ، ارزش‌ها و فرهنگ به تنهایی نمی‌تواند پاسخی موجه، معقول و قانع‌کننده را برای چرایی کمک‌های بی‌دریغ آمریکا به اسرائیل ارائه نماید. چراکه با وجود اشتراکات فرهنگی آمریکا با کشورهای اروپایی، آمریکا هیچ‌گاه چنین کمک‌های سخاوتمندانه‌ای را به ایشان اعطا نکرده است و یا همین اشتراکات را به میزان بالاتری می‌توان به‌عنوان مثال در میان کشورهای عربی پیدا نمود ولی آنها بعضاً نه تنها چنین کمک‌هایی به یکدیگر ندارند بلکه در مواردی سیاست‌های متناقض و علیه هم اتخاذ می‌نمایند. بنابراین تجانس و تشابه فرهنگی تا حدودی می‌تواند توجیه‌کننده حمایت آمریکا از اسرائیل باشد و احتمالاً مطرح کردن این تشابهات از سوی نخبگان آمریکا تا حدودی تحت‌الشعاع منافع قرار می‌گیرد. چنانکه کارتر پس از این‌که دلایل اخلاقی و سازگاری اعتقادات دینی دو کشور را مطرح می‌کند دوستی دو کشور را در راستای منافع استراتژیک آمریکا متذکر می‌گردد. ریگان نیز به صراحت بیان کرد اسرائیل به‌عنوان یک سرمایه استراتژیک برای آمریکا محسوب می‌شود. ریگان قبل از انتخاب شدنش به‌عنوان رئیس‌جمهور آمریکا می‌گفت: «تنها با تقدیر از نقش حساس اسرائیل در محاسبات استراتژیک آمریکا ما می‌توانیم بنیان محکمی برای خنثی کردن نقشه‌های مسکو در مورد منابع و سرزمین‌های حیاتی برای امنیت و خوشبختی ملی‌مان بسازیم».

رؤسای‌جمهور آمریکا در زمان جنگ سرد به‌ویژه به نقش اسرائیل در

تأمین منافع آمریکا در منطقه در برابر تهدیدهای شوروی تأکید می‌کردند.

بر این اساس همواره الگوی کمک آمریکا به اسرائیل آشکار بوده است. بلافاصله بعد از پیروزی اسرائیل در جنگ ۱۹۶۱ زمانی‌که برتری نظامی رژیم صهیونیستی در منطقه معلوم شد، کمک آمریکا به اسرائیل ٤/٥ برابر افزایش یافت؛ پس از آن در پی جنگ داخلی در سال‌های ۱۹۷۱ ـ ۱۹۷۰ در اردن، زمانی‌که توان اسرائیل برای جلوگیری از حرکت‌های انقلابی خارج از مرزهایش معلوم شد کمک‌ها به ۷ برابر افزایش یافت. پس از پیروزی در جنگ ۱۹۷۳ با نمایش قدرت اسرائیل برای شکست نیروهایی که از سوی شوروی تأمین شده بودند کمک‌های نظامی آمریکا به ۸ برابر کمک‌های قبلی رسیدند.[٤٨]

ائتلاف راهبردی آمریکا و اسرائیل به‌ویژه از زمان ریاست‌جمهوری ریگان شکل گرفت و از این زمان به بعد اسرائیل به‌عنوان عنصر مهم‌تر از گذشته در سیاست خارجی آمریکا ظهور کرد.[٤٩] حجم گسترده کمک‌های نظامی و اقتصادی که از این دوران به بعد به اسرائیل سرازیر شد بازتاب نقش راهبردی اسرائیل در سیاست‌های آمریکا می‌باشد که مهار کشورهای عرب عضو باشگاه شوروی سابق از جمله آن می‌باشد.

پس از جنگ دوم خلیج‌فارس به زودی آشکار شد که پادشاهی‌های بالقوه بی‌ثبات خلیج‌فارس هنوز برای مقاصد آمریکا مشکوک بوده و فاقد امتیازات اسرائیل از نظر نیروی ماهر و آموزش‌دیده، پیچیدگی تکنولوژیک و توانایی برای بسیج منابع انسانی و مادی هستند و هرگز نمی‌توانند جایگزین اتحاد آمریکا با اسرائیل باشند. بنابراین جنگ دوم خلیج‌فارس

ثابت نمود که اسرائیل بیش از آن‌که یک بار و مسئولیت باشد سرمایه‌ای راهبردی است. کلیدواژه گفتمان انتقادی مزبور بر تسلط صرف مفهوم منافع بر سیاست خارجی آمریکا استوار می‌باشد.

از طرف دیگر هر چند ایالات‌متحده آمریکا در طول تاریخ پیوندهای نزدیکی با اسرائیل داشته است اما در مواردی ممکن است ایستادگی آمریکا در برابر تمایلات اسرائیل نگرش حمایت بی‌حد و حصر آمریکا از اسرائیل را تعدیل کند.[۵۰] به‌عنوان مثالی دیگر در شرایط فعلی که طرح نقشه راه صلح برای حل بحران خاورمیانه از طرف بوش پسر مطرح گردیده اظهارات اخیر وی در کنفرانس‌های عقبه و شرم‌الشیخ در مورد لزوم تقسیم ارض مقدس میان یهودیان و فلسطینیان (در راستای تشکیل کشور مستقل فلسطینی در کنار اسرائیل) با اعتقادات بوش به‌عنوان یک متدین راست انجیلی که تسلط یهود بر تمامی ارض مقدس را حق این قوم می‌داند در تضاد قرار می‌گیرد.

حتی در اینجا سؤالاتی در مورد نقش سنتی انگلیس در حمایت از صهیونیسم مسیحی مطرح می‌گردد. به‌عنوان مثال همه می‌دانند که جنبش‌های صهیونیستی در سال‌های نزدیک به تشکیل کشور اسرائیل برای تسلط کامل بر ارض موعود مجبور به مبارزه و جنگ و گریز با انگلیس در فلسطین شدند. این مبارزات به‌ویژه در سال ۱۹۳۹ م و دوران نخست‌وزیر ارنست بون در لندن به اوج خود رسید. در همان سال (۱۹۳۹) انگلیس بیانیه‌ای تحت عنوان کتاب سفید منتشر کرد که در آن محدودیت‌هایی (از نظر مهاجرت و خرید زمین) برای یهودیان در نظر گرفته شده بود به‌طوری

که آژانس یهود سیاست جدید دولت انگلیس را به منزله رها کردن صهیونیسم و حرکتی آشتی‌جویانه در برابر اعراب تلقی نمود و لذا به آمریکا رو آورد.[۵۱]

سؤال دیگر این‌که چگونه است بدترین فاجعه تاریخی علیه یهودیان در کشوری مانند آلمان اتفاق می‌افتد که از نظر فرهنگی و مذهبی وارث فرهنگ پروتستانیزم می‌باشد. علاوه بر آن نباید نقش روسیه به‌عنوان یکی از مراکز مهم فرهنگ ارتدوکس را در تشکیل کشور اسرائیل و رشد و بالندگی آن فراموش کرد. در اینجا ضمن یادآوری اهمیت برای روسیه در سازمان‌ملل به نفع تشکیل دولت اسرائیل در سال ۱۹٤۸ (که اتفاقاً برای یهودیان بسیار غیرمنتظره می‌نمود) به تشبیه نویسنده روزنامه نزاویسیما گازتا اشاره می‌کنیم که آمریکا و روسیه را به مثابه والدین اسرائیل دانسته است. به این صورت که آمریکا به‌عنوان پدر پول در اختیار این فرزند قرار می‌دهد و روسیه به‌عنوان مادر، فرزندان خود را به این کشور تازه تأسیس گسیل می‌دارد.[۵۲]

پی‌نوشت‌ها

1. http://www.christianzioism-com
2. http:www.christianerangelicanembassy.com

۳. البعد الدینی فی‌السیاسیه الامریکیه تجاه الصراع العربی الصهیونی: دراسه فی‌الحرکه المسیحیه الاصولیه الامیرکیه؛ بیروت: مرکز دراسات الوحده العربیه، ۱۹۷۷

٤. همان.

5. http://www.preteristarchive.com, "Christian Zionism and Messianic Judaism, By James B. Jordan"
6. http://www.Religioustolerance.org. "Christian Support for the State of Real: the Pol Itivcs and the Ology of Armagedon"
7. http://www.preteristarchive.com, Ibid
8. Ibid
۹. قویدل، مهدی، «جنبه دینی سیاست خارجی آمریکا: بررسی جنبش بنیادگرایی مسیحی آمریکایی». فصلنامه اسرائیل‌شناسی، آمریکاشناسی، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، ج ۱۳، ۱۳۸۱
10. http://www.preterist.com, Ibid
11. http://www.religioustolerance.org, Ibid
۱۲. اسپینلی، باربارا، «دام‌های صهیونیست‌های مسیحی»، ترجمه مریم شرکاء، روزنامه لااستامپا، چاپ رم، ۱۷ فروردین ۱۳۸۲
۱۳. یوسف الحسن، پیشین.
١٤. «اسطوره معرکه هرمجیدون»، القدس الاقتصادی، ش ۱۱، تاریخ ۲۰۰۳/۳/۱
۱۵. همان
١٦. همان
۱۷. «طریق‌القدس من بغداد»، فهمی هویدی، جریده الشرق، قطر، ۲۵ مارس ۲۰۰۳
۱۸. همان
۱۹. یوسف الحسین، همان
۲۰. قویدل، مهدی، همان
۲۱. طارق میتری، همان
۲۲. فهمی هوید، همان
۲۳. یوسف الحسین، همان
٢٤. همان
۲۵. همان

۲۶. الشنقیطی، محمد المختار، «آمریکا برای چه می‌جنگد»؟ ترجمه سعید آقاعلیخانی، آمریکاشناسی، اسرائیل‌شناسی، ج ۱۳، ۱۳۸۱
۲۷. یوسف الحسن، همان
۲۸. «المسیحیه الصهیونیه فی ایمرکا»، القدس الاقتصادی، ش ۱۳، تاریخ ۲۰۰۳/۵/۱
۲۹. همان
۳۰. قویدل، مهدی، همان
۳۱. سعیدنژاد، حمیدرضا، «چرا آمریکا به اسرائیل کمک می‌کند»؟، فصلنامه سیاست خارجی، ویژه انتفاضه، انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه، بهار ۱۳۸۰
۳۲. همان
۳۳. همان
۳۴. همان
۳۵. این ماجرا در دهه ۸۰ قرن گذشته رخ داده بود و کتاب یادشده در سال ۱۹۸۹ توسط محمد السماک به زبان عربی ترجمه شد.
۳۶. الشنقیطی، محمد المختار، «آمریکا برای چه می‌جنگد»؟ همان
۳۷. الشنقیطی، محمد المختار، «بوش طغیان شوردینی»، ترجمه سعید آقاعلیخانی، پایگاه اطلاع‌رسانی ایران امروز، اردیبهشت ۱۳۸۲
38. http://www.arabynet.com
۳۹. الشنقیطی، محمد المختار، «آمریکا برای چه می‌جنگد»؟، همان
۴۰. همان
۴۱. «المسیحیه الصهیونیه فی ایمرکا»، القدس الاقتصادی، ش ۱۳، ۲۰۰۳/۵/۱
۴۲. یوسف الحسن، همان
۴۳. همان

۴۴. سعیدنژاد، همان

۴۵. الشنقیطی، «آمریکا برای چه می‌جنگد»؟، همان

۴۶. «المسیحیه الصهیونیه فی امیرکا»، همان

۴۷. الشنقیطی، «آمریکا برای چه می‌جنگد»؟، همان

۴۸. سعیدنژاد، همان

۴۹. همان

۵۰. همان

۵۱. همان

۵۲. «پیشنهاد نگاه جدید روسیه به اسرائیل»، نزاویسمیا گازتا، مسکو، ۲۴ ژانویه ۲۰۰۳

ایالات‌متحده اسرائیل*

هم‌آوایی اصول‌گرایی مسیحی و صهیونیسم کلیمی

عبدالهادی بروجردی*

پیش‌گفتار

پایان جنگ جهانی دوم را می‌توان آغاز ظهور قدرت نوینی در گستره جهانی به‌شمار آورد. ایالات‌متحده آمریکا که کمترین آسیب را از جنگ جهانی دوم متحمل گشته بود، بستری مناسب را برای رشد قدرت جدیدی شکل داده بود که مردم فراآمده از اقصی نقاط عالم، بدان علاقه‌مند گشته بودند. آمریکا به‌دلیل برخورداری از تنوع قومی و سرزمینی، مکانی مناسب برای گسترش نحله‌ها و مسالک گوناگون و تقویت بانیان نگرش‌هایی

---

* ممکن است تعبیری از این دست، این نکته را به ذهن بنشاند که اسرائیل بخشی از ایالات‌متحده شمرده می‌شود یا بالعکس، حال آن‌که کاربرد چنین تعبیری، در ترمیم یک کلیت تفکیک‌ناپذیر نهفته است.

* سردبیر مجله «العلاقات الایرانیة الدولیة»، در دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امورخارجه.

شمرده می‌شد که هر یک به امیدی راهی این سرزمین شـده بودنـد. بـدیهی است میراث قدرت‌های استعماری اروپا که آن‌را طی چند سده فراهم آورده بودند، به خصوص در تیره آنگلوساکسونی آن، بـه عموزادگانشـان در قـاره جدید، واگذار گردد. اروپای خسته از ویرانی‌های به جای مانده از دو جنگ جهانی فراگیر که به تعبیر «تـی.اس.الیـوت» T.S.Elliot بـه یـک «سـرزمین ویران» (Waste Land)، بدل گردیده بـود، صـلاح خـود را در آن دیـد کـه تازه‌نفس‌های برآمده از قاره نو را در مدیریت داشـته‌هـای فراقـاره‌ای خـود، سهیم سازد. این همگرایی، تحولاتی را پی‌ریزی نمود کـه پیمـان «سـایکس پیکو» و قراردادهای همانند آن، نمی‌توانست پاسخگوی نیازهـای مـرتبط بـا دگرگونی‌های جدید باشد. با این وجود غیرممکن بـود داشـته‌هـای جامعـه جهانی خلاصه شده در نژاد برتـر سـپید را نادیـده انگاشـت چراکـه تـاریخ معاصر، به معنی بازآفرینی دستاوردهای کهن براسـاس واقعیـت‌هـای نـوین است. گذشته از این اصل، آنچه در پی فروپاشی امپراتوری عثمانی دستمایه پایه‌گذاری جامعه ملل گردید، اعلامیه ۱۷ ماده‌ای ویلسون بود کـه بـه‌دلیـل عدم تمایل اروپا با تکروی ایالات‌متحـده نتوانسـت دوام چنـدانی آورد، در نهایت با همگرایی دو بلوک شرق و غرب، سازمان ملـل متحـد، بـر مبنـای دستاوردهای کنفرانس سانفرانسیسکو، پایه‌گذاری گردید. اکنون این بدنه بـا آغـاز هـزاره سـوم گرفتـار چـالش‌هـایی گشـته اسـت کـه برخاسـته از تک‌محوری‌های قدرت برتری است که در حال حاضر به‌دلیـل سـربرآوردن مسیحیت ارتدوکس حاکم بر کاخ‌سفید، از اصول‌گراترین نمادهای حاکمیت به‌شمار می‌آید.

به گذشته‌ها بازمی‌گردیم و به‌دلایل اقتدارگرایی مردمی می‌پردازیم که بیش از اعتقاد به کتاب آسمانی خود «تورات»، پیرو آموخته‌های «تلمودی»* هستند، شامه‌ای بس نیرومند در بازشناختن مراکز قدرت جهان داشته و در طول تاریخ همواره در کنار نیروهای برتر قرار گرفته‌اند. یهود در طول تاریخ در کنار دربارهای بزرگ جهان حضور داشته، در تصمیم‌گیری پادشاهان و پی‌افکندن اقداماتی که منجر به تحولات و تغییرات عمده می‌شده، سهیم بوده و نقش‌آفرینی کرده‌اند و هر گاه از جایی رانده شده‌اند از مراکز دیگری سربرآورده‌اند که رقبای آن به‌شمار می‌آمده‌اند. داستان مهاجرت این اقلیت نقش‌آفرین از اسپانیا به دربار عثمانی در سده شانزدهم میلادی قصه ناشناخته‌ای نیست.

زمزمه برخوردار شدن یهود از سرزمینی مستقل، از هنگام زمامداری سلطان سلیمان قانونی در ۱۵۶۷ آغاز و همزمان با افول ستاره قدرت مرد بیمار اروپا، در آغاز سده بیستم تقویت گردید و هسته‌های نخستین آن منعقد گشت و سرانجام با هدایت و رهبری میراث‌خوار مستملکات عثمانی یا به تعبیری دیگر بریتانیای کبیر، به ثمر نشست و دولتی تلمودی پایه‌گذاری گشت که بنا بر روال معهود، برای بقای خود، گرایش به سلطه برتر جهان داشته به‌منظور تحقق هدف‌های ترسیم‌شده خویش سازمان‌ها و مؤسساتی را در آغاز در انگلیس و دیگر نقاط قدرت اروپا پایه‌گذاری نمود و سپس آن‌را در بخش دیگری از جهان که پرچمدار سلطه نژاد برتر گشته

---

* کتاب بسیار مقدس کلیمیان که نزد اصول‌گرایان، این دین جایگاهی ویژه داشته بیش از تورات گرامی داشته می‌شود.

و ایالات‌متحده آمریکا نام گرفته بود، پایه‌گذاری نموده و حرکتی فراگیر را سامان بخشید که اکنون می‌رود تا به بیش از چهار هزار سال تاریخ خود، مفهوم نوینی بدهد که تفاوت چندانی با داشته‌های کهن آن ندارد. این حرکت را می‌توان با توجه به تحولات جهان زمان‌بندی کرد.

«از هنگام به اسارت گرفته شدن یهود توسط بخت‌النصر بابلی، تا تشکیل حکومت صهیونیستی در اسرائیل در نیمه نخست سده بیستم، یهود مراحل نه‌گانه‌ای را تجربه کرد که چونان اژدهایی سراسر تاریخ بشری را در خویش بازآفرینی کرده است. مرحله نخست طی سال ٤۲۹ پیش از میلاد که فلسطین زیرنگین پادشاهان پارس بود، شکل گرفت. دومین مرحله در روزگار فرمانروایی سزار آگوست، ٦۹ سال پیش از ظهور مسیح در رم رقم خورد. مرحله سوم طی سال ۱۵۵۲ در مادرید اسپانیا و رانده شدن یهود از این شهر، پایه‌گذاری گردید. مرحله چهارم در ۱۷۹۰ در پاریس اندکی پیش از ظهور ناپلئون، محقق گردید. مرحله پنجم از ۱۸۱٤ به بعد در لندن تحقق یافت. مرحله ششم در ۱۸۷۱ در پی پایان یافتن جنگ‌های هفتاد ساله آلمان و فرانسه و تغییر نقشه جغرافیایی اروپا، پی‌ریزی شد. مرحله هفتم در ۱۸۸۱ که بمب‌های «عاشقان صهیون» تزار آلکساندر دوم را هدف قرار داد، محقق گردید. مرحله هشتم در ۱۹۱۷ و شکل‌گیری انقلاب بلشویکی روسیه پی‌ریزی گشت و مرحله نهم با تشکیل دولت اسرائیل در فلسطین، رقم خورد».(۱)

گویی تاریخ خود را تکرار می‌نماید. از زمان تشکیل کنفرانس جهانی یهود در سال ۱۸۹۷ در سوئیس تا سال‌های پایانی سده بیستم، این حرکت

فراگیر توانست بدنه‌های مختلفی را در ایالات‌متحده که می‌توان آن‌را فرابرقدرت جهان نام نهاد و بسیار مطمح نظر یهود بوده، پایه‌گذاری کرد که در تمامی تحولات اخیر عرصه بین‌الملل، نقش‌آفرینی نموده‌اند. بازشناختن بدنه‌های یادشده هدف غایی این نوشتار است.

فرمانروایان پنهان*

آنچه صحنه‌گردانان عرصه سیاست جهانی را بسیار شگفت‌زده می‌نماید، تشکیل بدنه‌ای تصمیم‌گیر در دستگاه اجرایی ایالات‌متحده است که به‌گونه‌ای نمادین نام «کابال» را دارد. شاید در وهله نخست این واژه تنها یادآور مفهوم فرنگی آن باشد که معادل گروهی مخفی است که اقدامات ممنوعه‌ای را معمول می‌دارند، اما با عنایت به پس‌زمینه‌های تاریخی شکل‌دهنده کلمات، با واژه‌ای در این گستره روبه‌رو می‌شویم که حکایت از قدمتی سه هزار ساله دارد و در فرهنگ یهود از آن به «کابالا» تعبیر و به افرادی اطلاق می‌گردیده که در جهت تحقق اهداف تلمودی، سعی و تلاش وافری را معمول داشته و می‌دارند. پیش از پرداختن به گروه شکل‌یافته در بدنه سیاست‌گذاری آمریکا، مناسب است تفسیر چنین تعبیری را از زبان پایه‌گذاران صهیونیسم جهانی بازیابیم.

کابالا برگرفته شده از تلمود است. به همین جهت پس از ظهور تلمود، نقش‌آفرینی نموده است و نه پیش از آن. بذرهای نخستین این اندیشه در

---

* این تعبیر، عنوان کتابی است که پرنسس ناکامورا آن‌را در زمینه اسرائیل به رشته تحریر کشیده است.

زمان پیام‌آوری پیامبرانی چون عزیر، حزقیل، نحمیا، دانیال واستر و مردخای، شکل گرفته به روزگار دومین اسارت یهود در زمان زمامداری بخت‌النصر و ویرانی اورشلیم و انهدام بنای یادبود (سلیمان ـ م) و انتقال گنج‌های یهود به بابل، شکل پذیرفت. نخستین اسارت که یهود سامره گرفتار آن شدند، در زمان سرجون دوم پادشاه آشور، صورت گرفته بود. گروه نخست چنان از میان برخاسته بودند که یادی از آنان حتی در حافظه یهود بازمانده در فلسطین، نماند و در نهایت به داستانی بدل گشت که درباره چگونگی این فناپذیری سراییده می‌شود. همین پدیده موجب تلاش گسترده گروه دوم اسیران یهود به‌منظور دستیابی به ابزاری برای بقا گردید. اخبار به جای مانده از رهبران این قوم که پیامبرانشان می‌خوانند، نشان می‌دهد که عزیر و نحمیا برای تحقق چنین خواستی از هیچ تلاشی در بیت‌المقدس فروگذار نکردند. به‌دنبال اقدامات یادشده بود که فرقه‌های مختلف یهود، پی‌ریزی شده و سامان یافتند. پس از فتح اسکندر فرقه فریسیان شکل گرفت. این گروه هسته نخست مجمع بزرگان یهود را که «سانهدرین» نام دارد، پی‌ریزی نمود. به‌دنبال ویرانی اورشلیم در سال ۷۰ میلادی، با توجه به شرایط موجود، از محلی به محلی دیگر انتقال می‌یافت و سرانجام در آبادی «یبنا» در نزدیکی «یافا» استقرار یافت و دیری نگذشت که به کناره «طبریه»، نقل مکان نمود. در این شهر بود که بنیادهای نخست «تلمود» با این باور پایه‌ریزی شد که آنرا شریعت زبانی موسای پیامبر قلمداد نمودند. شریعت شفاهی همانند شریعت مکتوب از قدرت، توان و استحکام لازم برخوردار است. هنگامی‌که «کابالا» ظهور یافت، روح پلیدی

از امواج حرکت‌های پنهان یهود در آن دمیده شد. این نماد تاکنون برپا بود و دارای سازمان‌های پنهانی است که زمامداران صهیونیست در پناه آن جای گرفته‌اند... از «کابالا» در سفر دانیال که بخش شیرینی از «عهد عتیق» است، در پرده سخنانی که نشان از آرزوها و رؤیاهای قوم یهود دارد، یاد شده اشارت‌هایی به آینده سیاسی کشورهای آن روز خاورمیانه یعنی پارس، ماد، کلده، آشور، بابل و فراعنه مصر شده است».(۲)

در سفر دانیال اشاراتی به زمان‌های آینده و تعبیر خواب‌ها و رؤیاهای شاهانه‌ای شده که تنها حکمیان و مفسران یهود توانایی تفسیر آن‌را داشته و دارند. اینک این نمادها دستاویز کسانی گشته است که خود را مفسران و اندیشه‌پردازان رؤیاهای مورد بحث می‌شمارند. «و در آن زمان... بسیاری از آنانی که در خاک زمین خوابیده‌اند، بیدار خواهند شد اما اینان به جهت حیات جاودانی و آنان به جهت خجالت و حقارت جاودانی و حکیمان مثل روشنایی افلاک خواهند درخشید و آنانی که بسیاری را به راه عدالت رهبری می‌نمایند، مانند ستارگان خواهند بود تا ابدالاباد اما تو ای دانیال، کلام را مخفی دار و کتاب را تا زمان آخر، مهر کن... ای دانیال برو زیرا این کلام تا زمان آخر مخفی و مختوم شده است بسیاری طاهر و سفید و مصفی خواهند گردید و شریران شرارت خواهند ورزید و هیچ‌کدام از شریران نخواهند فهمید لیکن حکیمان خواهند فهمید».(۳)

کهنه‌سربازان نورسیده

اینک نومحافظه‌کاران ایالات‌متحده که به‌نوعی یادآور منادیان «تلمود»

روزگاران کهن هستند، به گفته «سیمور هرش»، روزنامه‌نگار بنام آمریکا که به گزارش مجله «نیویورکر» پرده از جنایت‌های ارتش این کشور در ویتنام برداشته است،[٤] در پناه بدنه‌ای قرار گرفته‌اند که سیاست‌گذاری‌های دولت «بوش» به‌شدت از آن تأثیر می‌پذیرد. این گروه هر چند از سر مطایبه خود را «کابال» می‌خوانند اما در واقع چنین تعبیری را به درستی به‌کار بسته‌اند. بدنه مزبور زیر لوای مجمع یا شورای اطلاع‌رسانی یا به تعبیری روشن‌تر تشکیلات اطلاعاتی کاخ‌سفید، انجام وظیفه می‌نماید. دریافت وظایف محوله به این گروه به روشن‌تر شدن بحث ما کمک شایانی می‌نماید.

«بدنه کوچکی که متشکل از تعداد اندکی از مشاوران سیاست‌گذاری و تحلیل‌گرانی است که در پنتاگون، جای گرفته‌اند، مسئولیت پیشبرد اهداف تعریف شده‌ای را که در قالب طرح‌های ویژه رقم می‌خورد، به عهده دارند. طی سال گذشته، بنا بر اظهارات مقامات رسمی دولت جورج بوش، اقدامات این گروه که با صلاحدید «پل ولفوویتز»، معاون وزیر دفاع ایالات‌متحده، نهایی می‌گردد، تغییراتی عمده را در جهت‌گیری سیاست‌های طراحی‌شده توسط شورای اطلاع‌رسانی به‌وجود آورد. این مشاوران و تحلیلگران که کار خود را بلافاصله پس از حادثه ۱۱ سپتامبر آغاز نمودند، مجموعه بازنگری‌هایی را در سیاست‌های اطلاعاتی به‌وجود آوردند که دستمایه شکل‌گیری نگرش‌های نوینی در افکار عمومی آمریکا و سیاست‌های اتخاذشده این کشور در قبال عراق گردید. آنان بر اطلاعاتی تکیه نمودند که توسط سازمان‌های اطلاعاتی و کنگره ملی عراق یعنی گروه مهاجران عراقی به رهبری احمد چلبی، به‌دست آمده بود. پاییز گذشته

اقدامات مزبور موجب برانگیخته شدن خشم سی.آی.ا. و آژانس اطلاعات پنتاگون گردید. این بدنه که ساختار اصلی اطلاع‌رسانی به بوش را عهده‌دار است، از احتمال دستیابی عراق به سلاح‌های کشتارجمعی و ارتباط دولت عراق با القاعده خبر داده بود. تاکنون هیچ نشانی از چنین سلاح‌هایی در عراق به‌دست نیامد و با وجود این‌که بسیاری از افراد دولت بوش و خارج از آن بر این عقیده‌اند که تغییری در این وضعیت روی خواهد داد، یافته‌های اطلاعاتی مورد بحث، مورد تشکیک قرار گرفته است.

مدیریت طرح‌های ویژه را «آبرام شولسکی» شاگرد ممتاز استاد برجسته تاریخ فلسفه سیاسی دانشگاه شیکاگو، «لئواشتراوس»* به عهده دارد. وی به مدت سه دهه عهده‌دار گردآوری و تحلیل مسائل اطلاعاتی و سیاسی بوده، عضو کمیته اطلاعاتی مجلس سنای آمریکا در آغاز دهه ۸۰ میلادی و معاون

---

* پناهنده‌ای که در سال ۱۹۳۷ در گریز از دولت نازی آلمان در آمریکا مأوی گزیده توانست در مقام استادی فلسفه تاریخ سیاسی دانشگاه شیکاگو قرار گیرد و یکی از برجسته‌ترین استادان محافظه‌کار مهاجر به‌شمار آید. وی بر این باور است که گفتار فلاسفه روزگاران کهن معانی و مفاهیم نهفته‌ای دارد که تنها تعداد اندکی از اندیشمندان توان دستیابی به نهفته‌های آنرا می‌یابند و عامه مردم از دریافت آن عاجز شمرده می‌شوند. هواداران فلسفه سیاسی اشتراوس در دستگاه اجرایی دولت بوش حضور گسترده‌ای دارند. گذشته از ولفوویتز و شولسکی، در این گستره به افرادی چون «ویلیام کریستول» سردبیر هفته‌نامه «استاندارد»، استیفن کامبون، معاون اطلاعاتی وزیر دفاع و دوست نزدیک وی، برمی‌خوریم. اثرگذاری اشتراوس بر سیاست خارجی آمریکا کاملا مشهود بوده و به‌رغم این‌که وی به‌گونه‌ای مستقیم در این زمینه موردی را قلمی ننموده، افکار و نگرش‌هایش مبنی بر این‌که جهان پناهگاه امنی برای نیروهای آزادی‌خواه شمرده نمی‌شود، این گروه مورد تهاجم پیوسته دشمنان خارجی بوده برای مواجهه با چنین چالشی ضروری است از رهبری نیرومندی برخوردار گردند.

وزیر دفاع دولت «رونالد ریگان» یعنی «ریچارد پرل» بود و پس از کنار گذاشته شدن جمهوری‌خواهان، در مؤسسه «راند» انجام وظیفه نمود. دفتر طرح‌های ویژه زیر نظر معاون فعلی وزیر دفاع یعنی «ویلیام لوتی»، افسر بازنشسته نیروی دریایی، اقدامات خود را معمول می‌دارد. لوتی یکی از نخستین داعیان انجام عملیات نظامی در عراق شمرده می‌شود. وی همزمان با آغاز این عملیات و واگذاری مسئولیت ترسیم سیاست‌های آمریکا به تعدادی از افراد غیرنظامی در پنتاگون، عهده‌دار سمت‌های بسیار مهمی گشته است».(۵)

نفوذ دستگاه‌های سیاستگذار هوادار دولتی که برای شکل‌گیری آن، جهان دو جنگ فراگیر را تجربه نموده و بر اثر آن ویرانی‌هایی گسترده را شاهد گردید، در دولت آمریکا، نکته پوشیده‌ای نیست. حضور محافل هوادار صهیونیسم بین‌الملل، در ایالات‌متحده و نحوه فکرآفرینی آنها و تولید ادبیاتی که در نهایت منافع اسرائیل را بر مصالح ایالات‌متحده ترجیح می‌دهد، جهان را به سمت و سویی هدایت می‌کند که این باور در آن شکل می‌گیرد که هر آینه امنیت، ثبات و آرامش مردمی که در سرزمینی غصب شده زندگی می‌کنند، تأمین نگردد، تنابنده‌ای روی آسایش نخواهد دید. گویی داستان «مکبث» و جادوگرانی که وی را به آینده آشفته‌ای نوید می‌دادند و خود نیز بدین باور دست یافته بود* در حال تکراری اسفبار است. جای دارد محفل کاخ‌سفید را که می‌توان اعضای آن‌را به جادوگران نمایشنامه «مکبث» ویلیام شکسپیر تشبیه نمود، بازشناسیم. آنان چه کسانی هستند؟ تاریخشان چیست؟ پیشوای فکری

---

* از این پس روی آرامش نخواهی یافت. (مکبث، پرده دوم مجلس دوم).

آنان چه کسی است؟ ریشه‌های فکری محافظه‌کاری نوین از نوع جورج بوشی آن کجاست؟... به گفته «پیر هاسنر»، ویژگی منحصر به فرد دولت بوش در پیوند میان این دو جریان فکری، نهفته است. جورج بوش، محافظه‌کاران و مسیحیان افراطی را وادار به همزیستی کرده است. نماینده مسیحیان در دولت، فردی مانند «جان اشکرافت» وزیر دادگستری است و محافظه‌کاران یکی از سردمداران به نام خود به نام «پل ولفوویتز»، معاون وزیر دفاع، را به درون تیم رئیس‌جمهور فرستاده‌اند. جورج بوش که خود فاقد گرایش سیاسی دقیقی است و بیشتر به راست میانه تمایل دارد، ترکیب ایدئولوژیکی شگفت‌آوری را با کنار هم قرار دادن دو قطب مخالف، محافظه‌کاران نوین و مسیحیان بنیادگرا، به‌وجود آورده است».[٦]

«دولت آمریکا که به‌عنوان یک دولت و نظام لائیک شناخته می‌شود، در حال حاضر تحت تأثیر دیدگاه‌های بنیادگرایانه مسیحی قرار دارد. این بنیادگرایی (اصول‌گرایی) جدید مسیحی، پدیده‌ای است که به‌عنوان «صهیونیسم مسیحی» و یا «صهیونیسم آمریکایی» شناخته می‌شود. این گروه از مسیحیان دارای نظرات شدیداً افراطی در زمینه سیاست‌های داخلی و خارجی آمریکا می‌باشد. جورج بوش از پیروان و مؤمنان به این دیدگاه است».[۷] تفاوتی ماهوی میان باورداشت‌های پیروان اصول‌گرایی مسیحی و معتقدات نومحافظه‌کاران که خاستگاهی تلمودی دارند، مشاهده نمی‌شود. «این گروه که به‌عنوان (راست‌های افراطی) شناخته می‌شوند، شخصیت‌های معروفی هستند که به‌طور عمده در وزارت دفاع و شورای امنیت ملی آمریکا دارای سمت‌های بسیار مهم و تعیین‌کننده‌ای می‌باشند».[۸]

جای دارد اکنون که با خاستگاه گروه‌های اثرگذار در سیاست خارجی آمریکا اجمالاً آشنا شدیم به‌گونه‌ای گذرا به بدنه‌ای بپردازیم که مرکب از ۹ نفر بوده و عهده‌دار ترسیم سیاست‌های کلان این کشور شده‌اند. همزمان با افزایش تأثیرگذاری دفتر طرح‌های ویژه، قدرت اثرگذاری سی. آی. ا. و شورای امنیت دفاعی کاستی گرفت... تحلیلگران و افسران اطلاعاتی سیا، طی مصاحبه‌هایی اعلام داشتند که دستگاه مزبور توانمندی خود را از دست داده است. یکی از آنان که درباره «جورج تنت» سخن می‌گفت، اظهار داشت: جورج می‌داند به‌عنوان رئیس سازمان سیا، دیگر فاقد توانایی لازم بوده و کارشناسان وی گرفتار ترس و بیم گشته‌اند. وی که همواره پشتیبان گروه خود بود اکنون ناگزیر است به شیوه‌ای رفتار نماید که خوشایند دیگران است، زیرا بدنه این سازمان در وضعیتی دفاعی قرار دارد. آنها گزارشاتی را تهیه می‌نمایند که با داده‌های اطلاعاتی سنخیت داشته و چندان تطابقی با واقعیت‌های جاری ندارد. وزارت دفاع و دفتر وزیر دفاع گزارش‌هایی را تهیه می‌نمایند که برخاسته از داده‌های فکری و ایدئولوژی آنان است. گفته می‌شود این گروه انبوهی از اطلاعات را فراهم می‌آورند که هر کس، هر آنچه را بخواهد در میان آنها می‌یابد. یکی از کارشناسان سابق سیا که طی دهه گذشته مسائل عراق را در سازمان سیا دنبال می‌نمود در مورد اعضای دفتر، طرح‌های ویژه‌ای اظهار می‌نماید: «آنان خود را تافته جدابافته شمرده و به‌شدت خود بزرگ ببینند. این گروه خود را هم‌مرتبه فرشتگان شمرده و تمام کسانی را که خارج از گردونه آنان در دستگاه دولت خدمت می‌نمایند، ابله می‌شمارند».(۹)

دگراندیشان آزاده و بردگان اندیشه‌های کهن

در کنار گروه یادشده‌ای که در فضای سیاسی آمریکا حضور داشته و جهان را سیاه یا سپید می‌بینند و محدوده‌هایی را برای نگرش‌های یک‌سویه خود به‌وجود آورده‌اند، آزاداندیشانی هم وجود دارند که بنیادهای نگرش آنان براساس واقعیت‌های جاری گیتی، رقم می‌خورد. این افراد، پایه‌ها و بنیادهای شکل‌دهنده دیدگاه هیأت حاکم را که بر مبنای نگرش‌ها، آموخته‌ها و تعلیمات «لئو اشتراوس»، پی‌ریزی گشته است، مورد تردید قرار داده‌اند. «سیمور هرش»، منتقد برجسته سیاست‌های دولت بوش طی مقاله‌ای با عنوان (اطلاعات گزینشی) اظهار می‌دارد: «رابرت پیپین» رئیس کمیته اندیشه‌های اجتماعی شیکاگو که یکی از منتقدان اندیشه‌های اشتراوس به‌شمار می‌آید، اظهار می‌کند: «اشتراوس چنین باور داشت که دولتمردان خوب، کسانی هستند که قدرت قضاوت داشته و تکیه بر چرخه‌های درونی قدرت دارند. کسی که بتواند در گوش پادشاهان نجوا کند، مقامی والاتر از پادشاهان دارد. تو نیز اگر چنین توانی داشته باشی، آنچه را در ملأعام اظهارداری یا انجام‌دهی، بر آن خرده نخواهند گرفت». استیفن هلمز، استاد حقوق دانشگاه نیویورک که یکی دیگر از منتقدان افکار اشتراوس است درباره گروندگان به وی این‌گونه سخن می‌گوید: (آنان بر این باورند که دشمنان، ما را به بیراهه می‌کشانند، ما باید چنین بنمایانیم که آنان را باور کرده‌ایم اما در خفا، به آن راهی برویم که خود برگزیده‌ایم. اندیشه‌های اشتراوس که در واقع برگرفته از افکار افلاطون است، در مجموع بسیار پیچیده به‌نظر می‌رسد و بر این باور است که فیلسوفان نه تنها اندیشه‌های

نیکی را به مردم عرضه می‌نمایند بلکه این افکار را در اختیار سیاستمداران هم می‌گذراند).[۱۰]

«هرش» در ادامه گفتار خود اظهار می‌نماید هنگامی‌که «ژوزف کراسپی» استاد علوم سیاسی دانشگاه شیکاگو و یکی از مدافعان اصلی تفکرات اشتراوس را مورد سؤال قرار داده از چگونگی اثرگذاری نگرش‌های اشتراوس بر سیاست خارجی، بازپرسیده، وی پاسخ داده است انجام بعضی از فریبکاری‌ها برای دولت، ضرورت دارد: «این‌که دولتمردان ناگزیرند بیش از اندازه جانب احتیاط را نگاه دارند، امری بسیار روشن و بدیهی است. هر آینه من واقعیت را به شما بگویم، به دشمنان خدمت کرده‌ام. اما در کارهای اشتراوس نشانی از اقدامات بازدارنده نمی‌بینیم، این مجموعه از اقدامات به‌منظور اجرای عدالت و رعایت جانب احتیاط، نهایی می‌گردد. اگر شما توانستید در پایان دهه ۳۰ میلادی از دست هیتلر رهایی یابید، آیا دیگری می‌توانست این مهم را سامان بخشد؟ در این عرصه به وجود اشتراوس نیازی نبوده است».[۱۱]

یکی از افسران سابق بدنه اطلاعاتی، اعتقاد دارد «شولسکی» و رؤسای وی اسیر تصورات خویش بوده و تنها خود را فریب می‌دهند. «ونسانت سانیستاریو»، رئیس سابق اقدامات ضدتروریستی سیا که مدت زمانی همکار «شولسکی» در بدنه اندیشه‌پردازی واشنگتن بود، اظهار می‌نماید: آبه (مخفف آبرام ـ م) بسیار خونسرد بوده و اعصابی آهنین دارد. سیاست‌های وی برای گروه مورد بحث که هواداران تفکرات اشتراوس هستند، بسیار مغتنم شمرده می‌شود. وی می‌افزاید افراد این گروه به‌شدت از یکدیگر

حمایت نموده، امور را به‌گونه‌ای گروهی پیش می‌برند. این شیوه از دهه ۸۰ میلادی توسط گروه مورد بحث که در آن زمان فرصت ابراز وجود نداشته‌اند دنبال می‌شده، اینک این فرصت دست داده است. حادثه ۱۱ سپتامبر فرصت مورد نظر را در اختیار آنان گذارد. این گروه اکنون سر بر آسمان ساییده اعتقاد دارند وظیفه اطلاع‌یابی و بازآفرینی اطلاعات، مسئولیت ارزانی‌شده آسمان به آنان است. اینان چنین باوری را تقویت می‌نمایند و باید این‌گونه باشند».(۱۲)

نتیجه و پیامد چنین سازوکارهایی آن شده است که در ایالات‌متحده اقلیتی که نبض اقتصاد، فرهنگ و سیاست این قاره را در دست دارد و حاکم بر اکثریت خاموش می‌باشد، جرأت یابد برای دستیابی به بالاترین مرکز قدرت یعنی مقام ریاست‌جمهوری آمریکا تلاش نماید. آغاز مبارزات انتخاباتی «ژوزف لیبرمن»، یکی از یهودیان بنام آمریکا که آلمانی‌الاصل است و در شمار نخبگان و اندیشمندان ایالات‌متحده قرار دارد، مقرر گردیده بود در صورت به قدرت رسیدن «ال‌گور» در سمت معاونت وی، انجام وظیفه نماید، که نشان از نفوذ گسترده یهودیان در صحنه سیاسی آمریکا دارد.

بدنه‌های موازی

آنچه عملکرد دفتر طرح‌های ویژه را تقویت می‌نماید، ادبیاتی است که توسط بدنه‌های موازی مستقر در ساختار تشکیلات اجرایی دولت ایالات‌متحده و خارج از آن، تولید می‌شود. بازشناسی ساختارهای مورد

بحث را با اشاره به این نکته که زمامداران جدید ایالات‌متحده، با تکیه بر اشتباه بودن تفکر لیبرال‌ها، برتری ارزشی و قدرتی آمریکا، لزوم استفاده از قدرت نظامی برای تحقق اهداف آمریکا، وجود تهدیدات ترکیبی برای آمریکا، تغییر خاورمیانه از طریق نظامی و ساختن دنیای جدید با تعریف نوینی از آمریکا، اهداف خود را دنبال می‌نمایند،[۱۳] مورد نظر قرار می‌دهیم. می‌توان از انستیتو مطالعاتی ابتکار آمریکا AEI را که در آن یهودیانی چون ولفوویتز حضور دارند و مهم‌ترین مرکز سیاست‌گذاری دولت بوش به‌شمار می‌آید، نام برد. همچنین از موسسه واشنگتن برای سیاست‌گذاری خاور نزدیک WINEP که در اوایل دهه ۸۰ میلادی پایه‌گذاری شده یکی از موثرترین مراکز شکل دادن سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه شمرده می‌شود، ذکر نمود. هیچ‌کدام از مؤسسات مانند WINEP در تولید فکر و ادبیات در مورد کشورهای خاورمیانه و عمدتاً با دید منفی نسبت به آن کشورها فعال نبوده است. گفتنی است که (این مؤسسه) بیش از دو سال پیش اقدام به انتشار گزارشی نمود که نتیجهٔ بررسی و توصیه حدود ۳۰ نفر از دست‌اندرکاران امور خاورمیانه آمریکا برای رئیس‌جمهور آمریکا بود.[۱٤]

دیگر بدنه‌های فعال در زمینه سیاست خارجی آمریکا که در واقع محافل یهود شمرده می‌شوند، عبارتند از: کمیته ملی یهود آمریکا American Jewish Committee، کمیته روابط عمومی آمریکایی ـ اسرائیلی American-Israelipublic Affairs Committee و ساختارهایی نظیر هریتیج Heritage که همزمان با به قدرت رسیدن محافظه‌کاران نو، حضوری فعال در عرصه سیاست خارجی آمریکا یافته‌اند. عملکرد

مؤسسات یادشده تا بدانجا بر سیاست‌گذاری‌های دولت ایالات‌متحده تأثیر گذاشته است که هر صدای مخالفی را خاموش می‌سازد. «پل فیندلی» از ۱۹۶۱ تا ۱۹۸۳ به مدت ۲۲ سال نماینده مردم ایلینویز در مجس نمایندگان کنگره آمریکا بود. وی با وجود مسئولیت‌های متعدد تا به حال سه کتاب در رابطه با خاورمیانه به رشته تحریر درآورده است. اولین کتاب وی تحت عنوان «آنها جرأت سخن گفتن دارند»، بیش از ۱۷ سال پیش منتشر گردید. وی در این کتاب با ارائه اسناد فراوان از فعالیت‌های مستمر و فشرده «لابی» طرفدار اسرائیل موسوم به «ایپک» AIPAC و کمیته اقدام سیاسی وابسته به آن در تأثیرگذاری بر انتخابات کنگره آمریکا و اعمال فشار بر آن دسته از نمایندگان آمریکا، ایپک با بسیج امکانات سراسری خود، به‌ویژه با صرف میلیون‌ها دلار کمک‌های یهودیان طرفدار اسرائیل، در پیروزی این نمایندگان و جهت‌دهی سیاست آمریکا به حمایت از اسرائیل علیه فلسطینی‌ها، نقش تعیین‌کننده‌ای داشته، پرده برداشته است. آخرین کتاب پل فیندلی تحت عنوان «دیگر سکوت جایز نیست» مقابله با تصور نادرست آمریکا در مورد اسلام می‌باشد».[۱۵]

پایان سخن

مسافر سرگردان مدنیت که همواره در پی یافتن مکانی امن برای سکنی گزیدن و بالندگی است، در آغاز نیمه دوم سده بیستم خیمه‌گاه خود را از ویرانه‌های اروپا برچید تا آن‌را در سرزمین دیگری در آن سوی اقیانوس اطلس برافرازد. همراه با این رحیل که در پناه سربرآوردن چندین‌باره

امپراتوری رم و باورداشت‌های مسیحی، رقم می‌خورد بسیاری از پیروان چین تفکری، راهی آن دیار گشتند تا باری دگر پایه‌های شکوه و عظمتی را بنیان نهند که در گرایش‌های مغرب جهان، خلاصه می‌گشت. مدنیتی که تا پایان سده‌های میانی رنگ و بویی اسلامی داشت، همگام با گسترش رقعه جغرافیایی اروپا در پهنه گیتی، دیگر در حال و هوایی مسیحی، نفس می‌کشید. آمادگی قاره جدید برای پذیرش نورسیدگان، فرصتی را در اختیار کهن جامه‌پوشان استعمار گذاشت تا بازآفرینی خود را تجربه نمایند. در این میان بسیاری از ساختارها و مؤسساتی که تا پیش از آغاز جنگ جهانی دوم در خاور اقیانوس اطلس، حضوری فعال داشتند به‌منظور ادامه بقا، رو به سوی باختر این اقیانوس نهاده و حیات تازه‌ای را آغاز کردند. بدنه‌های سیاسی و اقتصادی متنوعی که طی دهه‌های آغازین سده بیستم در آمریکا شکل گرفت بیانگر تغییر و تحول یادشده است. یهود که در طول حیات سیاسی خود در سراسر یک تاریخ ٦ هزار ساله همواره در حال نقل و انتقال از سرزمینی به سرزمینی دیگر بودند، نقش‌آفرین عمده تغییرات برآمده از تحولات روی آورده به فضای سیاسی جهان، گشتند. آنچه در آغاز سده بیستم در قاره جدید روی داد همراه با افت و خیزهای سیاسی و اقتصادی دهه ٥٠ میلادی، به اوج خود رسیده و روندی تکاملی را تجربه نمود. بدیهی بود که براساس قانون بقای اصلح، ساختارهای نو پرداخت شده بر مبنای تفکر دیالکتیکی، نیاز به خصم و دشمنی داشت که قرار گرفتن در تضاد با آن، تضمین‌کننده بقایش می‌گشت. این دشمن در طول دوران جنگ سرد در اردوگاه شرق، تعریف می‌شد، اما فروپاشی اتحاد جماهیر

سوسیالیستی شوروی، نیاز به مشخص ساختن خصمی نو را، پی‌ریزی نمود. کلیتی که یهود از ۱٤۰۰ سال پیش خود را در تضادی جدی با آن می‌یافت و در یک بدنه برخوردار از کثرت‌مداری اسلامی، تعریف می‌گشت، می‌توانست جایگزین مناسبی برای مواجهه و رویارویی مورد نظر، باشد. با توجه به این‌که مراکز تولید اندیشه و تفکر ایالات‌متحده به‌طور عمده یا صبغه‌ای یهودی دارند یا تمایلاتی صهیونیستی، تعریف کلیت اسلامی به‌عنوان خصم مشترک اصول‌گرایی مسیحی و صهیونیسم کلیمی، نمی‌توانست غیرمنتظره باشد. این‌که نگرش اشتراوس چگونه بر نحوه اطلاع‌یابی اثر می‌گذارد، امر روشنی نیست. «شولسکی» طی مقاله‌ای که آن‌را با همکاری «گری اشمیت» در سال ۱۹۹۹ به رشته تحریر کشیده عنوان «لئواشتراوس و جهان اطلاعات» را داشت (البته مراد از اطلاعات اشاره به مفهوم Nous که واژه‌ای یونانی به معنی برترین خرد می‌باشد، نیست) به پرسش یادشده پاسخ داده است. شولسکی و اشمیت اشاره می‌نمایند که اشتراوس با برخورداری از «مهربانی، توانمندی تعمق در موضوع و تکیه بر قدرتی که امکان ژرف‌نگری را فراهم آورده توان خواندن فراسوی نوشته‌ها را به آدمی می‌دهد، او را جایگاهی داده که فراتر از همگنانش ساخته است». می‌توان تنها یک مورد مشابه را که جورج اسمایلی، شخصیت قهرمان داستان‌های «ژان لوکاره» نام دارد، برای وی یافت. شولسکی و اشمیت که تحت تأثیر اشتاروس قرار دارند، مجموعه اطلاع‌رسانی آمریکا را به باد انتقاد گرفت و از شکست این مجموعه در سامان دادن به سیاست‌های اتخاذشده سخن گفته اثرپذیری آن‌را از مفاهیم ترسیم‌شده در علوم اجتماعی

به نقد کشیده و ناتوانی این سیاست‌ها را در تطابق با پنهان‌کاری نقد کرده‌اند. این دو تن اعتقاد دارند تحلیل‌گران مزبور در طول دوران جنگ سرد بسیار محتاط بوده هر آنچه را در مورد دنیای کمونیست و اتحاد شوروی دریافت می‌نموده، مورد پذیرش قرار می‌داده‌اند. آنان بر این باور هستند که رژیم‌های موجود سیاسی با توجه به برخورداری از تنوع و چندگونگی، می‌توانند برای سازمان سیا گذاشته از آن که نوعی «پادزهر» محسوب می‌شود به درک و فهم رهبران جهان اسلام «که نگرش‌های فرهنگی کاملاً متفاوتی از آنچه غربیان برگزیده‌اند، دارند، کمک نماید».[۱٦]

پی‌نوشت‌ها

۱. عجاج نویهض، بروتوکولات حکماء صهیون، ج ۱، صص مقدمه کتاب

۲. همان، ج ۲، صص ۱۹۵ ـ ۱۹۰

۳. عهد عتیق، کتاب دانیال نبی، ۱۲ ـ ۱

٤. مجله نیویورکر، گفت‌وگوی آمی‌توبکه دیوید سان باسیمور هرش

۵. همان، شماره ۲۰۰۳/۵/۱۲، مقاله اطلاع‌رسانه‌ای گزینه‌ای

٦. رضا علی‌اکبرپور، محفل کاخ‌سفید، همشهری، ۱۳۸۲/۳/۳

۷. مسعود اسداللهی، سازندگان استراتژی آمریکا، ایران، ۱۳۸۲/۳/۱۹

۸. همان، شماره ۲٤۸٦

۹. مجله نیویورکر، همان

۱۰. همان

۱۱. همان

۱۲. همان

۱۳. ن. ک: سیدمحمد کاظم سجادپور، کالبدشناسی مؤسسات پژوهشی آمریکا، فصلنامه سیاست خارجی، سال شانزدهم، شماره ٤، صص ۹۹٤ ـ ۹۹۳

۱٤. همان، ص ۹۹۲

۱۵. دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها، آمریکا را از دست اسرائیل آزاد کنید، شماره ۱٦۹، خرداد ۱۳۸۲

۱٦. مجله نیویورکر، منبع شماره ٤

بررسی منافع راهبردی ایالات‌متحده در حمایت نامشروط از اسرائیل

مهدی قویدل*

روابط آمریکا و اسرائیل با شیوه‌ها و از رویکردهای گوناگون تبیین و توصیف شده است. برخی از سیاستمداران از اسرائیل به‌عنوان یکی از قابل اعتمادترین متحدان ایالات‌متحده در خاورمیانه و حتی در دنیا یاد می‌کنند. برخی دیگر اسرائیل را یک شریک استراتژیک آمریکا توصیف نموده‌اند. از سوی دیگر منتقدینی وجود دارند که اسرائیل را ابزار یا مجری اصلی سیاست‌های امپریالیستی ایالات‌متحده برای تضعیف ناسیونالیسم عربی یا مانعی در برابر بنیادگرایی اسلامی می‌دانند. برخی دیگر از نویسندگان از «نفوذ شدید» دولت اسرائیل یاد می‌کنند که از طریق افراد و لابی‌های یهودی و در چرخه‌ای از حلقه‌های رسانه‌ای، اعتباری و نظامی بر دولت آمریکا اعمال می‌شود. به غیر از تمام موارد یادشده که هر کدام دربردارنده بخش‌هایی از واقعیت هستند با

---

* فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل از دانشگاه شهید بهشتی.

این حال روابط آمریکا و اسرائیل از یک ویژگی ممتاز دیگر نیز برخوردار است. آمریکا به‌عنوان یک قدرت جهانی و اسرائیل به‌عنوان یک قدرت منطقه‌ای پیوندهایی با یکدیگر دارند که این پیوندها در رابطه آمریکا با برخی از کشورهای دنیا آنگلوساکسون نیز قابل مشاهده نیست. اسرائیل در سی سال گذشته از حدود ۸٤ میلیارد دلار کمک‌های مالی آمریکا برخوردار بوده است که این میزان به‌طور متوسط سالیانه ۲/۸ میلیارد دلار کمک مالی است. در همین مدت اسرائیل همچنین از مزیت‌های آخرین تکنولوژی نظامی، ورود نامحدود به بازارهای آمریکا، ورود آزادانه مهاجرین، تعهد نامحدود آمریکا در حمایت از اسرائیل در مواقع بروز جنگ و نیز از وتوی نامشروط آمریکا در قطعنامه‌های سازمان‌ملل علیه اسرائیل نیز برخوردار بوده است.

لابی‌های اسرائیلی در آمریکا تاکنون میلیاردها دلار در این کشور سرمایه‌گذاری کرده‌اند. بیشتر مطالعات انجام‌شده پیرامون روابط آمریکا و اسرائیل نیز تاکنون تأکید بیشتری در مورد نقش این گروه‌های ذی‌نفوذ در صحنه سیاست داخلی آمریکا داشته و غالباً به تأثیرات گروه‌های لابی طرفدار اسرائیل بر فرایند سیاست خارجی و تصمیم سازی در درون دولت‌های آمریکا پرداخته‌اند. در بیشتر این مطالعات تأکید عمده‌ای بر نقش پنهانی و حمایت‌کننده این گروه‌ها در صحنه سیاست داخلی و خارجی بوده است تا ایفای نقش اجرایی یا نظارتی.

مسئله محوری در این مطالعات تأثیر این گروه‌ها بر شکل‌گیری سیاست خارجی آمریکا در قبال اسرائیل بوده است. این مطلب صحت دارد که گروه‌های طرفدار اسرائیل در ایالات‌متحده غالباً از سازماندهی خوبی

برخوردار بوده و از نظر توان مالی در سطح بالایی قرار دارند. این گروه‌ها عمدتاً مجرب، دارای دانش سطح بالا و نیز ارتباط بسیار سازمان‌یافته و خوبی هستند. اولویت سیاسی این گروه‌ها معمولاً با اولویت‌های سیاسی دولت‌های اسرائیل مطابقت کامل دارد. این گروه‌ها همچنین در ایالات‌هایی که عمده جمعیت یهودیان در آنها متمرکز است مانند نیویورک، فلوریدا، ایلی نویز و کالیفرنیا که نقش تعیین‌کننده در انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا نیز دارند بسیار فعال می‌باشند. همچنین در انتخابات کنگره آمریکا که هزینه بسیار بالایی صرف آن می‌شود، این عمدتاً گروه‌های طرفدار اسرائیلی و به‌خصوص AIPAC هستند که این هزینه‌ها را متقبل می‌شوند.

در واقع این گروه‌ها یکی از مؤثرترین گروه‌ها در پس سیاست‌های خاص آمریکا در اعطای کمک‌های مالی یا فروش تجهیزات نظامی پیشرفته به اسرائیل هستند.

این یهودیان طرفدار اسرائیل عمدتاً در مراکز استراتژیک قدرت در آمریکا نظیر بخش‌های اقتصادی، احزاب سیاسی، کنگره و قوه مجریه حضور گسترده دارند. این حضور به قدری گسترده و پردامنه است که ایالات‌متحده با آن‌که یک قدرت هژمون و جهانی است در موارد بسیاری وادار شده است تا نسبت به اقدامات خصمانه اسرائیل در مورد خود نیز چشم‌پوشی نماید. ذکر برخی از این اقدامات خصمانه تبیین و توصیف پیوندهای خارج از عرف دیپلماتیک میان دو کشور را آسان‌تر می‌سازد. از جمله موارد قابل ذکر در سال ۱۹۶۷ روی داد که طی آن ناو مخابراتی لیبرتی آمریکا در آب‌های بین‌المللی از سوی جنگنده‌های اسرائیل مورد تهاجم قرار گرفت و در نتیجه

صدها نفر از افسران نیروی دریایی آمریکا کشته و مجروح شدند. در حالی‌که این کشتی حامل پرچم ایالات‌متحده بود، طرح این ادعا از سوی اسرائیل که این کشتی با کشتی دشمنان اشتباه شده است باورکردنی نبود. اما در آن زمان لابی یهودی آمریکایی که کنگره و دیگر افراد صاحب نفوذ در دولت پرزیدنت جانسون وی را وادار کردند تا بدون نشان دادن هیچ‌گونه واکنشی به دریافت غرامت و یک عذرخواهی رسمی از سوی اسرائیل بسنده کند.

یکی دیگر از مواردی که بی‌مانند بودند روابط آمریکا و اسرائیل را به اثبات می‌رساند در یک مورد بسیار مهم، کشف عامل جاسوسی اسرائیل در دوران جنگ سرد در آمریکا رخ داد. جاناتان پلارد (Jonathan Pollard) عامل اسرائیل که به درون پنتاگون رخنه کرده بود برای سالیان متمادی اسرار بسیار سری و طبقه‌بندی شده پیرامون مسائل جاسوسی، ضدجاسوسی، برنامه‌های استراتژیک نظامی و غیره را به سرقت برده و به طرف‌های اسرائیلی تحویل می‌داد. این بزرگ‌ترین مورد جاسوسی بوده که از سوی یک دوست و متحد ایالات‌متحده در تاریخ آن کشور صورت می‌گرفت. سرانجام در دوران تصدی پرزیدنت کلینتون، پلارد در اثر تبلیغات گسترده‌ای که لابی‌های یهودی ـ آمریکایی به نفع او به راه انداختند آزاد و تبرئه شد.

و بالاخره یک مورد دیگر از روابط استثنایی مورد مارک ریچ (Marc Rich)، بازرگان شناخته شده یهودی و آمریکایی‌الاصل بود. او که از سوی دادگاه فدرال آمریکا متهم به جرائم سخت مالی از جمله پول‌شویی و فریب و اغفال مشتریان خود شده و تحت تعقیب قرار گرفته بود، در سال ۲۰۰۰ به سوئیس فرار کرده و در آنجا موفق به دریافت گذرنامه اسرائیلی و شهروندی

اسرائیل شد. سرانجام ایهود باراک، نخست‌وزیر وقت اسرائیل در ملاقاتی که با کلینتون داشت، توانست وی را متقاعد سازد که ریچ بیگناه است و پلیس آمریکا باید از تعقیب وی دست بردارد.

و سرانجام بی‌سابقه‌ترین و مهم‌ترین واقعه‌ای که اخیراً در روابط آمریکا و اسرائیل رخ داد و می‌توانست به یک بحران عظیم در روابط دو کشور تبدیل شود، اما هیچ‌گاه این‌گونه نشد، در ارتباط با اخبار مربوط به اطلاع اسرائیل از وقایع یازدهم سپتامبر است. در ۱۲ دسامبر ۲۰۰۱، شبکه خبری فاکس نیوز از سوی یک منبع FBI دریافت که ۶۰ اسرائیلی پس از ۱۱ سپتامبر در ارتباط با جاسوسی اطلاعات در آمریکا و تحت قانون مبارزه با تروریسم دستگیر شده‌اند. در بسیاری از سؤالات پیرامون هویت این ۶۰ نفر و نیز فعالیت‌های آنان، هرگز پاسخی قانع‌کننده دریافت نکردند. اما تحقیقات نهایی FBI چنین نتیجه‌گیری کرد که این اسرائیلی‌ها از حملات ۱۱ سپتامبر آگاهی یافته بودند اما هرگز هیچ‌گونه تلاشی به عمل نیاوردند تا دولت آمریکا را از این مسئله آگاه سازند. مسئله دست داشتن اسرائیل در واقعه یازدهم سپتامبر یک مسئله بسیار پنهان و با حساسیت بالا در دستگاه اطلاعاتی آمریکاست که کمتر کسی از آن آگاه است. هنگامی‌که از این مقام بلندپایه FBI سؤال شد که تا چه اندازه مداخله یا دست داشتن اسرائیل در این حوادث مستند است، وی در پاسخ به شبکه خبری فاکس نیوز گفت که: «این مدارک طبقه‌بندی شده است و من به هیچ‌عنوان اجازه ندارم که آنها را بازگو کنم».

این در حالی است که اسناد منتشرشده از سوی کنگره که نتایج کمیته‌های تحقیق کنگره در مورد حوادث یازدهم سپتامبر را روشن ساخته است،

انگشت اتهام را متوجه خاندان آل‌سعود نموده است، بدون آن‌که ذکری از اسرائیل به میان آورد و این مسئله نیز دلیلی دیگر بر بی‌همانند بودن روابط اسرائیل و آمریکاست.

علاوه بر نقش گروه‌های ذی‌نفوذ جامعه یهودی آمریکا بر سیاست خارجی و به‌ویژه سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا که مطالعات زیادی پیرامون آن صورت گرفته است، بخش مهم و قابل مطالعه دیگری که در بررسی روابط آمریکا و اسرائیل تأکید زیادی بر آن شده است، مسئله کمک‌های اعطایی نظامی و اقتصادی از سوی آمریکا به این کشور بوده است، که علاوه بر نقش گروه‌های لابی یهود، به‌نظر می‌رسد که منافع حیاتی و استراتژیکی برای ایالات‌متحده در اعطایی این کمک‌ها به اسرائیل وجود داشته باشد. به همین دلیل خشونت‌های غیرقابل انکار این کشور معمولاً از نظر سیاستمداران آمریکایی مورد اغماض و چشم‌پوشی قرار می‌گیرد.

معمولاً در ایالات‌متحده و نیز حتی در سرتاسر دنیا همواره این سؤال برای عده‌ای مطرح می‌شود که چرا دولت ایالات‌متحده با وجود تخطی‌های آشکار اسرائیل در نقض حقوق‌بشر و نیز نادیده نگاشتن قوانین و مقررات بین‌المللی همچنان به حمایت بی‌چون و چرای مالی، نظامی و دیپلماتیکی از اسرائیل ادامه می‌دهد.

تلاش برای نزدیکی هر چه بیشتر و تعمیق روابط بین آمریکا و اسرائیل یکی از عناصر اصلی سیاست خارجی آمریکا در سه دهه و نیم اخیر بوده است.

کمک‌های نظامی و اقتصادی سالیانه آمریکا به اسرائیل به ندرت از سوی

کنگره مورد سؤال قرار می‌گیرد، حتی لیبرال‌هایی که معمولاً مانع از کمک دولت آمریکا به رژیم‌هایی که حقوق‌بشر یا قوانین بین‌المللی را نادیده می‌گیرند، می‌شوند یا محافظه‌کارانی که به‌طور اصولی مخالف اعطای کمک به دولت‌های خارجی هستند نیز در مورد میزان و نحوه اعطای این کمک‌ها به اسرائیل هرگز دولت را مورد بازخواست قرار نمی‌دهند.

با این‌که تمام دولت‌های غربی حق اسرائیل برای بقا را به رسمیت شناخته و آن‌را مشروع تلقی می‌کنند اما از زمان اشغال سرزمین‌های عربی در جنگ ۱۹۶۷ این دولت‌ها از اعطای کمک‌های گسترده به شکلی که از سوی آمریکا به اسرائیل داده می‌شود خودداری نموده و هیچ‌کدام تاکنون نیز نتوانسته‌اند گرمی تنور روابط خود با اسرائیل را به حد گرمای روابط ایالات‌متحده با این کشور برسانند.

به‌رغم آن‌که جامعه آمریکا نوعی تعهد اخلاقی را نسبت به جامعه یهودی‌تبار و دولت اسرائیل احساس می‌کند اما واقعیت آن است که این اندازه کمک مالی، اقتصادی و دیپلماتیک فراتر از ایده تأمین نیازهای امنیتی اسرائیل توسط آمریکاست و ریشه در علایق و منافع خاص دولت ایالات‌متحده در منطقه دارد. در واقع انگیزه اصلی در پس این حمایت غیرمعمول در وهله اول، در منافع استراتژیک آمریکا نهفته است.

نکته جالب توجه آن است که بیشتر کمک‌های اقتصادی و نظامی آمریکا به اسرائیل پس از سال‌های ۱۹۶۷ که اسرائیل با اشغال بخشی از سرزمین‌های عربی و بلندی‌های جولان برتری ارتش خود در میان ارتش‌های کشورهای منطقه را به اثبات رساند، صورت گرفت. امروز اسرائیل بیش از هر زمان

دیگری از سوی همسایگان خود احساس تهدید کمتری می‌نماید. این کشور با مصر و اردن، معاهده اصلح به امضا رسانده است و تهدید کمتری از سوی سوریه احساس می‌نماید. به‌خصوص با سقوط اتحاد جماهیر شوروی و تغییرات امنیتی در منطقه منافع متحدین سابق شوروی نیز دستخوش دگرگونی‌های اساسی شده است، به طوری‌که امروزه به‌نظر می‌رسد سوریه در قبال عقب‌نشینی اسرائیل از بلندی‌های جولان، پیمان‌نامه صلح را به امضا خواهد رساند، چون توانایی‌های ارتش سوریه در دهه آخر همزمان با سقوط شوروی به‌شدت رو به تقلیل بوده است.

اسرائیل در حال حاضر، هم صنعت داخلی اسلحه‌سازی بسیار نیرومندی دارد و هم از نیروی نظامی برخوردار است که قادر است با ائتلاف چندین ارتش در منطقه نیز مقابله نماید. این در حالی است که هنگامی‌که اسرائیل به مراتب ضعیف‌تر از موقعیت کنونی خود بود، هرگز این اجماع کنونی در مورد حمایت بی‌قید و شرط از اسرائیل در واشنگتن وجود نداشت. در اینجا به ذکر برخی از دلایل راهبردی حمایت نامشروط آمریکا از اسرائیل می‌پردازیم:

دلایل استراتژیک حمایت آمریکا از اسرائیل

یک اشتراک نظر کلی میان سیاستمداران آمریکایی وجود دارد مبنی بر آن‌که اسرائیل گستره منافع آمریکا در منطقه خاورمیانه را وسعت بخشیده است:

- نخست آن‌که اسرائیل به طرز موفقیت‌آمیزی جنبش‌های اسلامی رادیکال و ملی‌گرایانه عربی را در لبنان، اردن و فلسطین مهار و خنثی کرده است.

● از نقطه نظر نظامی جنگ‌های مکرر اسرائیل در منطقه باعث شده است که زمینه برای آزمایش جنگ‌افزارهـای آمریکـایی در برابـر جنـگ افزارهـای شوروی که بیشتر ارتش‌هـای کشـورهای منطقـه بـه تسـلیحات آن مجهزنـد، فراهم شود.

● اسرائیل همواره سد راه و مانعی بزرگ بر سر راه رژیم‌هـای نـامطلوب از نظر آمریکا همچون ایران، سوریه و عراق بوده است.

● سـازمان اطلاعـات اسـرائیل کمـک‌هـای زیـادی را بـه سـازمان‌هـای جاسوسی و اطلاعاتی آمریکا در جمع‌آوری اطلاعات و انجـام عملیـات‌هـای مختلف داده و می‌دهد. این کمک‌ها اخیراً و در مبـارزه جهـانی آمریکـا علیـه تروریسم، شکل آموزش افسران آمریکایی از سوی اسـرائیل بـرای مقابلـه بـا حملات تروریستی را نیز به خود گرفته است.

● اسرائیل از موشک‌های دوربردی برخوردار اسـت کـه حتـی شـوروی سابق را نیز می‌تواند مورد هدف قـرار دهـد. بـه عـلاوه ایـن کشـور از یـک زرادخانه هسته‌ای برخوردار است که صدها کلاهک هسته‌ای را در آن مخفی کرده است. هم‌اکنون دو کشور سرگرم انجام تحقیقات مشترکی برای سـاختن جت‌های جنگنده و سیستم دفاعی ضدموشکی هستند.

کمک‌های مالی و نظامی

بسیاری از صاحبنظران معتقدند که بـا توجـه بـه آن‌کـه آمریکـا اصـلی‌تـرین تأمین‌کننده تسلیحات نظامی اسرائیل است، این کشور از ابزار لازم برای تغییر رفتار در قبال مناقشه میان اسرائیل و فلسطینیان برخوردار است و در صـورت

لزوم ایالات‌متحده می‌تواند با قطع یا تعدیل این کمک‌ها به امر خروج از بن‌بست فرایند صلح خاورمیانه کمک نماید، هر چند این مسئله عملی به‌نظر نمی‌رسد. رقم سالیانه کمک‌های خارجی آمریکا به اسرائیل سه میلیارد دلار ذکر می‌شود که از این مقدار ۱/۸ به کمک نظامی خارجی و ۱/۲ به کمک مالی اقتصادی اختصاص دارد. اسرائیل در دهه اخیر بیش از ۱۸/۲ میلیارد دلار کمک نظامی دریافت نموده است که این میزان کمک نزدیک به ۱۷ درصد کل کمک‌های خارجی آمریکا را دربرمی‌گیرد.

اسرائیل به‌عنوان یکی از بزرگ‌ترین واردکنندگان تسلیحات از آمریکا، فقط در دهه گذشته ۷/۲ میلیارد دلار به‌صورت سلاح و تجهیزات نظامی از آمریکا خریداری نموده است که از این میزان ۷٦۲ میلیون دلار از طریق فروش مستقیم و بیش از ٦/۵ میلیارد دلار از طریق کمک نظامی آمریکا بوده است.

اسرائیل تنها رژیمی است که بیش از هر رژیم دیگری در دنیا، از جنگنده‌های F-16 آمریکایی برخوردار است، به طوری‌که تعداد این جت‌ها هم‌اکنون بیش از ۲۰۰ فروند است. این در حالی است که ۱۰۲ جنگنده F-16 دیگر از سوی اسرائیل به کمپانی لاکهید مارتین جهت ساخت سفارش داده شده است.

دولت بوش پیشنهاد نموده است تا از سال ۲۰۰۳ کمک‌های نظامی به اسرائیل به ۲/۷٦ میلیارد دلار افزایش یافته و پروژه‌های نظامی ذیل را دربرگیرد:

- ۱/۳ میلیارد دلار برای توسعه پروژه Laviaircraft

● ٦٢٥ میلیون دلار برای توسعه و به‌کارگیری موشک‌های ضدموشک Arrow
● ۲۰۰ میلیون دلار برای توسعه تانک‌های عملیاتی Merkava4

و بالاخره ۱۳۰ میلیون دلار برای توسعه سیستم پرقدرت ضدموشکی لیزری.

اما این تمام تسلیحاتی نیست که اسرائیل خریده یا در قالب FMF به این کشور داده می‌شود بلکه اسرائیل در قالب برنامه (EDA) از میزان قابل توجهی از کمک‌های نظامی بدون هزینه نیز برخوردار است. این کمک‌ها بین سال‌های ۱۹۹٥ تا ۲۰۰۲ شامل این موارد بوده است:

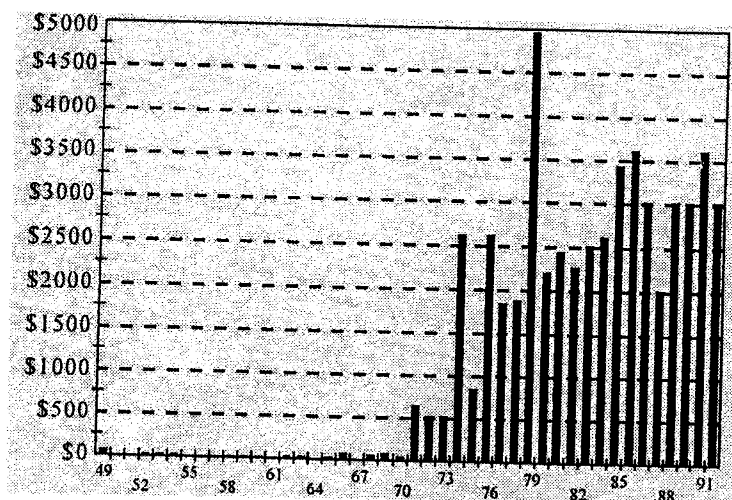
● ٦٤٧٤٤ قبضه مسلسل‌های M-16A1
● ٢٤٦٩ Grenade Launchers یا پرتاب‌کننده نارنجک M-204
● ۱٥۰۰ نفربر مجهز به مسلسل‌های M-2.50
● و بالاخره مهمات نظامی شامل تفنگ‌های ۰/۳۰ کالیبر، ۰/٥۰ کالیبر و ۲۰ میلی‌متری.

تسلیحات فوق‌الذکر تسلیحاتی هستند که به کرات و عمدتاً در درگیری‌های میان نیروی اسرائیل و مبارزان فلسطینی به‌کار گرفته شده است. این در حالی است که به اذعان وزارت دفاع آمریکا این مسئله نقض آشکار سند نظارت بر تسلیحات صادراتی آمریکاست که استفاده از تسلیحات آمریکایی را در هر مورد به غیر از عملیات دفاعی منع می‌کند.

به‌طور کلی زرادخانه تسلیحاتی اسرائیل تا سال ۲۰۰۲ از امکانات نظامی عمدتاً آمریکایی ذیل برخوردار بوده است:

هزینه هر عدد (میلیون دلار)	کارخانه سازنده	تعداد	نوع سلاح جنگنده
۱۸/٤	بوئینگ	۵۰	F-4
۳۸	بوئینگ	۹۸	F-15
۳٤/۳	لاکهید مارتین	۲۳۷	F-16
			هلی‌کوپتر
۱٤/۵	بوئینگ	٤۲	AH-64 Apache Attack
۱۰/۷	بل‌تکسترون	۵۷	Cobra Attack
-	سیکوراسکی	۳۸	CH-53D
۱۱	سیکوراسکی	۲۵	Black hawk
۱۷۰۰۰ تا ۱۱۰۰۰۰	رایتون	-	AGM-65
۱۸۰۰۰۰	هوگز	-	TOW
۱۲۵۰۰۰	رایتون	-	AIM7 Sparrow
۸٤۰۰۰	رایتون	-	AIM9 Sidewinder
۳۸٦۰۰۰	رایتون	-	AIM120 BAmraam
-	رایتون و لاکهید مارتین	-	Patriot
۷۲۰۰۰۰	بوئینگ	-	موشک‌های ضد موشک هارپون (HarPoon Anti-Ship Missile)

بررسی سیر کمک‌های ایالات‌متحده به اسرائیل در طول بیش از سه دهه گذشته نکته‌های جالبی را پیرامون چگونگی و کم و کیف تعمیق روابط ایالات‌متحده با اسرائیل بیان می‌کند.



به‌طور کلی افزایش کمک‌های آمریکا به اسرائیل همزمان بود با خروج نیروهای بریتانیایی از شرق سوئز که همچنین منجر به فروش گسترده تسلیحات به ایران و همکاری‌های لجستیکی بسیار نزدیک میان ایالات‌متحده و ایران شد که در دکترین نیکسون عنصری کلیدی و قابل اعتماد در منطقه بود. در سال ۱۹۷۹ به‌دنبال سقوط شاه ایران و به روی کار آمدن دولت دست راستی حزب لیکود در اسرائیل و امضای پیمان کمپ دیوید، این کمک‌ها افزایش شدیدی یافت. جهش ناگهانی در میزان این کمک‌ها در سال ۷۹ در جدول ترسیم شده است و پس از آن در سال ۱۹۸۲ و پس از اشغال جنوب لبنان، در ۱۹۸۳ و ۱۹۸٤ هنگامی‌که ایالات‌متحده و اسرائیل یادداشت تفاهمی

را پیرامون همکاری‌های استراتژیکی امضا می‌کردند و نخستین مانورهای مشترک نظامی میان نیروهای دریایی دو کشور به اجرا درآمد، همکاری‌های نظامی میان دو کشور وارد مرحله‌ای جدید شد. در همین سال ایالات‌متحده ۱/۵ میلیارد دلار کمک اقتصادی و ۵۰۰ میلیون دلار نیز جهت توسعه برنامه ساخت یک جت جنگنده جدید به این کشور اختصاص داد.

این کمک‌ها پس از حملات تروریستی یازدهم سپتامبر به آمریکا، افزایش بیشتری یافته است. نوعی رابطه قابل شناسایی میان قدرت گرفتن هر چه بیشتر اسرائیل و کمک‌های دریافتی از آمریکا قابل مشاهده است، به این معنا که به هر میزان که اسرائیل قدرتمندتر شده و تمایل بیشتری برای همکاری‌های نزدیک‌تر و همه‌جانبه با آمریکا پیدا می‌کند، کمک‌های بیشتری دریافت و از حمایت بیشتری از سوی ایالات‌متحده برخوردار می‌شود. با این حال کمک‌های یادشده در موارد بسیار محدودی از سوی فعالان مخالف اعطای این میزان کمک به اسرائیل، مورد انتقاد نیز قرار گرفته است. به‌عنوان مثال توماس استافر، یک مشاور ارشد امور اقتصادی در دولت ایالات‌متحده بر این باور است که کمک‌های آمریکا به اسرائیل ضربات جبران‌ناپذیری را به اقتصاد آمریکا تحمیل می‌کند.

توماس استافر (Thomas Stauffer) معتقد است که روابط با اسرائیل از ۱۹۷۳ تاکنون ۱۶۰۰ میلیارد دلار برای آمریکا هزینه دربر داشته است. اگر این میزان را تقسیم بر جمعیت ایالات‌متحده نماییم، سهم هر آمریکایی از این رابطه ۵۷۰۰ دلار خواهد شد.

این در حالی است که اسرائیل در سال ۲۰۰۳ خواهان کمک‌های مالی

بیشتری از سوی ایالات‌متحده بوده است. این کشور برای مقابله با قیام انتفاضه و بمب‌گذاری‌های انتحاری درخواست ٤ میلیارد دلار کمک اضافی علاوه بر کمک‌های معمول نظامی نموده است. همچنین ۸ میلیارد دلار دیگر در شکل وام‌های تضمینی برای مقابله با رکود اقتصادی در این کشور از تازه‌ترین درخواست‌های اسرائیل از ایالات‌متحده است.

طی سی سال اخیر آمریکا همواره سالیانه مبلغی ثابت در حدود ۷۲۰ میلیون دلار برای کمک اقتصادی و مبلغی بیش از دو میلیارد دلار برای کمک نظامی در اختیار اسرائیل قرار داده است. استافر معتقد است که اگر این کمک‌ها با قیمت‌های کنونی دلار تطبیق داده شود، بالغ بر ۲٤۰ میلیارد دلار خواهد شد، که افزون بر آن تاکنون ایالات‌متحده ۱۱۷ میلیارد دلار به همین ترتیب به مصر و ۲۲ میلیارد دلار به اردن کمک نموده است تا آنها معاهده صلح با اسرائیل را به امضا برسانند. بنابراین، این هزینه‌ها نیز می‌بایستی در جمع هزینه‌های انجام‌شده برای اسرائیل به ثبت برسد. وی استدلال می‌کند که شاید بسیاری از آمریکایی‌ها از این‌که ایالات‌متحده به یک شریک استراتژیک و یک دموکراسی محاصره‌شده کمک مالی می‌کنند خشنود باشند اما در استدلال وی هیچ آمریکایی از میزان حجم واقعی کمک‌های آمریکا به اسرائیل آگاه نیست و این خشنودی نیز ریشه در عدم آگاهی دارد.

استافر با بررسی هزینه‌های جنگ اعراب و اسرائیل در ۱۹۷۳ این‌گونه نتیجه‌گیری می‌کند که هزینه این جنگ به قیمت‌های امروزی دلار، بیش از ۱۰۰۰ میلیارد دلار بوده است. در سال ۱۹۷۳ که دولت‌های عربی برای بازپس‌گیری سرزمین‌های اشغال‌شده توسط اسرائیل در سال ۱۹٦۷ به این

کشور حمله‌ور شدند، پرزیدنت نیکسون با ارسال تسلیحات نظامی برای اسرائیل موجبات تحریم نفتی اعراب علیه آمریکا را ایجاد نمود. این مسئله سبب رکود اقتصادی گسترده‌ای در سطح آمریکا شد که در اثر آن ٤۲۰ میلیارد دلار به قیمت‌های امروز دلار، به اقتصاد این کشور آسیب وارد شد. اما این تنها ضرر وارد آمده به آمریکا نبود بلکه ضرری در حدود ٤٥۰ میلیارد دلار نیز در اثر افزایش شدید قیمت‌های نفت به اقتصاد آمریکا وارد آمد. به‌دنبال این تحریم، ایالات‌متحده برنامه‌ای جهت تأمین ذخایر استراتژیک نفت تدوین نمود که این استراتژی تاکنون و به قیمت‌های کنونی دلار مبلغی در حدود ۱۳٤ میلیارد دلار هزینه را متحمل ایالات‌متحده ساخته است.

از دیگر هزینه‌هایی که در اثر روابط بسیار نزدیک ایالات‌متحده با اسرائیل متوجه آمریکا می‌شود، می‌توان از هزینه‌های ذیل یاد نمود:

۱. سازمان‌ها طرفدار اسرائیل و به‌خصوص لابی آمریکایی ـ یهودی در آمریکا سالانه مبلغی در حدود ٥۰ تا ٦۰ میلیارد دلار را صرف هزینه‌های تبلیغاتی، تحقیقاتی و دیگر هزینه‌ها برای اسرائیل در درون خاک آمریکا می‌نمایند.

۲. ایالات‌متحده اخیراً قول مساعدی به اسرائیل برای ده میلیارد دلار کمک مالی به‌صورت وام‌های تضمین‌شده و ٦۰۰ میلیون دلار وام‌های ساخت مسکن داده است.

۳. تجهیزات نظامی خریداری شده از سوی اسرائیل همواره از درصد تخفیف بسیار بالایی برخوردار بوده است، به‌گونه‌ای که بسیاری از کارشناسان نظامی میزان این تخفیف را سالانه بالغ بر صدها میلیون دلار تخمین زده‌اند.

۴. سیاست‌های تحریمی آمریکا در منطقه خاورمیانه سالانه مبلغی در حدود ۵ میلیارد دلار به اقتصاد آمریکا لطمه وارد می‌کند که این میزان زیان در حدود از دست دادن فرصت شغلی برای ۷۰۰۰۰ آمریکایی است که رقم بالایی است.

۵. دولت اسرائیل از طریق لابی‌های بانفوذ خود در دستگاه سیاست خارجی و وزارت دفاع آمریکا مانع از فروش هواپیماهای جنگنده F-15 به عربستان سعودی شد که این مسئله به عقیده توماس استافر سبب ۴۰ میلیارد دلار خسارت به اقتصاد آمریکا در اواسط دهه ۸۰ شد. در سال‌های اخیر فروش تسلیحات به کشورهای خاورمیانه همواره با موانع جدی از سوی لابی‌های قدرتمند یهود آمریکا روبه‌رو بوده است. به‌طور کلی کمک‌های فنی و مالی آمریکا به اسرائیل، این کشور را قادر ساخته است تا خود این کشور تبدیل به یک صادرکننده بزرگ تسلیحات شود. به طوری‌که هم‌اکنون تسلیحات، بیش از نیمی از صادرات صنعتی اسرائیل را تشکیل می‌دهد.

تحقیق انجام‌گرفته از سوی استافر عمدتاً با کمک شماری از کادرهای دیپلماتیک یا نظامیان بازنشسته آمریکایی صورت گرفته است که از ترس متهم شدن به یهودی‌ستیزی هرگز به‌صورت علنی به اظهارنظر نپرداخته‌اند.

این تحقیق نشانگر آن است که حفظ، تقویت و ارتقای روابط ایالات‌متحده با اسرائیل هزینه‌های بسیار گزافی را متوجه دولت و مردم آمریکا ساخته است و اسرائیل پرهزینه‌ترین کشور برای آمریکا در طول سی‌وپنج سال اخیر بوده است.

روابط آمریکا و اسرائیل یک رابطه استراتژیک، پایدار و بسیار حیاتی برای هر

دو طرف است. این روابط در طول تاریخ کوتاه اسرائیل از فراز و نشیب‌های گوناگون مصون نبوده است و در سال‌های نخستین خود از نوسانات مهمی نیز برخوردار بوده است. این رابطه از تردیدهای نخست آمریکا در مورد تشکیل یک دولت یهود تا دفاع قاطعانه آمریکا از اسرائیل در مورد لزوم برخورداری این کشور از حق حیات و از اعمال تحریم‌های نظامی در اواخر دهه ٤۰ و اوایل دهه ۵۰ تا کمک‌های مالی و نظامی بی‌اندازه در دهه ۷۰، دارای فراز و نشیب‌های گوناگون بوده است. اما به‌طور کلی می‌توان ادعا نمود که رابطه اسرائیل و آمریکا ظرف سی سال گذشته شاهد نوعی ثبات و پایداری بوده است. هر چند با شروع اولین انتفاضه در سال ۱۹۸۷ و ادامه آن در سال ۲۰۰۰ مسائل مختلفی در رابطه آمریکا و اسرائیل بر سر برخورد با فلسطینیان، مسئله شهرک‌سازی و فرایند صلح خاورمیانه اتفاق افتاده است که در برخی موارد موجب بروز کدورت‌هایی میان دو کشور شده است، با این حال به‌نظر می‌رسد که این روابط مستحکم‌تر از هر زمان دیگری شده است.

رابطه آمریکا و اسرائیل به‌عنوان دو متحد به غیر از عامل اصلی منافع ملی متقابل که در روابط میان دو متحد وجود دارد، تابع مسائل پیچیده‌تری نیز می‌باشد. اسرائیل به‌عنوان شریک کوچک‌تر و وابسته‌تر از آسیب‌پذیری بسیار بیشتری برخوردار است، که این نوع آسیب‌پذیری در مورد ایالات‌متحده صدق نمی‌کند. اما با این حال و با آن‌که به‌نظر می‌رسد اسرائیل متحدی وابسته به آمریکاست، اما همان‌گونه که گفته شد حمایت بدون قید و شرط آمریکا از این کشور ریشه در برخی دلایل خاص سنتی در نزد محافظه‌کاران آمریکایی دارد. از جمله:

۱. تقویت بنیه نظامی اسرائیل و وابستگی اقتصادی آن به آمریکا به‌عنوان مهم‌ترین شریک منطقه‌ای ایالات‌متحده دربردارنده منافع حیاتی برای دولت ایالات‌متحده است. این مسئله به‌خصوص پس از انقلاب اسلامی در ایران که سبب سقوط رژیم شاه به‌عنوان متحد استراتژیک آمریکا در منطقه شد، بعد مهم‌تری به خود گرفته است. منطقه خاورمیانه چه در دوران جنگ سرد و از منظر ژئواستراتژیک و چه در دوران پس از جنگ سرد و از منظر ژئواکونومیکی همواره از جایگاهی بی‌مانند در سیاست خارجی ایالات‌متحده برخوردار بوده است. به‌نظر می‌رسد که با وقوع حوادث یازدهم سپتامبر در ایالات‌متحده و اشغال عراق این جایگاه هم‌اکنون در مرکز ثقل تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی آمریکا قرار گرفته باشد.

۲. سیاست قاطعانه اسرائیل در مخالفت با دولت‌های رادیکال عرب که در دوران جنگ سرد عمدتاً شرکای مطمئنی برای شوروی سابق بودند و هنوز نیز تهدیدی در برابر امنیت عرضه انرژی به‌شمار می‌روند، با توجه به معادلات جدیدی که در خاورمیانه در حال شکل گرفتن است و در نتیجه آن دولت‌های محافظه‌کار عرب در منطقه را در تقابل با آمریکا قرار داده است، دلیل موجهی است تا روابط اسرائیل و آمریکا را در آینده بیش از پیش مستحکم نیز سازد.

۳. اسرائیل تنها دموکراسی در منطقه است که مدل مطلوبی از دموکراسی را که مورد نظر ایالات‌متحده نیز هست در صحنه سیاست داخلی این کشور به اجرا گذاشته است و این مسئله از نظر تئوری صلح دموکراتیک سبب آن می‌شود تا اسرائیل به یگانه دولت مورد اعتماد آمریکا در منطقه تبدیل شود.

مسئله بسیار مهمی که امروزه نه فقط در روابط دو کشور اسرائیل و آمریکا به‌عنوان یک رابطه دوجانبه، بلکه مناسبات بسیاری از کشورها را تحت تأثیر قرار داده است، تغییرات بنیادین در سیاست خارجی چه در عرصه بین‌المللی و چه منطقه‌ای بوده است. از زمان وقوع حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر در آمریکا این تغییرات ماهوی اوضاع و احوال سیاست خارجی آمریکا را به‌شدت تحت تأثیر قرار داده است و به‌خصوص نومحافظه‌کاران حاکم بر کاخ‌سفید را در اجرای نقشه خاورمیانه جدید مصمم‌تر ساخته است. به‌نظر می‌رسد که پیروزی محتوم آمریکا در سرنگونی طالبان و پیروزی سریع و قاطعانه این کشور در جنگ با عراق و حداقل در ساقط کردن رژیم صدام، آینده روابط آمریکا و اسرائیل را دستخوش نوعی دگرگونی در جهت تعمیق بیشتر آن نماید.

آینده روابط آمریکا و اسرائیل

آینده روابط آمریکا و اسرائیل با توجه به وقایع دو سال گذشته و تغییر بنیادین اوضاع در خاورمیانه و نیز برنامه‌هایی که نومحافظه‌کاران کاخ‌سفید در مورد آینده خاورمیانه بی‌محابا از آن سخن می‌گویند، همچنان دربردارنده عنصر کلیدی تداوم خواهد بود.

به‌نظر می‌رسد که با شکست قهرمان اسطوره‌ای اعراب در جنگ با آمریکا، یعنی صدام، موقعیت اسرائیل در خاورمیانه همزمان با بهبود موقعیت آمریکا در منطقه تقویت شده است و چون اسرائیل همواره در برابر رقبای عرب خود از نظریه بازی با حاصل جمع جبری صفر حمایت کرده است،

حذف عراق از سوی آمریکا می‌تواند به منزله یک گام مهم در تثبیت موقعیت این کشور در منطقه تلقی شود. نکته حائز اهمیت آن است که اسرائیل تاکنون توانسته است آمریکا را نیز در حل معادلات منطقه‌ای در خاورمیانه متقاعد سازد که بازی با حاصل جمع صفر بهترین روش در برخورد با دولت‌های متخاصم در منطقه است.

از یک منظر روش‌شناسانه در مطالعه سیاست بین‌الملل در خاورمیانه می‌توان گفت که اسرائیل در حال تقویت موقعیت خود به‌عنوان یک متغیر مستقل در تحولات خاورمیانه است و این استقلال غالباً از طریق لابی‌های قدرتمند یهود در آمریکا در حال تقویت شدن هر چه بیشتر است.

این در حالی است که پیش از شروع جنگ آمریکا علیه عراق نیز نقش مؤثر اسرائیل و لابی‌های یهودی آمریکایی در متقاعد کردن دولت آمریکا و به‌ویژه محافظه‌کاران جدیدی نظیر ولفوویتز، رامسفلد، ریچارد پرل، اولمان، الیوت آبرامز و کاندولیزا رایس مبنی بر آن‌که عراق به زودی به فناوری پیشرفته تولید تسلیحات کشتارجمعی دست خواهد یافت، بسیار قابل ملاحظه و چشمگیر بود.

به‌طور کلی جنگ آمریکا علیه عراق و اشغال کامل عراق توسط نظامیان آمریکایی بیشترین نفع و بهره را متوجه اسرائیل ساخته است. این کشور توانسته است این تصور را در افکار عمومی جهان و به‌ویژه آمریکایی‌ها ایجاد کند که ریشه و منشأ اصلی تروریسم جهانی، جهان اسلام و به طریق اولی، کشورهای خاورمیانه هستند و جریان‌های افراطی و تندروی اسلامی در این کشورها با دولت‌های

حاکم در این کشورها در مبارزه علیه تمدن آمریکایی و ارزش‌های آمریکایی همدست هستند. به این ترتیب اسرائیل توانسته است زمینه‌های لازم برای افزایش شکاف میان غرب و جهان اسلام را تقویت کند و به‌نظر می‌رسد که این ترفند همچنان به‌عنوان عنصر مهمی در شکل بخشیدن به آینده روابط اسرائیل و آمریکا در منطقه باقی خواهد ماند.

علاوه بر این فضای عمل اسرائیل در خاورمیانه به‌دلیل افزایش حضور آمریکا در منطقه در سال‌های آینده افزایش خواهد یافت. زیرا سیاست اسرائیل همان حرکت کردن پشت‌سر آمریکاست تا اولاً هزینه زیادی بابت اقدامات خود نپردازد و ثانیاً موجب تحریک افکار مسلمانان در خاورمیانه در حذف فیزیکی رژیم‌های به اصطلاح یاغی از نظر ایالات‌متحده نشود.

به‌طور کلی انتظار می‌رود تا جایگاه مسئله «مبارزه با تروریسم» در همکاری‌های منطقه‌ای میان آمریکا و اسرائیل در سال‌های آتی به‌شدت تقویت شود. اسرائیل خواهد کوشید تا با رو در رو قرار دادن آمریکا و گروه‌های جهادی و مبارز فلسطینی و لبنانی زمینه‌های حذف فیزیکی آنان توسط آمریکا را فراهم نماید.

یکی دیگر از تحولات مهمی که در سطح منطقه‌ای حائز اهمیت است و در نتیجه جنگ آمریکا علیه عراق ایجاد خواهد شد، افول پان‌عربیسم و تکیه بر ناسیونالیسم عربی به‌عنوان یک منبع ایدئولوژیک قابل اتکا جهت مبارزه علیه اسرائیل است.

این مسئله که خود به شکاف درونی میان اعراب دامن خواهد زد احتمالاً منجر به کاهش علاقه‌مندی دولت‌های عربی برای درگیر کردن بیشتر خود در مناقشه اعراب و اسرائیل خواهد شد و مالاً به تقویت فرایند صلح خاورمیانه از یک رویکرد آمریکایی ـ اسرائیلی کمک خواهد نمود. نمونه‌هایی از این کم‌علاقگی در کشورهای حوزه خلیج‌فارس و به‌خصوص قطر که ریاست سازمان کنفرانس اسلامی در دوره قبلی را نیز عهده‌دار بود مشاهده شده است.

همچنین با حذف مانع بزرگ، یعنی عراق، به لحاظ ژئوپولیتیکی نیز دسترسی اسرائیل به منطقه خلیج‌فارس آسان‌تر و سهل‌الوصول‌تر شده و به این ترتیب یکی از علایق خاص دولت این کشور جهت اتصال دو منطقه راهبردی شامات به خلیج‌فارس تحقق خواهد یافت.

در هر صورت مجموعه روابط اسرائیل و آمریکا تابعی از متغیرهای مستقل و وابسته است که به‌نظر می‌رسد متغیرهای مستقل و عامل در این رابطه در اثر رویدادهای چند سال گذشته و به‌ویژه تک‌قطبی شدن نظام بین‌المللی و آسیب‌پذیری‌هایی که متوجه این نظام از سوی حرکت‌های بنیادگرا و افراطی است، در حال تقویت است. در همین چارچوب این احتمال نمی‌رود که روابط آمریکا و اسرائیل دچار تحول بنیادین در جهت منفی یا معکوس شود، بلکه مجموعه عوامل صاحب نقش در این روابط حاکی از تداوم الگوی ثبات و پایداری در آن است.

منابع

1. William D. Hartung Frida Berrigan, Foreign policy, analysis Oct 2002
2. David R. Francis, December 2002
www.Csmonitor.com/2002//1209/p.6 so 1
3. Stephen Zunes, FPIF Policy Report, May 2002 www.Foreign Policy in Focus.org
4. James Petras, Israel and the U.S.A Unique Relation Ship NYtimes December 2001
5. Gabriel Sheffer, U.S.-Israeli Relations At the Crossroads, Frankcass, 1997

٦. گاهنامه برداشت اول، سال دوم، ویژه‌نامه شماره دوم، صص ٤٩ـ٤٣

تحلیل ادواری تعاملات استراتژیک ایالات‌متحده آمریکا و اسرائیل از آغاز تاکنون

سجاد ستاری*

پیش‌گفتار

سرآغاز تعاملات استراتژیک آمریکا و اسرائیل را می‌توان در سیاست‌های ویلسون، آنگاه که به‌طور سری در تنظیم و اجرای قرارداد بالفور نقش داشت، ملاحظه نمود. پس از آن، چنین روندی در دوره حکومت ترومن، جانسون، نیکسون، فورد، کارتر، ریگان و بوش استمرار یافته و در زمامات کلینتون به اوج خود رسید.(۱) در مقطع معاصر نیز، روند همکاری‌های استراتژیک و چندجانبه واشنگتن ـ تل‌آویو در حوزه‌های مختلف امنیتی، نظامی، سیاسی، اقتصادی، حقوقی و بین‌المللی روندی فزاینده داشته است. در این نوشتار بر آن خواهیم بود تا جست و خیزهای استراتژیک این دو بازیگر را طی سه مرحله کلی دسته‌بندی و بررسی نماییم:

---

*. پژوهشگر مسائل اسرائیل

مرحله اول: از آغاز پیدایی اسرائیل تا پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد شوروی؛

مرحله دوم: از زمان فروپاشی اتحاد شوروی تا ۱۱ سپتامبر؛

مرحله سوم: از ۱۱ سپتامبر تاکنون.

بخش اول: تجزیه و تحلیل کیفیت و کمیت روابط استراتژیک آمریکا و اسرائیل در دوره اول

الف. تعاملات استراتژیک واشنگتن ـ تل‌آویو در حوزه نظامی ـ امنیتی

از نظر تاریخی، دوره اول تعاملات راهبردی واشنگتن ـ تل‌آویو، پس از گرایش اسرائیل به آمریکا به مثابه بهترین جایگزین (Alternative) جهت حمایت از دولت یهود در سطحی جهانی آغاز گردیده و نتیجه طبیعی چنین روندی، تداوم و تشدید حضور سراسری آمریکا در منطقه خاورمیانه به‌گونه‌ای بود[۲] که برایند آن‌را می‌توان در نوعی تلفیق و پیوند امنیت ملی واشنگتن با تل‌آویو ارزیابی کرد. بدون تردید، درک روشن همکاری‌های استراتژیک و راهبردی این دو بازیگر در مقطع زمانی مورد بحث (یعنی از زمان تأسیس تا پایان جنگ سرد) مستلزم بازشناسی برداشت سنتی اسرائیل از مفهوم امنیت ملی آن در دهه ۵۰ میلادی است[۳] چراکه در این دوره، تعاملات استراتژیک آمریکا و اسرائیل در حوزه نظامی، بیشتر متأثر از استراتژی امنیت ملی اسرائیل است که مطابق آن، سهم قابل توجهی از تولید ناخالص ملی (GNP) تل‌آویو، صرف بخش دفاعی و نظامی می‌گردد.[٤] در این هنگام، ۳ عنصر زیر در کانون نظریه امنیت ملی اسرائیل قرار داشت:

۱. فقدان توازن میان منابع ملی اعراب و اسرائیل (از لحاظ وسعت، نیروی انسانی و تولید ناخالص ملی) اسرائیل را از پایان بخشیدن به درگیری‌های نظامی باز می‌دارد، در صورتی‌که به اعراب امکان ترک مخاصمه را می‌دهد.

۲. خطرناک‌ترین و مهم‌ترین تهدید برای موجودیت اسرائیل، هجوم تمام عیار و هماهنگ جهان عرب است؛ بنابراین اسرائیل باید همواره از آمادگی لازم برای دفاع از خود در چنین شرایطی برخوردار باشد.

۳. بنا بر موارد فوق، نظریه امنیت اسرائیل، مبتنی بر سه رکن بود:

الف. بازدارندگی؛

ب. هشدار استراتژیک؛

ج. تصمیم‌گیری (یا توانایی و قدرت نظامی برای اتخاذ یک تصمیم قاطع در کوتاه‌ترین زمان ممکن و در صورتی‌که بازدارندگی با شکست مواجه شود).[۵]

دولت اسرائیل از آغاز و به هنگام طرح‌ریزی برنامه‌ها و نیروها، همواره اولویت نخست را به مقوله «امنیت» داده و ملاحظات اقتصادی گزینه‌ای ثانویه (و البته بسیار مهم) بوده است، گذشته از این، ظهور سیاستمداران از حوزه «امنیتی» عملاً ساخت سیاسی اسرائیل و تعاملات فراملی و به‌ویژه استراتژیک آن با آمریکا را «امنیتی» ساخته بود. «موشه دایان»، «رافائل ایتان» (Raphael EItan)، «اسحاق رابین» و «ایگل یادین» (Yigale Yadin) از جمله این طیف هستند که بیش از آن‌که سیاسی باشند، تجربه و شخصیتی «امنیتی» داشته‌اند. چنین امری، ساخت سیاسی اسرائیل را در خصوص اولویت «امنیت» در برقراری روابط استراتژیک با آمریکا متقاعد نموده و نوعی اجماع

را پدید آورده بود که مشابه آن‌را در سایر حوزه‌ها ـ حتی سیاست و اقتصاد ـ نمی‌توان ملاحظه کرد.[۶]

یایر آهارونی، معتقد است که اسرائیل دو دوره متفاوت نظامی را (به‌ویژه در ارتباط با همکاری‌های استراتژیک تل‌آویو ـ واشنگتن) پشت‌سر گذاشته است.

اول، دوران تأسیس که شاخص‌های نظامی اسرائیل نسبت به سایر کشورهای عربی هم‌جوار، عموماً پایین‌تر بود و به همین دلیل نوعی عدم توازن برقرار گردید.

دوم، دوره پیشرفت و برتری شاخص‌های نظامی اسرائیل نسبت به کشورهای مسلمان معارض با آن بود.[۷] چنین پدیده‌ای را می‌توان متأثر از دو عنصر کلی ارزیابی کرد: یکی خطر تهدید اتحاد جماهیر شوروی در دوران جنگ سرد و دیگری خطر جامعه جهانی اسلام و به‌ویژه آنچه که اصطلاحاً بنیادگرایی اسلامی خوانده می‌شد.[۸] در واقع بحث نظامی‌گری و تجهیز نظامی اسرائیل به‌ویژه از سوی آمریکا، بیشتر معطوف به رقابت‌های ایدئولوژیک، سیاسی، اقتصادی و نظامی ـ امنیتی دو بلوک شرق و غرب بود. در این دوره منافع ایالات‌متحده در خاورمیانه براساس تقسیم‌بندی هارولد براون، (وزیر دفاع وقت آمریکا در سال ۱۹۸۰) این‌گونه بود:

۱. تضمین دسترسی به منابع نفتی؛

۲. محدودسازی و جلوگیری از بسط و توسعه نفوذ کمونیسم شوروی؛

۳. ارتقای ثبات در منطقه؛

٤. پیشبرد فرایند صلح خاورمیانه؛

۵. حفظ رژیم‌های محافظه‌کار و میانه‌رو عرب.(۹)

با نگاهی دقیق به این تقسیم‌بندی می‌توان دریافت که چهار محور از شماره ۲ تا ۵، خود در راستای نیل به محور نخست قرار دارند و دکترین ایالات‌متحده بر این اساس عبارت بود از این‌که:

«ایالات‌متحده، در صورت لزوم، به کمک عوامل نظامی با هرگونه اقدامی که از سوی یک نیروی بیگانه [و به‌طور مشخص اتحاد شوروی] برای به‌دست آوردن کنترل منطقه انجام گیرد، خواهد جنگید».(۱۰)

گذشته از این، دولت آمریکا در واکنش به تغییرات مختلفی در محیط خاورمیانه همچون انقلاب ایران و خروج این کشور از پیمان سنتو، جنگ ایران و عراق و تهاجم شوروی سابق به افغانستان، دو استراتژی را دنبال نمود:

۱. تقویت حضور سراسری خود در منطقه در قالب ایجاد نیروهای واکنش سریع؛

۲. تجهیز اسرائیل و استفاده از آن به مثابه سکوی دیده‌بانی و کنترل منطقه.(۱۱)

در واقع تعاملات استراتژیک واشنگتن ـ تل‌آویو در حوزه نظامی ـ امنیتی برایند دو تهدید دوجانبه برای آمریکا و اسرائیل بود: تهدید جهان اسلام برای اسرائیل و تهدید اتحاد شوروی برای آمریکا.(۱۲)

به اعتقاد آهارونی، در پی تصمیم استراتژیک آمریکا و انگلیس مبنی بر تأسیس دولت اسرائیل، افراد این جامعه همواره از سوی مسلمانان مورد هدف بوده‌اند و حداقل پنج بحران جدی و عمده را

در سال‌های ۱۹۴۹، ۱۹۴۸، ۱۹۵٦، ۱۹٦۷، ۱۹۷۳ و ۱۹۸۲ پشت‌سر گذاشته‌اند.

بر این اساس امنیت، نخستین اولویت جامعه اسرائیل را در دوره اول (یا از زمان تأسیس تا پایان جنگ سرد) تشکیل می‌دهد که چنین مقوله‌ای خود در جوهره سیاسی نهادهای نظامی اسرائیل و به‌ویژه در کیفیت و کمیت تعاملات استراتژیک واشنگتن - تل‌آویو در حوزه نظامی تأثیر به‌سزایی گذارده بود.[۱۳] با نگاهی به داده‌های آماری در زمینه همکاری‌های نظامی این دو بازیگر، می‌توان دریافت که روند تعاملات نظامی آمریکا و اسرائیل از نقطه‌ای محدود آغاز گردید و به‌تدریج سیری فزاینده و شتاب گیرنده به خود گرفت. در سال ۱۹٦۲ و به هنگام ریاست‌جمهوری جان اف کندی، اولین قرارداد تسلیحاتی آمریکا و اسرائیل به ارزش ۲۲ میلیون دلار منعقد شد. با روی کار آمدن جانسون، سیر صعودی کمک‌های نظامی آمریکا آغاز گردید به‌گونه‌ای که تا سال ۱۹۸٦، این میزان، مطابق آمارهای رسمی تا سقف ۱/۸ میلیارد دلار (معادل ۳٦/۲ درصد از کل بودجه مربوط به برنامه نظامی آمریکا به‌طور متوسط) رسید. بعد از جنگ ۱۹٦۷، میزان حمایت‌های نظامی آمریکا به ۷ میلیون دلار، یک سال بعد به ۲۵ میلیون دلار و در سال ۱۹٦۹ به ۸۵ میلیون دلار رسید. چنین افزایشی، پس از جنگ سال ۱۹۷۲، بار دیگر روی داد و بدین ترتیب، اسرائیل علاوه بر ۳۰۷/۵ میلیون دلار قبلی، موفق به جذب ۲/۵٤ میلیارد دلار دیگر شد. این در حالی است که بعد از جنگ لبنان، این مبلغ به ۱/٤

میلیارد دلار و در سال‌های بعد به ۱/۷ میلیارد دلار در سال رسید.[۱۴] در عین حال تسلیح اسرائیل به سلاح‌های هسته‌ای، یکی از نقاط عطف تعاملات استراتژیک آمریکا و اسرائیل محسوب می‌گردد. در واقع اگرچه جایگاه فرانسه در توانایی‌های هسته‌ای اولیه تل‌آویو، مؤثر ارزیابی می‌شود، اما نقش و کارکرد ایالات‌متحده در این زمینه غیرقابل انکار است. دولت آمریکا نه تنها از طریق انتقال تجارب هسته‌ای دانشمندان اتمی خود و نیز از طریق هیأت‌ها، مؤسسات و آزمایشگاه‌های تحقیقاتی، اسرائیل را یاری کرد، بلکه مهم‌تر از همه، با ساخت نیروگاه هسته‌ای تحقیقاتی معروف به نیروگاه «ریشون لیزیون» در سال ۱۹۵۴ با توان ۸ مگاوات در تولید نظایر پرتوزا، نقش قابل توجهی در پیشرفت پژوهش‌های هسته‌ای اسرائیل (در نظریه و عمل) ایفا نمود و در ادامه، با طراحی و ساخت نیروگاهی دیگر یعنی نیروگاه نبی روبین با قدرت ۱۵ کیلووات جهت تولید نیروی برق و شیرین کردن آب دریا و شتاب‌دهنده اتمی تخنیون با توان ۷/۳۵ الکتروولت و شتاب‌دهنده هسته‌ای آموزشی در مؤسسه وایزمن و ساخت نیروگاه اتمی معروف به ناحال سوریق و کارگاه هسته‌ای حرارتی وابسته به آن، گام‌های بزرگی در تسلیح اتمی اسرائیل برداشت. اما نقش بسیار مهم‌تر آمریکا که از دهه ۵۰ میلادی تا کنون ادامه دارد، سرپوش‌گذاری و انحراف افکار عمومی بین‌المللی از توجه به توانایی‌های هسته‌ای اسرائیل است،[۱۵] به طوری‌که تل‌آویو هم‌اکنون بیش از ۲۰۰ کلاهک هسته‌ای در اختیار دارد.

وضعیت شاخص‌ها و هزینه‌های مربوط به بخش دفاعی و امنیتی اسرائیل[۱٦]

۱۹۸۹ـ۱۹۸۰

سال	درصد هزینه‌های دفاعی ـ امنیتی به کل درآمدهای حاصله	مجموع هزینه‌های صرف‌شده به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم	مصارف داخلی تجسس دفاعی ـ امنیتی	درصد کل حقوق پرداختی در بخش دفاعی در قیاس با کل پرداختی‌ها
۱۹۸٤ـ۱۹۸۰	۱۹/۹	۱۹/۲	۱٤/۳	۱۰/٤
۱۹۸٤	۲۰/۰	۱۷/٦	۱٤/۳	۱۰/٤
۱۹۸۸ ـ ۱۹۸۵	۱٦/٤	۱۲/٦	۱۱/۵	۹/٤
۱۹۸۵	۱۸/٤	۱۳/٤	۱۲/۸	۹/۲
۱۹۸٦	۱۳/۹	۹/٤	۱۱/۱	۹/۰
۱۹۸۷	۱۷/۵	۱٤/٤	۱۱/۰	۹/٦
۱۹۸۸	۱۵/٦	۱۲/۹	۱۱/۰	-
۱۹۸۹	۱۲/۷	۱۲/۹	۱۰/۵	۹/٦

هزینه‌های دفاعی و سهم آنها از تولید ناخالص ملی

در چند کشور همسایه اسرائیل ۱۹۸۳ـ۱۹۵٤[۱۷]

سال / کشور	۱۹۵٤	۱۹٦۳	۱۹۷۲	۱۹۷۹	۱۹۸۰	۱۹۸۲	۱۹۸۳
مصر	٦/۱	۱۰/۰	۱۸/۱	۱۱/۵	۷/٤	۷/۲	۷/٤
سوریه	٤/۲	۹/٦	۱۵/۸	۲٤/۷	۱۷/۳	۱۳/۷	۱٤/۹
اردن	۲۰/۲	۱۵/۸	۱٦/٤	۱٤/۸	۱۲/۵	۱۱/۳	۱۱/٤
متوسط سه کشور	٦/٤	۱۰/۳	۱۷/٤	۱۵/۷	-	-	-
اسرائیل	٦/۳	۱۰/۸	۲۰/۸	۲۱/۰	۲٤/۰	۲۳/۰	۱۷/۳
عراق	۵/۷	۱۰/۰	۱۲/۲	۹/۰	۷/٤	۲۹/۷	۳۸/۵

کمک نظامی آمریکا به حوزه‌ها و کشورهای مختلف
طی سال‌های ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۰ (به دلار آمریکا)[۱۸]

نام کشور	۱۹۹۹	۲۰۰۰
اسرائیل	۱,۸۶۰,۰۰۰,۰۰۰	۱,۹۲۰,۰۰۰,۰۰۰
مصر	۱,۳۰۰,۰۰۰,۰۰۰	۱,۳۰۰,۰۰۰,۰۰۰
اردن	٤۵,۰۰۰,۰۰۰	۷۵,۰۰۰,۰۰۰

ب. تعاملات استراتژیک و اقتصادی واشنگتن ـ تل‌آویو

چنانچه حمایت‌های خارجی را به مثابه یکی از ویژگی‌های بارز اقتصاد اسرائیل ارزیابی کنیم آنگاه می‌توان اذعان داشت که تا قبل از تأسیس دولت مزبور، انگلیس عهده‌دار ایفای این نقش بسیار مهم بود و بعد از آن، روند چنین حمایت‌هایی به‌واسطه مساعدت‌های مالی آمریکا افزایش و گسترش یافت.[۱۹] به‌طور کلی تعاملات استراتژیک آمریکا و اسرائیل را می‌توان در سه دسته مطرح و تحلیل نمود:

۱. کمک‌های خود دولت واشنگتن که به دو صورت مستقیم و غیرمستقیم صورت می‌پذیرد.

۲. کمک‌های یهودیان مقیم آمریکا و دیگر کشورها

۳. کمک‌های کشورهای ثالث همچون متحدان اروپایی آمریکا و...

با بررسی فرایند حمایت‌های مالی آمریکا از اسرائیل می‌توان دریافت که این‌گونه کمک‌ها تا سال ۱۹۷٤، چندان سیر صعودی نداشت اما تحولات بعدی (به‌ویژه تا سال ۱۹۸٦) حکایت از پرداخت سالیانه مبلغی بالغ بر ۱/۲ میلیارد دلار دارد که به‌صورت نقدی به اسرائیل پرداخت شده است. این مبلغ

اگرچه قابل توجه می‌نماید ولیکن نباید فراموش کرد که در حوزه کمک‌های نظامی، شیوه‌های غیرمستقیمی نیز وجود دارد که احتساب آن کمک‌ها، مبلغ فوق را بسیار افزایش می‌دهد.[۲۰] گذشته از مساعدت‌های مالی خود دولت آمریکا، نقش و کارکرد بسیار مؤثر و قوی لابی‌های یهودی در تأمین مالی اسرائیل بسیار قابل توجه است. براساس نگرش اسرائیل به یهودیان آمریکا، رسالت این طیف بسیار مؤثر، تکمیل پروژه‌ای بود که اسلاف ایشان سنگ بنای آن‌را گذاردند. بر این مبنا هرگونه کوتاهی در مساعدت و همیاری اسرائیل به مثابه خیانت به کل آرمان یهود تلقی می‌شود و در نتیجه چنین رویکردی بود که مقر جنبش صهیونیستی از لندن به نیویورک منتقل گردیده و همایش بالتیمور در مارس ۱۹٤۲ در آمریکا برگزار شد.[۲۱] این طیف از کمک‌ها مطابق آمارهای موجود، بیانگر جمع‌آوری مبلغی بالغ بر ۷ میلیارد دلار بین سال‌های ۱۹٤۸ تا ۱۹۸۸ (از محل کمک‌های یهودیان آمریکا) و ۱۲ میلیارد دلار از محل کمک‌های ارائه‌شده از سوی مؤسسات یهودی (که تعداد آنها به بیش از ۲۰۰ مورد می‌رسد) می‌باشد.[۲۲] گذشته از این و صرفنظر از فشارهای فزاینده‌ای که لابی‌های صهیونیستی به دولت آمریکا (جهت حمایت از اسرائیل) وارد می‌آورند؛ تل‌آویو همواره از حمایت‌های غیرمستقیم ایالات‌متحده برخوردار بوده است که از آن جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود:

۱. اجازه ورود به بازار اقتصاد آمریکا آن هم فارغ از ملاحظات گمرکی (قبل از تصویب قانون تجارت آزاد در سال ۱۹۸۵)؛

۲. لغو کامل قوانین مزبور پس از تصویب قرارداد تجارت آزاد؛

۳. ارائه تسهیلات در زمینه استفاده از وام‌های کلان بانکی و تقبل ضمانت بازپرداخت آنها از سوی آمریکا؛

٤. مستثنی‌سازی اسرائیل از قانون مربوط به صادرات تسلیحات آمریکایی؛

۵. خرید اسلحه‌های اسرائیل و استفاده از آنها در ارتش آمریکا؛

٦. کمک به صدور کالاهای اسرائیلی به کشورهای مختلف و به‌ویژه اروپایی؛[۲۳]

۷. کمک به تأسیس مالی صلح خاورمیانه؛

۸. پیشنهاد تأسیس بانک عمران چندملیتی برای خاورمیانه و افزایش کمک به اسرائیل.[۲٤]

روند تعمیق حمایت‌های اقتصادی و مالی آمریکا از اسرائیل روندی تصاعدی داشته و چنین امری در دوران ریاست‌جمهوری کلینتون به بهترین وجه دنبال شد به‌گونه‌ای که اسرائیلی‌ها از وی به‌عنوان فردی سخاوتمند که هر چه اسرائیل از او خواسته، به آنها داده است، یاد می‌کنند. روزنامه «یدیعوت احرونوت» در این‌باره چنین می‌نویسد:

«همانا نام کلینتون در تاریخ اسرائیل به‌عنوان اولین رئیس‌جمهور آمریکایی ثبت خواهد شد که فرزندی مطیع برای پدرش (اسرائیل) است. فرزندی که اصلاً نمی‌داند چگونه به پدرش «نه» بگوید.» در مجموع کل حمایت‌های مالی به‌عمل آمده آمریکا از اسرائیل از زمان تأسیس آن تا سال ۱۹۹٦ به ٤۲ میلیارد دلار (و تاکنون به ۸۰ میلیارد دلار) می‌رسد که حجم قابل توجهی از کمک مالی ایالات‌متحده به یک کشورخارجی را نشان می‌دهد.[۲۵]

كمک‌های آمريكا به اسرائيل از سال ١٩٤٩ تا سال ١٩٩٩ (به ميليون دلار)[٢٦]

سال	مجموع كمک	كمک‌های نظامی		كمک‌های اقتصادی	
		وام	بلاعوض	وام	بلاعوض
١٩٤٩	١٠٠	-	-	-	-
١٩٥٠	-	-	-	-	-
١٩٥١	٣٥/١	-	-	-	٠/١
١٩٥٢	٨٦/١	-	-	-	٦٣/٧
١٩٥٣	٧٤/٦	-	-	-	٧٤/٦
١٩٥٤	٧٦/٧	-	-	-	٥٣
١٩٥٥	٥٢/٧	-	-	٢٠	٢١/٥
١٩٥٦	٥٠/٨	-	-	١٠	١٤
١٩٥٧	٤٠/٩	-	-	١٠	١٦
١٩٥٨	٨٥/٤	-	-	١٥	٨/٩
١٩٥٩	٥٣/٣	٠/٤	-	١٠	٩/٣
١٩٦٠	٥٦/٢	٠/٥	-	١٥	٩/٨
١٩٦١	٧٧/٩	-	-	١٦	٨/٥
١٩٦٢	٩٣/٤	١٢/٢	-	٤٥	٠/٤
١٩٦٣	٨٧/٩	١٢/٣	-	٤٥	-
١٩٦٤	٣٧	-	-	٣٠	-
١٩٦٥	٦٥/٩	١٢/٩	-	١٠	-
١٩٦٦	١٢٦/٨	٩٠	-	٥٥	-
١٩٦٧	٢٢/٧	٧	-	-	-
١٩٦٨	١٠٦/٥	٢٥	-	-	-
١٩٦٩	١٦٠/٣	٨٥	-	-	-
١٩٧٠	٩٢/٦	٢٠	-	-	-
١٩٧١	٦٧٤/٣	٥٤٥	-	-	-
١٩٧٢	٤٨٠/٩	٣٠٠	-	-	٥٠
١٩٧٣	٤٩٤/٨	٣٠٧/٥	-	-	-
١٩٧٤	٢٦٤٦/٣	٩٨٧/٧	١٥٠٠	-	٥٠

سال	مجموع کمک	کمک‌های نظامی		کمک‌های اقتصادی	
		وام	بلاعوض	وام	بلاعوض
١٩٧٥	٨٤٣	٢٠٠	١٠٠	-	٢٣٤/٥
١٩٧٦	٢٣٦٢/٧	٧٥٠	٧٥٠	٢٢٥	٢٧٥
دوره انتقالی	٢٩٢/٥	١٠٠	١٠٠	٢٥	٥٠
١٩٧٧	١٧٨٧/٥	٥٠٠	٥٠٠	٢٤٥	٤٩٠
١٩٧٨	١٨٣٢/٦	٥٠٠	٥٠٠	٢٦٠	٥٢٥
١٩٧٩	٤٩١٣	٢٧٠٠	١٤٠٠	٢٦٠	٥٢٥
١٩٨٠	٢١٤٦	٥٠٠	٥٠٠	٢٤	٥٢٥
١٩٨١	٢٤١٣/٤	٩٠٠	٥٠٠	-	٧٤٣
١٩٨٢	٢٢٦٨	٨٧٠	٥٥٠	-	٨٠٦
١٩٨٣	٢٥٠٥/٦	٩٥٠	٧٥٠	-	٧٨٥
١٩٨٤	٢٦٣١/٦	٨٥٠	٨٥٠	-	٧٨٥
١٩٨٥	٢٣٧٦/٧	-	١٤٠٠	-	١٩٥٠
١٩٨٦	٢٦٦٣/٥	-	١٧٢٢	-	١٨٩٨/٣
١٩٨٧	٢٠٤٠/٢	-	١٨٠٠	-	١٧٠٠
١٩٨٨	٢٠٣٣/٤	-	١٨٠٠	-	١٢٠٠
١٩٨٩	٢٠٣٥/٦	-	١٨٠٠	-	١٢٠٠
١٩٩٠	٣٤١٤/٩	-	١٧٩٧/٢	-	١١٩٤٨
١٩٩١	٤٧١٧/٣	-	١٨٠٠	-	١٨٥٠
١٩٩٢	٣١٠٠	-	١٨٠٠	-	١٢٠٠
١٩٩٣	٣١٠٣/٤	-	١٨٠٠	-	١٢٠٠
١٩٩٤	٥٠٩٧/٣	-	١٨٠٠	-	١٢٠٠
١٩٩٥	٥١٠٣/٤	-	١٨٠٠	-	١٢٠٠
١٩٩٦	٥١٤٤	-	١٨٠٠	-	١٢٠٠
١٩٩٧	٥١٢٧/١	-	١٨٠٠	-	١٢٠٠
١٩٩٨	٣٠٨٠	-	١٨٠٠	-	١٢٠٠
١٩٩٩	٣٠٨٠	-	١٨٦٠	-	١٠٨٠
مجموع	٧٨٦٦٥/١	١١٢١٣/٥	٢٩٠١٤/٩	١٥١٦/٥	٢٢١٧٦/٤

ج تعاملات استراتژیک آمریکا و اسرائیل در حوزه سیاسی، حقوقی و بین‌المللی

در این حوزه، مرکز ثقل همکاری راهبردی واشنگتن و تل‌آویو معطوف به دو هدف مرکزی بوده است:

اول، حمایت از موجودیت سیاسی اسرائیل و تضمین حیات سیاسی آن

دوم، پیشبرد سیاست تخفیف فشار بر اسرائیل به‌ویژه در ارتباط با نقض حقوق‌بشر، تسلیحات کشتارجمعی و...

در واقع می‌توان اذعان نمود که نوع رفتار و کارکرد حقوقی بین‌المللی آمریکا در حمایت از اسرائیل به دو صورت اساسی است: یکی رد قطعنامه‌های شورای امنیت و موضوعاتی که به نوعی به محکومیت اسرائیل در زمینه نقض حقوق‌بشر، ضرورت خلع سلاح هسته‌ای و یا حتی بازرسی اتمی آن، ضرورت عقب‌نشینی از اراضی اشغالی و نیز به رسمیت شناختن دولت مستقل و خودمختار فلسطین مربوط گردیده است و دیگری حمایت سیاسی ـ دیپلماتیک از آن در مجامع بین‌المللی و با استفاده از اهرم فشار بر دیگر بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای و در نهایت استفاده از حق وتو. بررسی نوع مواضع و رویکردهای واشنگتن و تل‌آویو نسبت به موافقتنامه‌ها و منابع حقوق بین‌الملل بشردوستانه (به‌ویژه کنوانسیون‌های ژنو) حاکی از آن است که مشارکت این دو بازیگر در برخی از توافقنامه‌ها و عدم مشارکت آنها در برخی دیگر، نمایه‌ای از دیدگاه‌های استراتژیک مشترک آمریکا و اسرائیل در مباحث حقوق بین‌الملل است. از این منظر، دو کشور مورد

اشاره، مشارکت در مسائل انسان‌دوستانه و تعهد به محدودسازی سلاح‌های کشتارجمعی را تنها در قالب ارزیابی نتایج‌سازی سلاح‌های کشتارجمعی را تنها در قالب ارزیابی نتایج مثبت و منفی آن برای منافع ملی خاص خویش مورد توجه قرار می‌دهند. از همین روی دو کشور مزبور، تاکنون به پروتکل‌های الحاقی کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو نپیوسته‌اند و طبعاً صلاحیت کمیسیون بین‌المللی کشف حقیقت را (در مورد بررسی کشف حقیقت و چگونگی نقض مفاد کنوانسیون‌های ژنو) به رسمیت نمی‌شناسند.[۲۷] گذشته از این، چگونگی تصویب برخی از کنوانسیون‌ها از سوی آمریکا و اسرائیل (همچون کنوانسیون‌های حقوق بین‌الملل بشردوستانه) حاکی از آن است که تل‌آویو با تأکید بر مفهوم «امنیت» تعلل خود را در تصویب برخی از کنوانسیون‌های ناظر بر حقوق بین‌الملل بشردوستانه توجیه کرده و در ادامه از حق وتوی ایالات‌متحده در رد و کاهش فشارهای جهانی سود جسته است. در واقع متغیر امنیت ملی، در عین وابستگی تام و متقابل با مفهوم منافع ملی، عاملی است که واشنگتن و تل‌آویو در پرتو آن، در فرایند عرفی و جهانی شدن از برخی موازین کنوانسیون‌های حقوق بین‌الملل بشردوستانه، چالش‌گری نموده و روند تقویت عرفی‌گرایی، اصول حقوق بین‌الملل بشردوستانه را کند می‌نمایند.[۲۸] در ادامه، نوع رویکرد مشترک آمریکا و اسرائیل در تصویب برخی از موافقتنامه‌ها و رد برخی دیگر و نیز استفاده ایالات‌متحده ازحق وتو جهت تخفیف فشارهای بین‌المللی بر اسرائیل را مرور خواهیم کرد.

وتوهای صورت‌گرفته توسط آمریکا در سازمان‌ملل در طول سال‌های ۱۹۷۲ تا پایان جنگ سرد

۱۹۷۲: محکومیت اسرائیل برای کشتن هزاران نفر در سوریه و لبنان طی حملات هوایی

۱۹۷۳: تصویب حقوق فلسطینی‌ها و درخواست برای عقب‌نشینی اسرائیل از سرزمین‌های اشغالی

۱۹۷۶: محکوم کردن اسرائیل به سبب حمله به غیرنظامیان لبنانی

۱۹۷۶: درخواست برای خودمختاری فلسطینی‌ها

۱۹۷۶: تصویب حقوق فلسطینی‌ها

۱۹۷۸: محکومیت اسرائیل به سبب نقض حقوق‌بشر در سرزمین‌های اشغالی

۱۹۷۹: درخواست برای بازگشت همه ساکنانی که توسط اسرائیل اخراج شده‌اند

۱۹۷۹: درخواست برای جلوگیری از نقض حقوق‌بشر توسط اسرائیل

۱۹۷۹: درخواست برای ارائه گزارشی در مورد شرایط زندگی فلسطینی‌ها در کشورهای عربی اشغال‌شده

۱۹۷۹: درخواست برای کمک به مردم فلسطین

۱۹۸۰: درخواست از اسرائیل برای بازگرداندن اشخاص بی‌پناه و بی‌مکان

۱۹۸۰: محکوم کردن سیاست اسرائیل در مورد شرایط زندگی فلسطینی‌ها

۱۹۸۰: محکوم کردن نقض حقوق‌بشر توسط اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی

۱۹۸۰: تصویب حق خودمختاری فلسطینی‌ها

۱۹۸۱: محکوم کردن نحوه برخورد اسرائیلی‌ها با فلسطینی‌ها

۱۹۸۲: محکوم کردن حمله اسرائیل به لبنان ٦ قطعنامه «۱۹۸۳ـ۱۹۸۲»

۱۹۸۲: درخواست از اسرائیل برای عقب‌نشینی از بلندی‌های جولان که در سال ۱۹٦۷ اشغال شد

۱۹۸٤ و ۱۹۸۵: محکوم کردن اسرائیل به‌خاطر اشغال و حمله به جنوب لبنان

۱۹۸٦: محکوم کردن فعالیت‌های اسرائیل علیه شهروندان و غیرنظامیان لبنانی

۱۹۸۷: درخواست از اسرائیل به‌منظور پیروی از معاهدات ژنو در برخورد با فلسطینی‌ها

۱۹۸.۷: محکوم کردن فعالیت‌های اسرائیل در لبنان (۲ قطعنامه) و درخواست از اسرائیل برای عقب‌نشینی از لبنان [۲۹]

به‌منظور بالا بردن ضریب امنیت ملی و جلوگیری از تهدیدات یادشده در منطقه ایجاد نمایند، همان‌گونه که ماده ۱ این یادداشت تفاهم اشعار می‌دارد؛ همکاری استراتژیک ایالات‌متحده و اسرائیل علیه تهدیدات صورت‌گرفته از سوی اتحاد شوروی یا نیروهای شناخته‌شده منطقه که از خارج توسط شوروی هدایت می‌شوند، طرح و اهداف زیر تعریف گردید:

۱. توانایی دو طرف برای اقدام مشترک و به موقع به‌منظور جلوگیری از تهدید یادشده فوق

۲. تأمین کمک نظامی برای عملیات نیروهای یکدیگر و غلبه بر تهدید مزبور در منطقه مورد نظر

۳. تأکید بر بعد دفاعی همکاری استراتژیک دو طرف و این‌که متوجه هیچ دولت یا گروهی از دولت‌های منطقه نیست.

در ماده ۲ این یادداشت، بر زمینه‌هایی که همکاری استراتژیک آمریکا و اسرائیل برای جلوگیری از تهدید مزبور و به خطر افتادن منطقه انجام خواهد گردید، تأکید شده بود. این زمینه‌ها عبارت بودند از:

۱. همکاری نظامی آمریکا و اسرائیل با موافقت دو طرف در صورت لزوم

۲. تمرینات نظامی مشترک، شامل تمرینات هوایی و دریایی در دریای مدیترانه شرقی

۳. همکاری برای ایجاد و حفظ آمادگی جهت انجام فعالیت‌های مورد توافق دو طرف

٤. دیگر زمینه‌ها مطابق با اهداف اساسی و مورد نظر این موافقتنامه به توافق دو طرف

در ماده ۳ از یادداشت تفاهم استراتژیک آمریکا و اسرائیل، جزئیات فعالیت‌ها در زمینه‌های همکاری توسط دو طرف را دربر می‌گیرد که شامل طرح‌ها، تدارکات و تمرینات مختلف است.

د. اسناد تعاملات استراتژیک آمریکا و اسرائیل از آغاز تا پایان جنگ سرد

در دوره اول از تعاملات استراتژیک آمریکا و اسرائیل (از زمان تأسیس اسرائیل تا پایان جنگ سرد) اشاره به امضای دو یادداشت تفاهم استراتژیک میان تل‌آویو و واشنگتن ضروری می‌نماید. در واقع اگرچه دریچه مساعدت‌های استراتژیک آمریکا به اسرائیل در زمان حکومت ریگان گشوده

شد اما از حیث استناد تاریخی، می‌توان به مذاکرات تفاهم دوجانبه «واین برگر» و «آریل شارون» در ۳۰ نوامبر ۱۹۸۱ در واشنگتن و امضای توافقنامه «همکاری‌های استراتژیک» این دو کشور در ۲۹ نوامبر ۱۹۸۳ اشاره کرد. به موجب این دو رویداد، اسرائیل از کل موقعیت «پیرو» سیاست‌های آمریکا به جایگاه یک «شریک» برای ایالات‌متحده ارتقا یافت و طی دهه ۸۰ میلادی، سیر تحولات این‌گونه همکاری‌ها بسیار وسیع بود و تا سطح همکاری دو کشور در برنامه مهم «جنگ ستارگان» نیز رسید.(۳۰)

نخستین یادداشت تفاهم همکاری استراتژیک میان واشنگتن و تل‌آویو در ۳۰ نوامبر ۱۹۸۱ بود. این یادداشت تفاهم، تأیید مجددی بود بر پیوندهای مشترک میان آمریکا و اسرائیل که مبتنی بر روابط امنیتی دوجانبه میان دو ملت می‌باشد. در این یادداشت، دو طرف ضمن تصدیق ضرورت ارتقای همکاری‌های استراتژیک برای جلوگیری از تهدیدات اتحاد شوروی در منطقه و همکاری‌های توسعه‌یافته و سودمند دو طرف در زمینه امنیت متقابل، تصمیم گرفتند تا چارچوبی را برای تداوم مشورت و همکاری آگاهانه در زمینه‌های مورد توافق دو طرف و مطابق با هدف موافقتنامه و انجام دیدارهای دوره‌ای در اسرائیل و آمریکا پیگیری کنند.

۲. توجه گروه‌های کاری مشترک واشنگتن ـ تل‌آویو معطوف به موضوعات زیر خواهد بود:

الف. همکاری نظامی شامل، تمرینات مشترک اسرائیل و آمریکا در دریای مدیترانه شرقی

ب. همکاری مشترک جهت ایجاد آمادگی برای فعالیت‌های مشترک،

شامل دستیابی به تسهیلات و حفظ امکانات اساسی سازمان و ثبات قدم در مورد اهداف اساسی موافقتنامه

ج. همکاری در زمینه تحقیق و توسعه بر مبنای همکاری‌های گذشته در این منطقه

د. همکاری در زمینه مبادلات دفاعی ـ نظامی

ه . دیگر زمینه‌های موجود در حوزه و اهداف اصلی این موافقتنامه، نظیر مسائل مربوط به موضع‌گیری قبلی با موافقت شورای هماهنگی[۳۱]

یکی دیگر از اسناد همکاری‌های مشترک و راهبردی واشنگتن ـ تل‌آویو را می‌توان در موافقتنامه ۲۱ آوریل ۱۹۸۸ ملاحظه نمود. در مقدمه این موافقتنامه، ضمن تأیید مجدد دستاوردهای مشترک و مثبت همکاری‌های استراتژیک و نزدیک میان آمریکا و اسرائیل، منافع متقابل ایالات‌متحده و اسرائیل در موافقتنامه تجارت آزاد تصدیق شده است. مطابق مقدمه مزبور «توجه ایالات‌متحده به ارائه کمک‌های اقتصادی و امنیتی به اسرائیل از آن جهت است که اسرائیل در راستای اهداف ماده ۱۱۰۵ «اعلامیه حق دفاع ملی» مورخ ۱۹۸۷ به‌عنوان یک هم‌پیمان بزرگ آمریکا در خارج از پیمان ناتو شناخته می‌شود». مواد چهارگانه این موافقتنامه که با هدف ایجاد یک چارچوب جامع برای تداوم مشورت و همکاری جهت ارتقای روابط دوجانبه می‌باشد به شرح ذیل است:

ماده (۱)

ایالات‌متحده و اسرائیل، ارزش گفت‌وگو و موافقت به ادامه مشورت‌ها و

دیدارهای دوره‌ای میان رؤسای دولت‌ها، وزرای امورخارجه و دفـاع و دیگـر سطوح رسمی هر کابینه را تصدیق می‌نمایند. در این دیدارها (نشست‌هـا) در مورد موضوعات دوجانبه و بین‌المللی فوری و مهم مربوط به دو کشـور، بـه نحو مقتضی بحث خواهد شد.

ماده (۲)

الف. مدیرکل وزارت امورخارجه اسرائیل و مـدیر امـور سیاسـی وزارت امورخارجـه ایـالات‌متحـده بـه‌منظـور بحـث و مشـورت سیاسـی پیرامـون موضوعات بین‌المللی و منافع متقابل بـا هـدف افـزایش درک متقابـل و درک ارزش این موضوعات، به‌طور مرتب دیدار خواهند کرد.

ب. انجـام دیـدارهای مرتـب میـان مقامـات آژانـس بـین‌المللـی توسـعه ایالات‌متحده و وزارت امورخارجه اسرائیل در بخش همکاری‌های بین‌المللی به‌منظور هماهنگی و تسهیل برنامه‌های همکـاری و کمـک بـه کشـورهای در حال توسعه

ماده (۳)

ایالات‌متحده و اسرائیل اهمیت گروه‌های مشترک زیر را مورد تأیید قـرار می‌دهند:

۱. گروه سیاسی ـ نظامی مشترک (JPMG) که در آن دو دولـت در مـورد پیروی از ترتیبات موجود و کوشش‌های مشترک نظیر، تهیـه طـرح مشـترک، تمرینات مشترک و حمل‌ونقل و تدارکات نظامی گفت‌وگو و اقدامات اجرایی

به عمل می‌آورند. JPMG[۳۲] همچنین موضوعات رایج سیاسی ـ نظامی مرتبط با مسائل استراتژیک متقابل را مورد بحث قرار می‌دهد.

۲. گروه برنامه‌ریزی همکاری مشترک امنیتی (JSAP)، که در آن دو دولت درخواست‌های اسرائیل مبنی بر کمک امنیتی را با توجه به تهدید موجود و توانمندی بودجه‌ای ایالات‌متحده با در نظرداشتن سطوح کمک‌های امنیتی مورد توافق، مورد بررسی قرار می‌دهد. JSAP[۳۳] همچنین موضوعات مرتبط با همکاری‌های امنیتی مانند همکاری تکنولوژیکی و صنعتی و مسائل جاری میان اسرائیل و دیگر کشورها را در مورد اسرائیل به‌عنوان هم‌پیمان ایالات‌متحده، در خارج از ناتو (طبق ماده ۱۱۰۵ اعلامیه حق دفاع ملی مورخ ۱۹۸۷) و با هدف همکاری در تحقیق و توسعه، مورد بحث و بررسی قرار می دهد.

۳. گروه توسعه اقتصادی مشترک (JEDG) که توسعه اقتصادی اسرائیل را با هدف ایجاد تحرک در رشد اقتصادی و خودکفایی مورد بحث قرار می‌دهد. JEDG[۳٤] در مورد برنامه‌ریزی سیاست اقتصادی اسرائیل و کوشش‌هایی که به قصد تثبیت و اصلاح ساختار اقتصادی صورت می‌گیرد، تبادل‌نظر می‌کند و همچنین تقاضاهای اسرائیل برای دریافت کمک‌های اقتصادی ایالات‌متحده را بررسی می‌نماید.

ماده (٤)

این موافقتنامه هیچ‌یک از توافق‌ها و تعهدات موجود میان دو دولت را لغو نمی‌کند و هرگونه تبعیض و پیشداوری حقوق و تعهدات هر دولتی را

طبق منشور ملل متحد و حقوق بین‌الملل نفی می‌کند. دو طرف، خواستار همزیستی صلح‌آمیز با تمام کشورها هستند. این موافقتنامه پس از امضا به مرحله عمل خواهد رسید و به مدت ۵ سال معتبر خواهد بود. پس از آن می‌تواند برای یک دوره ۵ ساله دیگر تمدید شود مگر این‌که هر یک از دو طرف پیش از خاتمه دوره ۵ ساله رسماً خواستار فسخ موافقتنامه گردند. رئیس‌جمهور ایالات‌متحده و نخست‌وزیر اسرائیل، بیانیه مشترک همکاری‌های دفاع موشکی را که توسط نخست‌وزیر اسرائیل و ویلیام پری، وزیر دفاع ایالات‌متحده در ۲۸ آوریل امضا شد، مورد توجه قرار داده و ایالات‌متحده و اسرائیل تصدیق می‌کنند که برای مؤثرتر کردن دفاع نظامی اسرائیل، می‌بایست گام‌های ضروری با پشتیبانی ایالات‌متحده به‌منظور ایجاد تضمین برای برنامه‌های دفاع موشکی اسرائیل، برداشته شود.

دو رئیس دولت، رضایت خود را نیز به نتایج مثبت تداوم گفت‌وگوهای دوجانبه مربوط به انتقال تجهیزات و تکنولوژی به کشورهای جهان سوم، ابراز کردند ... و در نهایت رئیس‌جمهور ایالات‌متحده و نخست‌وزیر اسرائیل بر ضرورت لغو تحریم‌ها و رفع تبعیض کشورهای عرب علیه اسرائیل در همه سازمان‌های بین‌المللی و از جمله سازمان‌ملل متحد موافقت کردند.[۳۵]

بخش دوم: روابط استراتژیک آمریکا ـ اسرائیل از زمان فروپاشی اتحاد شوروی تا ۱۱ سپتامبر

به‌طورکلی دو دیدگاه در مورد نوع تعاملات راهبردی واشنگتن ـ تل‌آویو در مقطع مزبور قابل تشخیص است: دیدگاه نخست که از سوی تحلیل‌گرانی

همچون اسرائیل شاهاک مطرح گردید و مطابق آن، روابط استراتژیک این دو بازیگر در دوره پس از جنگ سرد و به‌ویژه از سال ۱۹۹۲ به بعد تا حد زیادی تغییر یافته و به‌ویژه قدرت مانور دیپلماتیک تل‌آویو بیشتر شده است. چنین تغییری آن هم به نفع اسرائیل (از نظر شاهاک) معلول چندین عامل زیر می‌باشد:

اول آن‌که اسرائیل توانست به سبب ایجاد خلأ قدرت پس از فروپاشی شوروی، دوباره اهمیت استراتژیک خود را برای غرب به‌دست آورد.

دوم آن‌که حکومت بوش (پدر) قبل و بعد از جنگ خلیج‌فارس، کمک‌های نظامی بسیاری به اسرائیل نمود.

و سوم این‌که دولت کلینتون نیز در مورد انتقال یهودیان روسیه به اسرائیل، تضمین‌های مالی کافی داد. به اعتقاد شاهاک، کاهش وابستگی مالی دولت اسرائیل به آمریکا موجب شد تا بتواند در سیاست خارجی مستقل‌تر عمل نماید.[۳۶]

برخی دیگر معتقدند که فروپاشی اتحاد شوروی باعث تغییر یا تعدیل در تعاملات استراتژیک محور واشنگتن ـ تل‌آویو گردیده و کارکرد مؤثر اسرائیل را تا حدودی کاهش داد. به اعتقاد این گروه:

۱. استحاله و فروپاشی بلوک شرق، اهمیت ژئوپلیتیک اسرائیل را به‌عنوان جزیره‌ای امن و پایگاهی قابل اعتماد در خاورمیانه در قبال گسترش نفوذ مستقیم و غیرمستقیم شوروی تقلیل داد.

۲. از بین رفتن پشتوانه تسلیحاتی، سیاسی و اقتصادی اتحاد شوروی، برای برخی از کشورهای عرب خط اول جبهه، زمینه تبلیغاتی اسرائیل را در

قبال تهدیدات مورد بحث، تا حدودی بی‌اثرساخت.

۳. پایان جنگ سرد و عدم امکان بهره‌جویی ازدیپلماسی بده‌بستان (Play off) کشورهایی همچون سوریه را مجبور ساخت تا همانند مصر، خواستار دستیابی به صلحی عادلانه به اهتمام آمریکا شوند.

٤. به‌دنبال عدم موفقیت تجاوز نظامی ۱۹۸۲ به لبنان و عدم حصول به صلحی تحمیلی با دولت لبنان، مقامات اسرائیل بدین نتیجه رسیدند که توسل به زور برای کسب صلح دیگر، کارکرد مؤثری نخواهد داشت بلکه تنها از طریق مذاکره و یا ملحوظ داشتن مصالح و منافع متقابل می‌توان به صلحی پایدار دست یافت و بدین ترتیب از قدرت چانه‌زنی اسرائیل کاست.[۳۷]

اگرچه در دوره پسا جنگ سرد و با فروپاشی اتحاد شوروی سابق، روند تعاملات استراتژیک و به‌ویژه نظامی واشنگتن ـ تل‌آویو دچار افت و خیزهایی گردید اما در عین حال، با توجه به افزایش چشمگیر بودجه‌های نظامی در منطقه خاورمیانه و به‌ویژه اسرائیل، بررسی دقیق هزینه‌ها و منافع حاصله از سرمایه‌گذاری‌های دولتی در بخش دفاعی و نیز خریداری تسلیحات پیشرفته از کشورهای صادرکننده اسلحه (از جمله آمریکا) دارای اهمیت سیاسی و اقتصادی بسیاری است. مطابق آمارهای سیپری (۱۹۹۳، SIPRI) در سال ۱۹۹۱ ارزش فروش تسلیحات ۱۰۰ شرکت بزرگ جهان بالغ بر ۱۷۸/۸ میلیارد دلار بود که از مجموع آن ٦۰/۹ درصد متعلق به آمریکا و ۱/۳ درصد متعلق به اسرائیل بود.[۳۸] مهم‌ترین متغیرهای مؤثر در تغییر هزینه‌های نظامی اسرائیل و سایر کشورهای منطقه را می‌توان در درجه نخست در حمله نظامی عراق به کویت ارزیابی کرد.

در عین حال تل‌آویو به ۳ دلیل عمده روند تقویت بنیادهای نظامی خود با آمریکا را تداوم بخشید:

۱. تهدیدات استراتژیک نسبت به قلمرو هر کشوری از سوی سایر کشورها

۲. تهدیدات غیراستراتژیک نسبت به منافع خارجی خود همچون ممانعت از فعالیت‌های اقتصادی و تجاری تل‌آویو با سایر کشورها، عرضه ارزان موادخام مانند نفت و گاز طبیعی و تحریم اسرائیل از دریافت آنها و ...

۳. تهدید غیراستراتژیک(و امروزه استراتژیک) ناشی از کمبود ذخایر آب منطقه و احتمال بروز جنگ بر سر این ذخایر.

به‌طور کلی در دوره پسا جنگ سرد، همکاری‌های استراتژیک واشنگتن ـ تل‌آویو را می‌توان در درجه نخست در قالب نظریه تشکیل یک «نظام امنیتی جدید» برای منطقه خلیج‌فارس و خاورمیانه طرح و تبیین کرد. چنین نظریه‌ای که در پی شکل‌گیری بحران کویت در سال ۱۹۹۱ـ۱۹۹۰ ظاهر شد نقطه اتصال منافع استراتژیک آمریکا و اسرائیل محسوب می‌شود. دولت ایالات‌متحده در پی تغییرات محیط استراتژیک در دوره پس از جنگ سرد و در چارچوب ایجاد «نظم نوین جهانی» تلاش نمود تا الگوهای فرعی و منطقه‌ای دکترین مزبور را در قسمت‌های مختلف جهان (به‌ویژه در منطقه خاورمیانه) همانند ساختمان و بنای داخلی این نظم نوین ایجاد نماید.[۳۹] این سیستم فراگیر منطقه‌ای به نام «نظم جدید خاورمیانه» معروف شد که در آن، اسرائیل به نیابت از آمریکا، هدایت این نظام منطقه‌ای را برعهده داشته و بدین ترتیب، ضمن حفظ و تحکیم نظم نوین جهانی، زمینه استقرار هژمونی

ایالات‌متحده در مناطق استراتژیک، ژئواستراتژیک، ژئوپولیتیک و ژئواکونومیک جهان و خصوصاً کشورهای عربی را فراهم می‌سازد. دولت آمریکا به هنگام طرح این نظریه، عامل بروز ناامنی در منطقه را روشن نساخت اما در عین حال با تشویق مصر و سوریه برای پیوستن به یک نظام امنیتی با شرکت همه کشورهای عضو شورای همکاری خلیج‌فارس بیشتر معطوف به نیازهای استراتژیک تل‌آویو و مربوط به روابط اعراب و اسرائیل بود. در واقع واشنگتن با ایجاد ارتباط میان این نظریه و حل اختلافات اعراب و اسرائیل (در یک طرح کلی برای خاورمیانه) این حقیقت را آشکارا نشان داده است. به عبارت دیگر، آمریکا با پیشنهاد این‌که مصر و سوریه نیروهای خود را با هزینه عربستان سعودی و امارات متحده عربی در منطقه نگه دارد و با اشاره به این‌که مصر و سوریه در منافع حاصله از فروش نفت منطقه می‌توانند سهیم شوند؛ بر آن بود تا مصر و سوریه را تطمیع نموده و آنها را به همکاری جهت یافتن راه‌حلی برای اختلافات اعراب و اسرائیل مجاب سازد، چراکه در غیر این صورت، آمریکا بر این اعتقاد بود که مصر، سوریه و سایر اعضای شورای همکاری خلیج‌فارس توانایی جلوگیری از بروز خطر دیگری علیه موجودیت کویت را نداشتند. بر این اساس دولت واشنگتن گذشته از استقرار نیروی نظامی در خاک عربستان، یک قرارداد دفاعی با کویت (در ژوئیه ۱۹۹۱) و قرارداد مشابهی با بحرین منعقد ساخت.[۴۰]

در واقع طرح این سیستم منطقه‌ای متأثر از دو واقعیت زیر بود:

۱. اجتناب از دخالت مستقیم خارجی در بحران‌های آتی و توجه به این اصل که نظم نوین جهانی باید بر پایه‌ای فراتر از قدرت نظامی آمریکا استوار شود.

۲. اتخاذ سیستم‌های امنیت منطقه‌ای به‌عنوان زوایای نظام امنیت جهانی، نه تنها هزینه‌های گزاف مالی ناشی از دخالت مستقیم را به‌دنبال بلکه از مقبولیت و بازتاب بهتری نیز در صحنه سیاست داخلی کشورها برخوردار می‌باشد. همان‌گونه که اشاره شد، نقطه آغازین این طرح به فروپاشی اتحاد شوروی و بروز جنگ دوم خلیج‌فارس برمی‌گردد و اولین گام جهت اجرای آن در کنفرانس مادرید (۱۹۹۱) برداشته شد. نوع روابط استراتژیک آمریکا و اسرائیل در این دوره چارچوب نظام‌های فرعی این سیستم منطقه‌ای قابل طرح و تبیین است.

۱. نظام اقتصادی خاورمیانه و نوع تعاملات واشنگتن ـ تل‌آویو

اساس این نظام بر پایه ایجاد تحولات و تغییراتی در سیاست‌ها و زیرساخت‌های اقتصادی کشورهای عربی بوده تا ضمن جایگزینی اقتصاد آزاد به جای اقتصاد متمرکز دولتی، گسترش فعالیت بخش خصوصی را نیز به‌دنبال داشته باشد و بدین طریق، زمینه لازم جهت نفوذ و ادغام اقتصاد اسرائیل در اقتصاد منطقه و همچنین گشودن دروازه‌های اقتصادی این کشورها بر روی کالاهای غربی آمریکایی و به‌ویژه محصولات تولیدی اسرائیل فراهم گردد.[۴۱]

۲. نظام سیاسی خاورمیانه استراتژی متحدسازی برای اسرائیل

هدف از آن اجرای اصلاحات و تحولات بنیادین در ساختارهای سیاسی کشورهای منطقه با بهره‌گیری از روش‌های دموکراتیک، تعدد احزاب و حتی ادغام آنها در نظام جهانی می‌باشد، تا در صورت تهدید این ساختارها، زمینه دخالت در امور داخلی آنها فراهم شود.[۴۲] می‌توان اذعان داشت که در کانون

این سیاست، تعدیل و در صورت امکان تغییر دیدگاه‌ها و ساختارهای برخی از بازیگران چالش‌گر منطقه‌ای همچون عراق، ایران و سوریه قرار داشته است. در واقع چنین روندی معطوف به تعمیق روابط و مناسبات استراتژی اسرائیل در منطقه، کاهش ضریب چالش‌گری و مخاطره بازیگران اصطلاحاً یاغی و ایجاد نوعی انفعال یا رکود فراگیر در مواضع سیاست خارجی آنها از طریق اهرم‌های فشار سیاسی، اقتصادی و حتی نظامی ـ امنیتی می‌باشد. بر این اساس ایجاد متحدین جدید برای اسرائیل یکی از مباحث اساسی در این بعد از سیستم جدید خاورمیانه است.

۳. نظام امنیتی خاورمیانه در سیستم جدید پس از جنگ سرد و ملاحظات استراتژیک واشنگتن ـ تل‌آویو

این نظام اساساً با هدف خلع سلاح اعراب و برخی از بازیگران چالش‌گر و کنترل و تسلط بر توانایی‌های نظامی آنها و به‌ویژه تضمین امنیت اسرائیل می‌باشد که به‌شدت از سوی ایالات‌متحده تعقیب می‌شد. محورهای اصلی آن، از یک سو متشکل است از اسرائیل، ترکیه و کشورهای عربی و از سوی دیگر آمریکا و برخی دیگر از دولت‌های اروپایی به‌عنوان ضامن تدابیر امنیتی مورد نظر (به‌ویژه برای تل‌آویو). مهم‌ترین عناصر سیستم امنیتی مطرح در «نظام جدید خاورمیانه» (در دوره پس از جنگ سرد) عبارت بودند از:

۱. ایفای نقش اصلی توسط آمریکا به‌عنوان طراح و ضامن اصلی آن؛

۲. جلوگیری از شکل‌گیری قدرت‌های بازدارنده عربی و غیرعربی در منطقه؛

۳. افزایش حضور نظامی آمریکا در منطقه؛

٤. حفظ و تضمین برتری و تفوق نظامی اسرائیل؛

٥. اعمال تحریم و محدودیت نسبت به کشورها و جریان‌های مخالف روند صلح خاورمیانه.[٤٣]

با نگاهی به سازوکارهای نظامی خاورمیانه در دوره پس از جنگ سرد، می‌توان دریافت که یکی از ملاحظات استراتژیک دولت آمریکا و اسرائیل در این مقطع، خلع سلاح تدریجی اعراب تحت نظارت سازمان‌ملل، تضمین برتری نظامی اسرائیل و همچنین تأمین منافع راهبردی واشنگتن و نیز پاریس در منطقه بوده است که جنگ دوم خلیج‌فارس فرصت مناسبی را برای عملیاتی سازی آن فراهم آورد. در واقع مباحثی همچون کنترل جریان انتقال و فروش سلاح‌های کلاسیک به کشورهای عربی و منطقه، تأسیس آژانس منطقه برای خرید و فروش تسلیحات و اعطای حق بازرسی به آن، التزام کشورهای واردکننده مبنی بر اعلام قبلی در خصوص خریدهای تسلیحاتی، ممانعت از خریداری تسلیحات پیشرفته با اهداف تهاجمی توسط کشورهای منطقه، محدودسازی صنایع نظامی و راهبردی کشورهای منطقه، کسب اطلاع از حمایت نظامی احتمالی، آگاهی از میزان قدرت نیروهای مسلح کشورهای منطقه، جمع‌آوری اطلاعاتی در مورد تمرینات و مانورهای نظامی، نظارت و بازرسی در مورد تحرکات و فعالیت‌های نظامی مشکوک، اعمال فشار به کشورهای عربی از سوی آمریکا برای امضای معاهدات فوق‌الذکر و بهره‌گیری از ابزارهای سیاسی به‌عنوان جزئی از دیپلماسی پیشگیرانه، همگی با هدف کاهش ضریب چالش‌گری و حتی چانه‌زنی نظامی بازیگران منطقه‌ای و رانش آنها به سوی مواضعی همگرا با ایالات‌متحده و اسرائیل در سطوح

منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای است. گذشته از این، در طرح «نظام جدید خاورمیانه»، منع انتشار تسلیحات میکروبی، شیمیایی و هسته‌ای یکی دیگر از نقاط اتصال تعاملات استراتژیک واشنگتن ـ تل‌آویو به‌شمار می‌رود. در واقع به‌دلیل دستیابی برخی از کشورهای منطقه به موشک‌های بالستیک و دوربرد و تسلیحات شیمیایی ـ استراتژیک، مقوله مزبور از اهمیت مضاعفی در میان آمریکا و اسرائیل برخوردار گردیده است. مهم‌ترین اقدامات آمریکا در جهت تضمین امنیت تمام‌عیار اسرائیل و کاهش ضریب آسیب‌پذیری آن توسط تسلیحات میکروبی، شیمیایی و دیگر سلاح‌های مشابه را می‌توان در موارد ذیل عنوان نمود:

۱. تصویب معاهده منع گسترش تسلیحات هسته‌ای از سوی کشورهای منطقه؛

۲. تصویب معاهده منع گسترش سلاح‌های شیمیایی از سوی کشورهای منطقه؛

۳. جلوگیری ازخرید موشک‌های جدید با برد زیاد و همچنین تجهیزات دفاع هوایی؛

٤. ایجاد گروه‌های هماهنگی منطقه‌ای جهت نظارت بر رعایت موارد فوق.

بر این اساس تمدید دائم معاهده منع انتشار سلاح‌های اتمی در آوریل ۱۹۹۵ تأکیدی بر این نکته بود که هدف نظام امنیتی جدید تنها رفع عوامل و زمینه‌های تهدیدکننده صلح و امنیت در منطقه نبوده، بلکه هدف اساسی آن خلع سلاح منطقه‌ای است چراکه همزمان با اعمال فشار آمریکا بر کشورهای

مزبور برای امضای معاهده فوق، دولت اسرائیل بدون این‌که از سوی ایالات‌متحده، روسیه و کشورهای اروپایی تحت فشار قرار گیرد، صراحتاً از امضای آن خودداری کرده و همچنان برنامه‌های تسلیحاتی و پروژه‌های هسته‌ای خویش را که از دهه ۵۰ میلادی آغاز شده، ادامه می‌دهد.[٤٤]

مبارزه با تروریسم، کنترل نظام منطقه‌ای و تحرکات موجود در آن نیز، از جمله زمینه‌های مشترک در همکاری‌های راهبردی آمریکا و اسرائیل در دوره پس از جنگ سرد بوده است. در عین حال کمک ایالات‌متحده برای الحاق اسرائیل به سازمان‌های فرامنطقه‌ای نظامی، امضای موافقتنامه تجارت آزاد با اسرائیل و استفاده از حق وتو جهت کاهش فشارها بر تل‌آویو از جمله مساعدت‌های راهبردی واشنگتن به این کشور بوده است. سخنگوی وزارت خارجه اسرائیل در سال ۱۹۹٤ (۷۳/۸/۲٦) اظهار داشت که تل‌آویو «عضو ناظر» در شورای پارلمانی پیمان ناتو گردیده است. در واقع، اسرائیل تنها دولت غیراروپایی و غیرعضو در پیمان ناتو بود که وارد این شورای ۱۸۸ نفره می‌شد و اعضای آن‌را پارلمان‌های کشورهای عضو در این پیمان تعیین می‌کردند.[٤٥] گذشته از این، جسی هلمز (سناتور جمهوری‌خواه و رئیس کمیته امورخارجی کنگره آمریکا) در سال ۱۹۹٤ (۷۳/۸/۲۳) خاطرنشان ساخت که ایالات‌متحده، کمک سالیانه ۳ میلیارد دلاری به اسرائیل را ادامه می‌دهد. وی ضمن قائل شدن تفاوت بین کمک‌های خارجی و کمک به اسرائیل، بر این باور بود که تل‌آویو منافع راهبردی آمریکا را در منطقه تأمین نموده و بایستی چنین امری با کمک مالی جبران گردد؛ چراکه اگر اسرائیل موجودیت نداشت، موقعیت ایالات‌متحده در خاورمیانه تأسف‌بار می‌بود.[٤٦]

درعین حال دولت واشنگتن سه بار از حق وتوی خویش در راستای ملاحظات استراتژیک مشترک ایالات‌متحده اسرائیل استفاده نمود:

۱۹۹۰: اعزام سه ناظر از سوی شورای امنیت به سرزمین‌های اشغالی

۱۹۹۵: تأیید این مطلب که منطقه شرق بیت‌المقدس که ضمیمه خاک اسرائیل شد، جزو سرزمین‌های اشغالی است.

۲۰۰۱: ایجاد دادگاه جنایی بین‌المللی[۴۷]

مهم‌ترین سند همکاری استراتژیک ایالات‌متحده و اسرائیل را می‌توان در بیانیه همکاری راهبردی واشنگتن ـ تل‌آویو در ۳۰ آوریل ۱۹۹۶ ملاحظه نمود، که در زیر بدان می پردازیم:

رئیس‌جمهور کلینتون و نخست‌وزیر پرز، دو روز مذاکرات جدی پیرامون سطح وسیعی از موضوعات مربوط به رابطه ایالات‌متحده و اسرائیل را به پایان رساندند. این مذاکرات، انعکاسی است از پیوندهای عمیق و مشترک و دوستی دیرینه‌ای که رابطه ایالات‌متحده و اسرائیل را مشخص می‌کند و میراث ارزش‌ها، منافع مشترک و احترام متقابل به دموکراسی است که این نزدیکی و پایداری روابط دو کشور را موجب شده است.

رئیس‌جمهور ایالات‌متحده و نخست‌وزیر اسرائیل سطح روابط ایالات‌متحده و اسرائیل را در همه ابعاد مورد بازنگری قرار دادند. آنها موافقت کردند که همکاری‌ها و زمینه‌های امنیتی، اقتصادی و دیپلماتیک از طریق مؤسساتی که به‌طور قوی و مؤثر در جهت منافع دو کشور انجام وظیفه می‌کنند، صورت گیرد. در همان زمان، آنها توافق کردند که در صورت ادامه تهدیدها نسبت به صلح منطقه‌ای و به‌خصوص خطرات ناشی از تکثیر

تسلیحات کشتارجمعی و تکنولوژی‌های پیشرفته نظامی، همکاری‌های استراتژیک ایالات‌متحده و اسرائیل افزایش یابد. در آخر، رئیس‌جمهور ایالات‌متحده و نخست‌وزیر اسرائیل توافق کردند که یک کمیسیون مرکزی که توسط وزرای امورخارجه ایالات‌متحده و اسرائیل اداره می‌شود به‌منظور تفسیر مفاهیم مربوط به همکاری‌های رسمی در جای خود، تأسیس شود، دو گروه کاری نیز به کمیسیون مرکزی گزارش خواهند کرد. گروه اول، در ارتباط با امور دفاعی و امنیتی بوده و به اختیارات موجود در قراردادهای رسمی امنیتی و نحوه برخورد با تهدیدات مشترک آینده، رسیدگی می‌نماید. همچنین راه‌های به حداکثر رساندن کمک‌های مؤثر ایالات‌متحده به اسرائیل را شناسایی می‌کند. گروه دوم، در ارتباط با دیگر امور سیاسی مربوط به همکاری استراتژیک ایالات‌متحده و اسرائیل می‌باشد.

دو رئیس دولت، ادامه همکاری استراتژیک میان دو کشور را براساس دو اصل کلیدی تأیید می‌کنند:

۱. تعهد غیرقابل تغییر ایالات‌متحده نسبت به امنیت اسرائیل و تصمیم آن کشور برای به حداقل رساندن هزینه‌ها و مخاطراتی که اسرائیل با آن مواجه است و دنبال کردن فرایند صلح.

۲. تعهد متقابل و تصمیم اسرائیل و ایالات‌متحده جهت حرکت به سوی استقرار صلح فراگیر. در احترام به امنیت اسرائیل، رئیس‌جمهور ایالات‌متحده، تعهد ویژه ایالات‌متحده به حفظ برتری کیفی اسرائیل و حفظ و تقویت توانمندی اسرائیل در بازدارندگی و دفاع ازخود علیه هر دشمن یا مجموعه‌ای از دشمنان را، مورد تأیید مجدد قرار می‌دهد. رئیس‌جمهور ایالات‌متحده و

نخست‌وزیر اسرائیل بسیار مفتخر به امضای قرارداد همکاری دو کشور علیه تروریسم هستند. این موافقتنامه، اقدامات عملی که دو کشور را برای به‌کارگیری کارشناسانه منابع و توانمندی‌ها در مبارزه علیه تروریسم قادر می‌سازد، تنظیم می‌نماید و یک گروه مشترک ضدتروریسم نیز برای اطلاع‌رسانی و نظارت بر اجرای موافقتنامه ایجاد شده است.

همچنین دو کشور به تلاش برای هماهنگی فعالیت‌هایشان با کوشش‌های بین‌المللی علیه اقدامات تروریستی در شرم‌الشیخ به تاریخ ۱۳ مارس ۱۹۹۶ تأکید کردند.

رئیس‌جمهور ایالات‌متحده و نخست‌وزیر اسرائیل، بیانیه مشترک همکاری در زمینه دفاع موشکی که در ۲۵ آوریل به‌وسیله نخست‌وزیر اسرائیل و ویلیام پری، وزیر دفاع آمریکا امضا شد را مورد توجه قرار دادند. ایالات‌متحده و اسرائیل تصدیق می‌کنند که برای مؤثرتر کردن دفاع نظامی اسرائیل می‌بایست گام‌های ضروری با پشتیبانی قوی ایالات‌متحده به‌منظور ایجاد تضمینی برای برنامه‌های دفاع موشکی اسرائیل برداشته شود. دو رهبر، رضایت خود را نیز به نتایج مثبت گفت‌وگوهای دوجانبه مربوط به انتقال تجهیزات و تکنولوژی به کشورهای جهان سوم ابراز کردند.

در احترام به تصمیم برای دستیابی به یک صلح فراگیر، دو رهبر بر اهمیت اجرای توافق‌های به‌عمل آمده و نیاز به گسترش قلمرو فعالیت‌های صلح‌سازی میان اعراب و اسرائیل با هدف دستیابی به روابط عادی و صلح‌آمیز میان اسرائیل و همه همسایگان عرب آن موافقت کردند. آنان از تصمیم شورای ملی فلسطین برای لغو آن شروط از میثاق ملی فلسطین که

حق موجودیت اسرائیل را انکار می‌کرد و در تناقض با نامه‌های مبادله‌شده میان نخست‌وزیر اسحاق رابین و رئیس (فلسطین) عرفات در سپتامبر ۱۹۹۳ بود، استقبال کردند. این اقدام، نشانه‌ای مهم از تعهد و احترام فلسطینی‌ها به شرایط قرارداد صلح اسلو در سال ۱۹۹۳ است.

همچنین رئیس‌جمهور ایالات‌متحده و نخست‌وزیر اسرائیل رضایت خود را از روند رو به بهبود تفاهم به‌دست آمده در جنوب لبنان در هفته گذشته به‌عنوان یکی از نتایج مذاکرات کریستوفر، وزیر دفاع آمریکا و مذاکره وی با حکومت‌های اسرائیل و لبنان و مشورت با سوریه، ابراز نمودند. آنها اهمیت تلاش بی‌درنگ کمیته اطلاع‌رسانی و گروه مشورتی حاصل از این تفاهم را مورد توجه قرار دادند.

در نهایت، رهبران دو کشور، به ضرورت لغو تحریم و رفع تبعیض کشورهای عرب علیه اسرائیل در همه سازمان‌های بین‌المللی و از جمله سازمان ملل متحد موافقت کردند.(۴۸)

بخش سوم: روابط استراتژیک آمریکا ـ اسرائیل در دوره پس از ۱۱ سپتامبر

به اعتقاد برخی از تحلیل‌گران، موقعیت اسرائیل در دوره پس از ۱۱ سپتامبر، تا حدود بسیاری به نوع کارکرد ایالات‌متحده در واحدهای چالش‌گر، همچون افغانستان، عراق و برخی از کشورهای دیگر بستگی داشته و خواهد داشت.(۴۹)

بر این اساس، گروهی بر این باورند که سرنگونی رژیم صدام، تنها هدف نبوده، بلکه دریچه‌ایست در جهت ایجاد یک فرصت تاریخی برای تغییر نقشه

جغرافیایی خاورمیانه و خاور نزدیک در سطحی که با سقوط امپراتوری عثمانی قابل مقایسه باشد.[۵۰] اگرچه این دیدگاه بسیار اغراق‌آمیز می‌نماید، ولیکن می‌توان به تحولات گام به گام، آن هم در حوزه تغییر ساختار سیاسی منطقه به مثابه یکی از اولویت‌های استراتژیک واشنگتن ـ تل‌آویو اشاره نمود. چنین طرحی باید در پی تحقق دست‌کم چهار هدف استراتژیک زیر برای محور مزبور (آمریکا ـ اسرائیل) باشد:

۱. اعمال کنترل بر جریان نفت و تشدید فشار بر رقبای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای واشنگتن ـ تل‌آویو؛

۲. حفظ برتری نظامی اسرائیل در منطقه؛

سرنگون‌سازی رژیم‌های مخالف یا چالش‌گر و به تبع آن پیشبرد روند صلح خاورمیانه

۳. عقیم و منسوخ‌سازی تمام فعالیت‌های تروریستی و تهدیدات مرتبط با آن، همچون توانایی اتمی برخی از کشورها.

از دیدگاه تل‌آویو، حمله آمریکا به عراق یک گام دیگر و در عین حال اساسی‌تر برای تحقق خاورمیانه جدید است؛ خاورمیانه‌ای که در آن یک منطقه‌گرایی اقتصادی در مدار اسرائیل شکل خواهد گرفت و به‌تدریج، کشور اسرائیل توسط سایر دولت‌های خاورمیانه به رسمیت شناخته خواهد شد. از این چشم‌انداز، منطقه‌گرایی اقتصادی می‌تواند رفتار عقلایی را در خاورمیانه تقویت نموده و با کاهش عدم قطعیت در روابط میان کشورها، زمینه توسعه اقتصادی و در نتیجه سیاسی را فراهم سازد. نتیجه طبیعی چنین امری در محاسبات استراتژیک ایالات‌متحده و اسرائیل، افول تروریسم و بنیادگرایی

اسلامی است.[۵۱] در واقع یکی از محورهای همکاری استراتژیک آمریکا و اسرائیل در دوره پس از جنگ سرد را می‌توان در سازوکارهای مقابله با تروریسم بین‌الملل جست‌وجو کرد.

چنین مفهومی در نظام امنیتی آمریکا و اسرائیل، آن دسته از دولت‌ها و گروه‌هایی را دربر می‌گیرد که با روند صلح خاورمیانه و عادی‌سازی مناسبات با اسرائیل موافق نبوده و از آن جا که بروز واکنش‌های قهرآمیز و خشونت‌بار علیه تل‌آویو یا کشورهای موافق صلح منطقه نیز پیش‌بینی می‌شد؛[۵۲] تلاش گردید تا با اجرای تدابیر زیر، این بعد از فرایند مذاکرات صلح خاورمیانه حل و فصل گردد:

۱. جلب موافقت کشورهای منطقه در اعمال محدودیت علیه گروه‌های موسوم به تروریستی؛

۲. توقیف فعالیت‌های تروریستی و قطع حمایت از آنها؛

۳. فراهم‌سازی زمینه‌های انعقاد پیمان منطقه‌ای در خصوص منع فعالیت‌های تروریستی.

در این رابطه در کنفرانس «مبارزه با اقدامات تروریستی» که در سال ۱۹۹۶ در «شرم‌الشیخ» سینا با شرکت بیش از ۲۹ دولت، تحت نظارت آمریکا و با حضور دبیرکل سازمان‌ملل و نمایندگان اتحادیه اروپایی تشکیل شد، ضمن ابراز همبستگی نسبت به نگرانی امنیتی اسرائیل، بر تعقیب عناصر و گروه‌های مخالف روند صلح خاورمیانه تأکید شد.[۵۳] در دوره پس از ۱۱ سپتامبر، تلاش استراتژیک ایالات‌متحده و اسرائیل برای تحقق و تشکیل خاورمیانه جدید، منجر به تقویت پارادایم امنیتی برآمده از خاورمیانه جدید در قبال پارادایم‌های دیگر

امنیتی نظیر پارادایم مدیترانه (با حمایت اروپا)، پارادایم نظم منطقه‌ای عربی (با حمایت مصر و برخی کشورهای عربی) و بالاخره پارادایم جهان اسلام (با حمایت ایران) خواهد شد.[٥٤] چنین امری می‌تواند مانع از بین‌المللی شدن مناقشه اعراب ـ اسرائیل گردیده و بدین ترتیب با ایجاد تحولات ساختاری در نظام بین‌الملل و تشدید روند یک‌جانبه‌گرایی، بحث استراتژیک منازعه اعراب ـ اسرائیل به نفع اسرائیل تمام خواهد شد.

مهم‌ترین منافع راهبردی و نقطه اتصال رویکرد نظامی آمریکا در عراق را می‌توان در موارد ذیل عنوان نمود:

۱. تقویت زمینه‌های حضور موثر و سراسری ایالات‌متحده در خلیج‌فارس و یک‌جانبه‌گرایی گسترش یابنده آن، قدرت مانور و ظرفیت چانه‌زنی اسرائیل در حل معادلات سیاسی، اقتصادی و نظامی ـ امنیتی منطقه افزایش داده و فضا را برای ایفای نقشی مؤثر و برتر از سوی اسرائیل مساعد می‌سازد.

۲. تعارض و بعضاً واگرایی یا شکاف تدریجی دو دیدگاه آتلانتیک‌محور و اروپامحور (یا فرانسه ـ آلمان) در مباحث خاورمیانه، موجب کاهش حضور مؤثر اتحادیه اروپایی و کشورهای حامی اعراب (از دیدگاه اسرائیل) در منطقه می‌شود و با توجه به مخالفت تل‌آویو با مداخله اتحادیه اروپایی در مناقشه اعراب و اسرائیل، این امر به نفع اسرائیل است.

۳. افول نقش و جایگاه سازمان‌ملل در پرتو مداخله‌گرایی یک‌جانبه واشنگتن و لندن در عراق، منجر به کاهش گرایش اعراب به سازمان‌ملل (و اعمال فشار از مجرای این سازمان بر اسرائیل) گردیده و ابعاد بین‌المللی قضیه فلسطین را تضعیف خواهد نمود.

٤. پیروزی سریع آمریکا و تقویت مجدد موقعیت محافظه‌کاران جدید به‌عنوان اصلی‌ترین حامی اسرائیل (در داخل آمریکا)، منجر به تقویت سیاست تغییر رژیم‌های ناهمگون یا متعارض در دکترین بوش خواهد شد؛ چنین سیاستی به بهترین نحو، ملاحظات استراتژیک تل‌آویو در زمینه تغییر ساختارهای سیاسی چالش‌گر را تأمین خواهد نمود.

٥. سیاست دولت آمریکا در زمینه مبارزه با تروریسم و تسلحیات کشتارجمعی در خاورمیانه، می‌تواند انحصار تل‌آویو بر تسلیحات اتمی را تداوم بخشیده و در عین افزایش شکاف نظامی و حفظ برتری اسرائیل بر سایر کشورهای خاورمیانه، توانایی‌های بالقوه و بالفعل بازیگران دیگر را عقیم یا منسوخ سازد.

٦. اوج‌گیری ناسیونالیسم کردی و افول پان‌عربیسم به‌عنوان ایدئولوژی مسلط هر دو در اعمال فشار بر مخالفان تل‌آویو و تقویت موقعیت اسرائیل موثر می‌باشد.[۵۵]

گذشت از پیامدهای مثبت راهبرد نظامی ایالات‌متحده در دوره پس از ۱۱ سپتامبر برای اسرائیل، می‌توان به دریافت کمک ۲۰۰ میلیون دلاری تل‌آویو از آمریکا اشاره نمود که به‌منظور آمادگی بیشتر در حمله نظامی احتمالی عراق به اسرائیل (در آن مقطع) و همچنین مدیریت و مهار انتفاضه به اسرائیل واگذار شده بود.[۵٦] گذشته از آن رئیس‌جمهور آمریکا مبلغ ۱٤ میلیارد دلار کمک مالی به تل‌آویو را مورد تأیید قرار داده بود، که ٤ میلیارد دلار آن جهت کمک برای امور نظامی اسرائیل تخصیص خواهد یافت و ۱۰ میلیارد دلار دیگر نیز احتمالا با تغییرات اندکی، مورد تصویب قرار خواهد گرفت.[۵۷]

پی‌نوشت‌ها

۱. عبدالفتاح محمدماضی، دین و سیاست در اسرائیل، ترجمه، اصغر افتخاری، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، جلد دوم، سال ۱۳۷۹، صص ۸۰-۷۹

۲. همان

۳. اوری بار، ژوزف، به سوی یک تحول پارادایمیک در نظریه امنیت ملی اسرائیل، ترجمه مسعود آریایی‌نیا، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، جلد نهم، سال ۱۳۸۰، صص ۷۲-۷۳

٤. یایر آهارونی، امنیت و رفاه؛ درآمدی بر شکل‌گیری صنعت دفاعی اسرائیل، ترجمه اصغر افتخاری، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، جلد دهم ۱۳۸۱، ص ۵۰، این مقاله ترجمه و تلخیصی است از:

Yair Aharoni, the Israel Economy: Dreams and Realities, New York: Routledge, 1991, pp.245-274

۵. اوری بار، ژوزف، به‌سوی یک تحول پارادایمیک...، منبع پیشین، صص ۷۳ ـ ۷۲

٦. آهارونی، منبع پیشین، صص ۵۲-۵۳

۷. همان

۸ همان

۹. محمداسماعیل امینی، بررسی جایگاه اسرائیل در استراتژی خاورمیانه‌ای ایالات‌متحده، نشریه ایران ویج، ۳ و ۷۸/۱۲/٤

۱۰. همان منبع به نقل از:

ملاسو تومو، نقش خلیج‌فارس در اهمیت استراتژیک اقیانوس هند، دومین همایش بین‌المللی خلیج‌فارس ۱۳٦۸، (تهران: مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۲) صص ۲۷-۱۵

۱۱. محمداسماعیل امینی، همان، به نقل از:

ر.ک. کودپیز شروود، نیروهای واکنش سریع آمریکا، ترجمه همایون الهی (تهران: نشر قومس، ۱۳٦۹)

۱۲. آهارونی، منبع پیشین

۱۳. همان، صص ۵۲-۵۱

۱٤. عبدالفتاح محمدماضی، دین و سیاست در اسرائیل، منبع پیشین، ص ۸۰

۱۵. محمدسعید عبدالظاهر، گزینه هسته‌ای اسرائیل و چشم‌انداز صلح خاورمیانه، ترجمه محجوب الزویری، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، جلد دوازدهم، ۱۳۸۱، صص ۱٦٤-۱٦۳

۱٦. یایر آهارونی صفحه ٦٦ به نقل از:

Source: Ariel Halperiu - 1986; P. 27, Baun of Israel - 1979, P. 34, CBS Monthly Buletin of Standards, May 1986.

۱۷. بایر آهارونی، منبع پیشین، به نقل از ص ٦٦:

Source: Israel: Baun of Israel Other states 1954-79, Elizer shefer, "Israel Defens Race, Sadies in Economic (Lyunim Be Kalkala), 1981 (Hebrew). 1980-83, Ruth Legersivard-World Militors and Social Expenditure

۱۸. امیرمحمد حاجی‌یوسفی، دولت رانتیر و نفوذپذیری اسرائیل، کمک‌های آمریکا و صلح خاورمیانه ـ نشریه مطالعات فلسطین، شماره ۲۰

۱۹. عبدالفتاح محمدماضی ـ دین و سیاست در اسرائیل، منبع پیشین، ص ۷۸

۲۰. همان، ص ۸۱

۲۱. همان، ص ۷۹

۲۲. همان، ص ۸۲

۲۳. همان، ص ۸۱

۲٤. ه. روزن و پ. کلاوسون، پیامدهای اقتصادی صلح برای اسرائیل، فلسطینی‌ها و اردن، فصلنامه خاورمیانه، سال اول، شماره ۳، ۱۳۷۳، ص ۵۷۸

۲۵. عبدالفتاح، منبع پیشین، ص ۸۰
۲۶. نشریه مطالعات فلسطینی ـ سال اول ـ شماره دوم دولت رانتیر و نفوذپذیری اسرائیل
۲۷. مهدی ذاکریان، حقوق بین‌الملل بشردوستانه: مواضع آمریکا و اسرائیل، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، جلد دوم، ۱۳۷۹، ص ٤٠
۲۸. همان منبع صص ٤١-٤٠
۲۹. هفته‌نامه «آمریکا نگاهی دیگر»، شماره ۹۱، صص ۱۲۷-۱۲٦ و فصلنامه مطالعات منطقه‌ای جلد اول ۱۳۷۸، صص ۱۸۸-۱۷۵
۳۰. عبدالفتاح، دین و سیاست در اسرائیل، منبع پیشین، ص ۸۱
۳۱. یادداشت تفاهم همکاری‌های استراتژیک میان آمریکا و اسرائیل، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، جلد دوم، ۱۳۷۹، صص ۱۸۹-۱۸۷
۳۲. JPMG یک گروه دوملیتی است. ریاست مشترک تشکیلات داخل گروه بر عهده مدیرکل وزارت دفاع اسرائیل و معاون امور سیاسی ـ نظامی وزارت خارجه آمریکاست. JPMG معمولاً هر دو سال یک‌بار به‌طور متناوب در ایالات‌متحده و اسرائیل جلسات خود را برگزار می‌کند.
۳۳. JSAP یک گروه دوملیتی است. ریاست مشترک تشکیلات داخلی گروه بر عهده مدیرکل وزارت دفاع اسرائیل و معاون امنیت، علوم و تکنولوژی وزارت امورخارجه آمریکاست. جلسات JSAP سالانه در واشنگتن برگزار می‌شود.
۳٤. JEDG یک گروه دوملیتی است. تشکیلات داخلی گروه تحت ریاست مشترک مدیرکل وزارت دارایی اسرائیل و معاون امور اقتصادی وزیر امورخارجه آمریکاست. جلسات JEDG به‌طور متداول هر دو سال یک‌بار به‌صورت نشست‌های دوره‌ای در آمریکا و اسرائیل برگزار می‌شود.

۳۵. یادداشت تفاهم همکاری‌های استراتژیک آمریکا و اسرائیل، منبع پیشین صص ۱۹۱-۱۹٤

۳٦. اسرائیل شاهاک، رازهای آشکار: سیاست‌های هسته‌ای و خارجی اسرائیل، نقد و بررسی توسط دکتر امیرمحمد حاجی‌یوسفی، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، جلد نهم، ۱۳۸۰، صص ۲۱٦-۲۱۵

۳۷. داوود باوند، تقریرات درسی مسائل خاورمیانه، دانشکده علوم سیاسی، دانشگاه امام صادق، نیمسال دوم ۷۷-۱۳۷٦، ص ۳۱

۳۸. سعیده لطفیان، پدیده نظامی شدن خاورمیانه و پیامدهای آن، فصلنامه خاورمیانه، سال اول، شماره ۳، زمستان ۷۳، ص ۵۳۵

۳۹. همان، ص ۵۳۹ به نقل از:

Natasha Beschorner, Water and Instability in the Middle East: an Analysis of Environment Economic and Political Factors Inpluencirg Water Management and Water Disputes in the Jordan and Nile Basins and Tigris-Euphrates Region, Adelph, Paper, 273, London, the IISS, Winter 1992-93

٤۰. پیروز مجتهدزاده، نگاهی به جغرافیای سیاسی خلیج‌فارس در سال ۲۰۰۰، قسمت اول، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال اول، شماره ۳، زمستان ۱۳۷۳، صص ۵۱۰-۵۰۸

٤۱. همان، ص ۳٦

٤۲. محمد تنهایی، مروری بر ابعاد امنیتی نظام جدید خاورمیانه، ماهنامه دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها، سال چهاردهم شماره ۱٤۵، ص ۳۷

٤۳. محمد تنهایی، همان منبع، ص ۳۷

٤٤. همان، ص ۳۸

٤۵. گزیده و رویدادها، فصلنامه خاورمیانه، سال اول، شماره ۳، ۱۳۷۳، ص ٦۷۹

٤٦. همان

۴۷. آمریکا نگاهی دیگر (هفته‌نامه) شماره ۹۱، ص ۱۳۷

۴۸. فصلنامه مطالعات منطقه‌ای، جلد دوم، ۱۳۷۹، صص ۱۹۶-۱۹۴ به نقل از: شای فلدمن، «آینده همکاری استراتژیک آمریکا و اسرائیل» (انستیتو سیاست خاور نزدیک، واشنگتن، ۱۹۹۶)، صص ۷۲-۶۷

49. Daily Star, 22 January 2003

۵۰. آمریکا از نگاهی دیگر (هفته‌نامه)، شماره ۸۵، ص ۲۳

۵۱. رحمان قهرمان‌پور، اسرائیل و مصر در خاورمیانه پس از صدام، نشریه راهبرد، شماره ۲۸، تابستان ۱۳۸۲، صص ۱۰۵-۱۰۴ به نقل از:

Pinar Bilgin, Inventing Middle East the Making of Regions Through Security Dis Courses, in Utvik and Viktor (ed), the Middle East in a Globalized Era, London: Bergen, p 200

۵۲. مروری بر ابعاد امنیتی نظام جدید خاورمیانه، ماهنامه دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها، شماره ۱۴۵، منبع پیشین، صص ۳۸-۳۱

۵۳. همان، صص ۳۸-۳۱

۵۴. رحمان قهرمان‌پور، همان

۵۵. همان

۵۶. سیدرضا میرطاهر و مریم‌السادات امیرشاه کرمی، دیدگاه و گزارش، فصلنامه مطالعات دفاعی ـ امنیتی، سال نهم، شماره ۳۲، پاییز ۸۱، ص ۲۲۷

۵۷. ایسنا، آذرماه ۱۳۸۱

جایگاه لابی یهود در سیاست خارجی ایالات‌متحده

پیروز ایزدی*

پیش‌گفتار

برای درک ماهیت لابی یهود و فعالیت‌های آن در حمایت ایالات‌متحده از دولت اسرائیل و پیشبرد سیاست‌های این دولت ضروری است عوامل بنیادی و تاثیرگذار قدرت اقلیت یهود در جامعه ایالات‌متحده مورد شناسایی و تحلیل قرار گیرد.

همگان می‌دانند که دهه‌هاست اسرائیل اصول حقوق بین‌الملل را نقض کرده، قطعنامه‌های متعدد سازمان‌ملل را به چالش کشیده و بر ادامه اشغال سرزمین‌ها، کشتار و تجاوزات نظامی اصرار ورزیده است. اکثر جهانیان سیاست‌های اسرائیل و به‌ویژه سرکوب ملت فلسطین را امری جنایتکارانه و غاصبانه تلقی می‌کنند. این اجماع بین‌المللی در قطعنامه‌های متعدد سازمان‌ملل مبنی بر محکومیت اسرائیل انعکاس یافته است. کوفی عنان،

---

*. کارشناس مسائل بین‌الملل

دبیرکل سازمان‌ملل، اخیراً چنین اظهار داشت که «کل جهان از اسرائیل می‌خواهد که از سرزمین‌های اشغالی فلسطین عقب‌نشینی کند. من فکر نمی‌کنم که کل جهان... در اشتباه باشد».

از سوی دیگر، تنها در ایالات‌متحده است که سیاستمداران و رسانه‌ها همچنان با حدت و شدت از اسرائیل و سیاست‌هایش حمایت می‌کنند. دهه‌هاست که ایالات‌متحده از اسرائیل پشتیبانی نظامی، دیپلماتیک و مالی نموده است و از جمله سالیانه بیش از سه میلیارد دلار در اختیار آن قرار می‌دهد.

حال این پرسش مطرح می‌شود که علل قدرت لابی یهود در ایالات‌متحده چیست؟

۱. دلایل قدرت لابی یهود در ایالات‌متحده

مایکل مدود (Michael Medved)، نویسنده و منتقد سینمایی مشهور یهودی جمله‌ای دارد که بیانگر واقعیت قدرت لابی یهود در آمریکاست: «تلاش برای انکار واقعیت قدرت یهود و اهمیت آن در فرهنگ مردم کاری عبث و بیهوده است».

واقعیت مذکور زمانی بیشتر جلب توجه می‌کند که بدانیم یهودیان تنها حدود ۳ تا ۵ درصد از جمعیت آمریکا را تشکیل می‌دهند و با این حال بیش از هر گروه قومی یا مذهبی دیگر از نفوذ برخوردارند.

دزموند توتو (Desmind Tutu)، اسقف آفریقای جنوبی و برنده جایزه صلح نوبل در سال ۱۹۸٤ دلیل این امر را با سادگی تمام این‌گونه بیان

می‌کند؛ «دولت اسرائیل در کشور آمریکا از جایگاهی برخوردار است که آن را از انتقاد مصون می‌سازد. مردم در آمریکا به این دلیل که لابی یهود بسیار قدرتمند است، جرأت بدگویی از آن‌را ندارند».

در همین زمینه سخن بنجامین گینزبرگ (Benjamin Ginzberg) نویسنده و از علمای علوم سیاسی نیز بسیار قابل توجه است: «از دهه ۶۰ م، یهودیان در حیات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی آمریکا از نفوذی فراوان برخوردار گردیده‌اند. یهودیان طی دهه ۸۰ میلادی نقش اساسی در امور مالی در آمریکا پیدا کردند و در زمره بهره‌وران اصلی ادغام و تجدید سازمان شرکت‌های بزرگ قرار داشتند».

در واقع، یهودیان با وجود جمعیت اندک خود نزدیک به نیمی از میلیاردرهای آمریکایی را تشکیل می‌دهند. مدیران اجرایی سه شبکه بزرگ تلویزیونی و چهار استودیوی بزرگ فیلمبرداری و نیز مالکان روزنامه بانفوذ «نیویورک تایمز» یهودی هستند. همچنین گفتنی است که بیش از ۲۵ درصد روزنامه‌نگاران و ناشران نخبه، ۱۷ درصد رهبران سازمان‌های عمده خیریه و عام‌المنفعه و بیش از ۱۵ درصد کارمندان عالی‌رتبه دولت را یهودیان تشکیل می‌دهند.

استیفن استاین‌لایت (Stephen Steinlight)، مدیر سابق امور ملی یهودیان آمریکا، نیز با ذکر عدم تناسب قدرت سیاسی یهودیان با کمیت آنان به این نکته اشاره می‌کند که این عدم تناسب به لحاظ قدرت و نفوذ اقتصادی در هالیوود، تلویزیون و خبرپراکنی بیش از حوزه‌های دیگر به چشم می‌خورد.

در همین راستا نویسندگان معروف یهود، سیمور لیپست (Seymour

Lipset) و ارل راب (Earl Raab) در کتابی که تحت عنوان «یهودیان و صحنه جدید آمریکا» به رشته تحریر درآوردند و در سال ۱۹۹۵ به چاپ رسید، چنین بیان داشتند:

«طی سه دهه گذشته یهودیان ۵۰ درصد دویست روشنفکر درجه اول...، ۲۹ درصد استادان دانشگاه‌های معروف...، ٤۰ درصد شرکای بنگاه‌های حقوقی عمده در نیویورک و واشنگتن...، ۵۹ درصد کارگردانان، نویسندگان و تهیه‌کنندگان ۵۰ فیلم مشهور طی سال‌های ۱۹٦۵ تا ۱۹۸۲ و ۵۸ درصد کارگردانان، نویسندگان و تهیه‌کنندگان دو یا چند سریال پربیننده تلویزیونی را تشکیل می‌دادند».

همان‌گونه که نفوذ یهودیان به نسبت جمعیت‌شان در جامعه آمریکا قابل ملاحظه است، میزان پولی که به مبارزات انتخاباتی در آمریکا اختصاص می‌دهند نیز بسیار چشمگیر است. یکی از اعضای کنفرانس متنفذ رؤسای سازمان‌های بزرگ یهودیان آمریکا چنین برآورد نمود که یهودیان به تنهایی ۵۰ درصد منابع مالی مبارزات انتخاباتی کلینتون در سال ۱۹۹٦ برای تصدی مجدد مقام ریاست‌جمهوری را تأمین کردند.

نفوذ فراوان یهودیان در رسانه‌های آمریکا باعث شده است تا آنها به صورت مردمانی بلندنظر، نوع‌دوست، قابل اعتماد، مهربان و شایسته همدردی و حمایت به تصویر کشیده شوند و میلیون‌ها آمریکایی به راحتی این تصاویر کلیشه‌ای را می‌پذیرند.

البته باید توجه داشت که قدرت مرعوب‌کننده «لابی یهود» پدیده جدیدی نیست بلکه از دیرباز عامل مهمی در زندگی آمریکاییان بوده است. در سال

۱۹٤۱ چارلز لیندبرگ (Charles Lindbergh) صحبت از خطر قدرت یهود در رسانه‌ها و دولت را به میان آورد. او که به‌خاطر پرواز افسانه‌ای‌اش از نیویورک به پاریس در سال ۱۹۲۷ شهرت به‌سزایی کسب کرد، این سخنان را خطاب به ۷۰۰۰ نفر از مردم در اجتماعی در شهر دس موینس (Des Moines) در ایالت آیوا در تاریخ ۱۱ سپتامبر ۱۹٤۱ هنگامی بیان داشت که خطر دخالت آمریکا در جنگی می‌رفت که در اروپا شعله‌ور شده بود، او در ادامه سخنانش چنین ابراز داشت که سه گروه مهم یعنی بریتانیایی‌ها، یهودیان و دولت روزولت سعی در کشاندن آمریکا به جنگ دارند، به‌ویژه در خصوص یهودیان، گفت که بزرگ‌ترین خطری که آنان را متوجه کشور می‌سازند ناشی از سطح بالای مالکیت و نفوذ آنان در صنعت فیلمسازی، مطبوعات، رادیو و دولت ما می‌باشد.

در سال ۱۹۷۸ یک پژوهشگر آمریکایی یهودی به نام آلفرد لیلینتال (Alfred Lilienthal) در مطالعه مفصلی که تحت عنوان «ارتباط صهیونیستی» به رشته تحریر درآورد، چنین نوشت:

«صهیونیست‌ها چگونه اراده خود را بر مردم آمریکا تحمیل کرده‌اند؟... این ارتباط یهودی به معنی همبستگی قومی در میان خودشان و نفوذ حیرت‌انگیزی است که بر غیر یهودیان دارند ... در نواحی کلان شهری، ارتباط یهودی ـ صهیونیستی محافل مالی، بازرگانی، اجتماعی، هنری و تفریحی را کاملاً در سیطره خود دارد». لیلینتال می‌گوید «در نتیجه تسلط یهودیان بر رسانه‌ها اخبار مربوط به منازعه اسرائیل ـ فلسطین در تلویزیون‌ها، روزنامه‌ها و مجلات آمریکایی همواره در جهت هواداری از اسرائیل است.

این امر به‌ویژه در تصویری گمراه کننده که از تروریسم فلسطینی ۱۸۱ می‌شود، مشهود می‌باشد

از سوی دیگر، تسلط یهودیان بر حیات فرهنگی، آمریکا تاثیرات عمیقی بر نحوه نگرش آمریکاییان بر تاریخ گذشته به جا نهاده است. نمونه بارز این امر روایتی است که یهودیان از قتل‌عام خود در اروپا در جریان جنگ جهانی دوم ارائه می‌دهند.

یهودا باوئر (Yehuda Bauer)، مورخ قتل‌عام یهودیان و از استادان دانشگاه عدی بیت‌المقدس در این زمینه چنین ابراز داشته است:

«قتل‌عام یهودیان، درست یا غلط به نماد غالب فرهنگ ما تبدیل شده است... ماهی نمی‌گذرد که شاهد برنامه‌های تلویزیونی، فیلمی، نمایشی، کتابی و یا شعری در خصوص این موضوع نباشیم. گویی رنج‌ها و مصائب غیریهودیان شایسته توجهی مشابه نیست».

در همین خصوص، پائولا هایمن (Paula Hyman)، استاد تاریخ مدرن یهود در دانشگاه بیل چنین می‌گوید: «قتل عام یهودیان تبدیل به دستاویزی برای جلوگیری از انتقاد شده است، این امر یهودیان را به‌صورت قومی دائما تحت آزار و اذیت جلوه می‌دهد که برای دفاع از خویش تنها به خود متکی هستند. یادآوری رنج‌ها و مصائب یهودیان در زمان نازی‌ها اغلب جایگزین استدلال منطقی می‌شود و چنین انتظار می‌رود که افرادی را که در مشروعیت سیاست‌های کنونی دولت اسرائیل دچار شک و تردید شده‌اند متقاعد سازد».

همان‌گونه که آری شاویت (Ari Shavit)، روزنامه‌نگار اسرائیلی خاطرنشان ساخته است: «یهودیان اسرائیل با علم به این‌که کاخ‌سفید، سنا و

قسمت‌اعظم رسانه‌ها در آمریکا در دست آنهاست، آزادانه به اقداماتی خشونت‌آمیز و وحشیانه علیه اعراب دست می‌زنند».

تسلط یهودی ـ اسرائیلی بر ایالات‌متحده حتی خشم آدمیرال توماس مورر (Thomas Moorer)، رئیس سابق ستاد مشترک ارتش آمریکا، را نیز درآورده است:

«هرگز رئیس‌جمهوری را ندیده‌ام که در برابر اسرائیلی‌ها بایستد. همواره چنین بوده که اسرائیلی‌ها به هرچه می‌خواستند، رسیده‌اند. اسرائیلی‌ها از همه جریانات داخلی باخبرند. اگر مردم آمریکا می‌دانستند که آنان تا چه حد بر دولت ما نفوذ دارند، علیه آن قیام می‌کردند».

حال باید دید که یهودیان نفوذ و اقتدار خود را از طریق کدام سازمان‌ها و تشکل‌ها اعمال می‌کنند.

۲. سازمان تشکیل‌دهنده لابی یهود

به‌طور کلی لابی‌ها در ایالات‌متحده برای دسترسی بیشتر با مقامات انتخابی تشکیل می‌شوند. هرچه یک لابی بزرگ‌تر باشد، نفوذ بالقوه آن بیشتر است. سازماندهی نیز عنصری کلیدی در قدرت لابی‌هاست. لابی‌های یهودی در اسرائیل خط‌مشی‌های متفاوتی را دنبال می‌کنند، اما کانون تمرکز تلاش‌هایشان معطوف به روابط بین ایالات‌متحده و اسرائیل است.

آیپک (AIPAC)

در میان لابی‌های یهود گروهی که بیش از همه شهرت دارد «آیپک» است. آیپک به سخنگوی سیاست اسرائیل در ایالات‌متحده شهرت دارد. در گذشته،

هر آنچه دولت اسرائیل از آن حمایت می‌کرد مورد تأیید آیپک نیز بود. کانون توجه اسرائیل از زمان به‌وجود آمدنش در ۱۹٤۸ مسئله امنیت بوده است. در نتیجه «آیپک» نیز در تلاش‌های خود برای تاثیرگذاری بر سیاست‌های دولت آمریکا در پی همین مسئله بوده است. این امر از یک سو به معنی جلب حمایت کنگره به‌منظور پشتیبانی مالی و نظامی از اسرائیل و از سوی دیگر جهت جلوگیری از تحویل ساز و برگ نظامی از جمله جت‌های جنگنده و سیستم‌های موشکی به کشورهای عرب مانند عربستان سعودی بوده است.

استراتژی حمایت همه‌جانبه از سیاست‌های اسرائیل دارای دو اثر عمده بر جامعه یهودی آمریکا بوده است: نخست این‌که «آیپک» قادر بوده است این تصور را ایجاد کند که اگر کسی با هر یک از مواضع آن مخالفت ورزید، علیه دولت اسرائیل به موضع‌گیری پرداخته است. این امر باعث ترس و هراس یهودیان از انتقاد از این لابی و در نتیجه فشرده ماندن صفوف آن گردیده است. گرچه از نظر برخی سیاست‌های «آیپک» تاثیر معکوس برجا نهاده است، برای مثال، در زمان تصدی نخست‌وزیری توسط اسحاق شامیر از حزب لیکود، اسرائیل شروع به اجرای برنامه وسیعی در زمینه شهرک‌سازی در کرانه غربی نمود حزب لیکود سرزمین‌های اشغالی را جزو خاک رسمی اسرائیل تلقی می‌کرد. برخی یهودیان اعتبار چنین موضعی را مورد سؤال قرار دادند و اعتقاد پیدا کردند که امنیت اسرائیل به بهترین وجه از طریق ایجاد محیطی باثبات و صلح‌آمیز در خاورمیانه تامین می‌گردد. لابی صلح یهود [۲] به‌منظور نمایندگی آن دسته از یهودیانی ایجاد شد که می‌خواستند اسرائیل موضعی در قبال سرزمین‌های اشغالی در پیش گیرد که امکان همکاری بیشتر

میان فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها و در نهایت ایجاد دولت فلسطینی را فراهم آورد.

در سال ۱۹۹۲، لابی صلح یهود به کنگره فشار وارد آورد تا مادامی‌که از وام دریافتی برای ایجاد شهرک‌های یهودی‌نشین در کرانه غربی استفاده می‌کند مانع تضمین این وام‌ها از جانب دولت آمریکا گردد. آنها چنین احساس می‌کردند که این شهرک‌ها مانعی واقعی در راه صلح در منطقه هستند، زیراکه با ادامه ساخت این شهرک‌ها، فلسطینی‌ها از انجام مذاکره امتناع می‌ورزیدند. با این همه، «آیپک» از موضع اسرائیل در مورد احداث شهرک‌ها حمایت می‌کرد و به کنگره فشار وارد می‌ساخت تا پرداخت ۱۰ میلیارد دلار وام را تسریع کند. این موضوعی بود که در میان جامعه یهود تفرقه ایجاد کرد. بسیاری از یهودیان از احداث شهرک‌های یهودی‌نشین در کرانه غربی ناراحت بودند اما احساس می‌کردند که خودداری از پرداخت وام نیز اقدام بسیار شدیدی است و نباید به‌عنوان اهرم نفوذ مورد استفاده قرار گیرد. هم «آیپک» و هم «لابی صلح یهود» تلاش‌های زیادی صورت دادند، اما در پایان قدرت «آیپک» باعث شد تا کنگره با پرداخت وام موافقت کند.

۳. نحوه عملکرد لابی‌ها

فعالیت‌های لابی‌ها بسیار بیشتر از صحبت صرف با اعضای کنگره است. هر دو سازمان یهود وقت و پول زیادی را صرف روزآمد نگه داشتن اعضایشان می‌کنند. یک گزارش ماهانه معمولاً برای اعضا فرستاده می‌شود که جزئیاتی درباره احتمال تصویب قوانینی نظیر معامله اسلحه با عربستان سعودی در آن

وجود دارد. اغلب اوقات همراه با خبرنامه این یادآوری صورت می‌گیرد که با اعضای کنگره باید تماس گرفته شود. هنگامی‌که تعدادی از اعضای کنگره نامه و تماس‌های تلفنی بی‌شمار دریافت می‌کنند که از آن مصرانه می‌خواهند که در مورد فلان موضوع این‌گونه رأی بدهد، نتیجه این امر آن است که آن عضو کنگره ملزم به توجه نشان دادن به این درخواست‌ها می‌گردد. با این حال، درگیر و مطلع نگه داشتن اعضا این احساس را در میان آنان به‌وجود می‌آورد که پول و وقت آنان به هدر نمی‌رود و آنان واقعاً جزئی از سازمان هستند. چنین تصویری برای دیگران جذب است و می‌تواند باعث رشد لابی گردد.

هر دو لابی دارای هماهنگ‌کننده‌هایی در بخش‌های مختلف کشور به‌منظور سازماندهی فعالیت‌ها و عضوگیری در این مناطق هستند. «آیپک» به لحاظ اندازه و ثروت خود از مزایای بیشتری برخوردار است. «آیپک» قادر به استخدام تمام وقت هماهنگ‌کننده‌های مناطق است. اما لابی صلح یهود هرگاه بتواند به همکاران خود پول پرداخت می‌کند و هماهنگ‌کننده‌های منطقه‌ای آن اغلب اوقات به‌صورت داوطلبانه و در اوقات فراغت خود در خدمت این لابی هستند. از این نظر گروه‌های کوچک مانند «لابی صلح یهود» با مشکلاتی مواجه هستند. اول این‌که، فقدان پول باعث محدود گردیدن دامنه فعالیت‌هایشان می‌گردد و دوم این‌که مقدار زیادی از وقت و انرژی خود را باید صرف جمع‌آوری پول نمایند.

در خصوص فعالیت‌های اعمال فشار، مقامات ارشد سازمان مسئول ملاقات با اعضای کنگره هستند. برای مثال، در لابی صلح یهود، جروم

سیگال (Jerome Segal) که ریاست این لابی را بر عهده دارد، قسمت اعظم ملاقات‌ها را صورت می‌دهد، همچنین سایر اعضای برجسته لابی‌ها نیز در این‌گونه فعالیت‌ها مشارکت دارند. در این زمینه نیز «آیپک» از برتری برخوردار است. «آیپک» به‌دلیل سازمان وسیعی که دارد، می‌تواند فعالیت بیشتری در این زمینه داشته باشد. گروه کوچکی مانند لابی صلح یهود به‌منظور کمتر کردن فاصله باید دست به تدوین طرح‌های مبتکرانه بزنند. در جریان انتخابات کنگره در سال ۱۹۸۸، لابی صلح یهود جلساتی با آن دسته از نامزدهایی برگزار کرد که رقیب انتخاباتی‌شان صاحب کرسی نمایندگی نبود و نیز در کسوت خاخام‌ها نیز قرار نداشت. هدف عبارت بود از ایجاد رابطه با اعضای احتمالی کنگره تا اگر احیاناً در انتخابات پیروز شدند با لابی مزبور و اهدافش آشنا باشند. دلیل این‌که تنها با نامزدهایی تماس برقرار شد که با نمایندگان کنونی رقابت نمی‌کردند این بود که شانس آنان برای انتخاب شدن بسیار بیشتر بود.

یکی دیگر از دلایل این استراتژی آن بود که در این انتخابات در مقایسه با دوره‌های قبل تعداد بیشتری از نمایندگان تصمیم گرفتند که برای دور بعد خود را نامزد نکنند.

۴. میزان تاثیرگذاری لابی یهود بر سیاست خارجی آمریکا

تا همین اواخر، سیاست خاورمیانه‌ای آمریکا بخش حاشیه‌ای استراتژی جهانی آن‌را تشکیل می‌داد که بیشتر بر بازداشتن اتحاد شوروی از ارعاب متحدین آمریکا در اروپای غربی و شرق آسیا متمرکز بود. بریتانیا تا دهه ۶۰

قدرت غربی مسلط در خاورمیانه به‌شمار می‌رفت و تا پایان گرفتن جنگ سرد در قسمت اعظم این منطقه نفوذ آمریکا در تقابل با نفوذ شوروی قرار داشت. بی‌اعتنایی نخبگان دست‌اندرکار امور امنیت ملی و مردم آمریکا نسبت به این منطقه باعث شده بود تأسیسات آمریکا تحت سلطه دولابی داخلی در آمریکا قرار گیرد که یکی ماهیت قومی و دیگری ماهیت اقتصادی داشت یعنی لابی اسرائیل یا یهود و لابی صنایع نفتی.

اما اینک زمانه دستخوش تغییر شده است. فروپاشی امپراتوری شوروی خلأ قدرتی به‌وجود آورد که توسط ایالات‌متحده ابتدا به خلیج‌فارس به‌دنبال جنگ خلیج‌فارس و اینک در آسیای مرکزی به‌دنبال جنگ افغانستان پرشد.

امروزه خاورمیانه در مرکز سیاست خارجی آمریکا قرار گرفته است.

واقعیتی که به تکان دهنده‌ترین صورت خود را با حملات القاعده به نیویورک و واشنگتن نشان داد. در این میان آنچه که جلب توجه می‌کند این است که بحث درباره اهداف و روش‌های سیاست آمریکا در قبال خاورمیانه به‌دلیل نفوذ بیش از حد لابی یهود، جهت‌گیری‌های خاصی را دنبال می‌کند.

امروزه، لابی یهود به شیوه‌های گوناگون به سیاست خارجی آمریکا جهت می‌دهد. اشغال کرانه غربی و نوار غزه توسط اسرائیل که با اسلحه و پول آمریکا امکان‌پذیر گردیده است. گسترش شهرک‌های یهودی‌نشین در اراضی فلسطینی تعهد آمریکا نسبت به حق تعیین سرنوشت مردم در کوزوو، تیمور شرقی و تبت را مسخره جلوه داده است. استراتژی مهار دوگانه ایران و عراق که سال‌ها از جانب آمریکا دنبال می‌شد، باعث رضایت خاطر اسرائیل می‌گشت اما مخالف منطق سیاست واقع‌گرایانه (Real Politic) بود و

نارضایتی دیگر متحدین آمریکا را موجب شد. در سطحی فراتر از مسائل منطقه‌ای، سیاست آمریکا در قبال گسترش سلاح‌های هسته‌ای به واسطه معیار دوگانه‌ای که برنامه‌های هسته‌ای اسرائیل را نادیده می‌گرفت اما در همین زمینه هند و پاکستان را محکوم می‌کرد، اعتبار خود را از دست داد.

در آمریکا بحث ما بین آمریکایی‌هایی که خواهان بقای اسرائیل هستند و آمریکایی‌هایی که خواهان نابودی آن هستند، وجود ندارد؛ بلکه بحث بین آنهایی که می‌خواهند حمایت آمریکا از اسرائیل را به رفتار اسرائیل در پرتو اهداف استراتژیک و ایده‌آل‌های اخلاقی آمریکا پیوند بزنند از یک‌سو و آنهایی که خواهان چنین پیوندی نیستند، جریان دارد. آن‌گونه که تونی اسمیت (Tony Smith) می‌گوید: از نظر لابی یهود در آمریکا، دوست اسرائیل بودن معنایی ساده دارد، این‌که اسرائیل به تنهایی باید شرایط روابط خود با همسایگانش را تعیین کند و ایالات‌متحده باید بر این شرایط صحه بگذارد، صرفنظر از این‌که این شرایط چه ماهیتی داشته باشند.

چنان‌که قبلاً گفته شد مهم‌ترین لابی یهود «آیپک» است که به گفته دیترویت جوئیس نیوز، یک اردوی آموزشی حقیقی برای اعضای کنگره به‌حساب می‌آید. البته لابی یهود مترادف با انجمن‌های مختلف یهودی - آمریکایی نیست. بسیاری از این انجمن‌ها از سیاست‌های اسرائیل ناراحت هستند و برخی از آنها فعالانه علیه این سیاست‌ها مبارزه می‌کنند. اما در همین حال بسیاری از آمریکاییان غیریهودی نیز وجود دارند که نقش مهمی در لابی یهود ایفا می‌کنند که اکثر آنان دست راستی‌های پروتستان هستند.

با این همه اثبات یک رابطه علی مستقیم بین قدرت یک لابی و مواضع

سیاست خارجی آمریکا دشوار است. اما در خاورمیانه به سختی می‌توان ناکامی آمریکا در فشار آوردن بر اسرائیل برای تن دادن به طرح صلح در ازای زمین را بدون در نظر گرفتن نقش لابی یهود توجیه کرد. ردیابی نفوذ لابی از طریق تغییر مواضع آمریکا در مورد موضوعات خاص ممکن است آسان‌تر باشد. برای مثال، احداث شهرک‌های یهودی‌نشین در اراضی اشغالی در زمان دولت کارتر غیرقانونی دانسته می‌شد. در زمان ریگان، این امر مانعی در راه صلح تلقی می‌گردید و اینک صرفاً عاملی در نظر گرفته می‌شود که مسئله را پیچیده‌تر می‌سازد. به همین شکل، بیت‌المقدس شرقی از سوی آمریکا بخشی از سرزمین‌های اشغالی به‌حساب می‌آمد اما اخیراً وضعیت آن ابهام‌آمیز گردیده است.

لابی یهود در آمریکا در سطح ملی عمل می‌کند و از این نظر لابی‌هایی که منافع اقتصادی یا اجتماعی خاصی را دنبال می‌کنند، شباهت دارد. یکی از روش‌هایی که لابی یهود از آن بهره می‌گیرد دادن هدایا برای تأثیرگذاری بر مقامات منتخب است. استیفن استاین لایت در این مورد می‌گوید: «تا زمانی‌که در زمینه مسائل مالی مربوط به مبارازت انتخاباتی اصلاحاتی صورت نگیرد، ثروت بیکران جامعه یهودیان همچنان این جامعه را از برتری و مزیت خاصی برخوردار خواهد ساخت».

علاوه بر این قدرت لابی یهود از طریق تأثیرگذاری بر انتصابات دولتی نیز اعمال می‌گردد. به لحاظ تاریخی آمریکاییان یهودی در زمره دموکرات‌ها قرار داشته‌اند و تنها گروهی قومی سفیدپوستی هستند که معمولاً به‌طور منسجم به نفع دموکرات‌ها رأی می‌دهند. در این میان جمهوری‌خواهان

به‌دلیل آن‌که تحت نفوذ شرکت‌های بازرگانی بزرگ و صنایع نفتی قرار داشته‌اند اغلب به اعراب گرایش داشته‌اند.

از میان رؤسای‌جمهور جمهوری‌خواه، نیکسون گرچه شخصا دیدگاه‌های ضدیهود داشت اما اسرائیل را در جنگ ۱۹۷۳ نجات داد. آیزنهاور با خنثی کردن تصرف کانال سوئز توسط اسرائیل، بریتانیا و فرانسه در سال ۱۹۵٦ خشم جامعه یهودیان آمریکا را برانگیخت و جورج بوش پدر در جریان جنگ خلیج‌فارس بر اسرائیل فشار وارد آورد تا به حملات موشکی عراق پاسخ نگوید و به متحدین عرب آمریکا قول داد که در مورد مسئله فلسطین به اسرائیل فشار وارد آورد.

مهم‌تر از همه این‌که او در برابر لابی قدرتمند یهود در خصوص تضمین اعطای وام به اسرائیل مقاومت کرد.

با روی کار آمدن دولت کلینتون از حزب دموکرات بر نفوذ لابی یهود بر سیاست‌های آمریکا افزوده شد. در سال ۱۹۹۷، فران کاتز، معاون امور سیاسی «آیپک» به سمت مدیر مالی کمیته ملی حزب دموکرات منصوب شد، در سال قبل از آن نیز استیو گروسمان، رئیس سابق «آیپک» به سمت رئیس ملی حزب دموکرات منصوب گردیده بود. وی در یک مصاحبه مطبوعاتی گفت که در تعهد خود نسبت به تقویت روابط آمریکا و اسرائیل استوار و ثابت قدم است.

همچنین کلینتون، مارتین ایندیک را که از چهره‌های معروف طرفدار اسرائیل به‌شمار می‌رفت و به «آیپک» نزدیک بود به سمت سفیر ایالات‌متحده در اسرائیل منصوب نمود. این امر تنها چند روز پس از آن اتفاق افتاد که این تبعه استرالیا اوراق تابعیت آمریکایی خود را دریافت کرده بود. این واقعیت دارد که کلینتون آرمان فلسطینی‌ها را جدی گرفت و دولت آمریکا، اسرائیل را

در مورد برخی موضوعات پیش از عقد موافقت‌نامه وای ریور و مذاکرات ناکام باراک ـ عرفات تحت فشار زیادی قرار داد. اما این واقعیت که بسیاری از مقامات ارشد دولت آمریکا که در این مذاکرات ناکام دخیل بودند و پیوندهایی با لابی یهود داشتند، پرسش‌هایی را درباره توانایی آمریکا برای عمل یک دلال بی‌طرف و منصف مطرح ساختند.

علاوه بر این، اعضای عمده لابی یهود باعث شدند تا کلینتون با استفاده از اختیاراتش، مارک ریچ (Mark Rich) را مورد بخشودگی قرار دهد. مارک ریچ یک میلیاردر فراری بود که به‌خاطر عدم پرداخت مالیات تحت تعقیب اف بی آی قرار داشت.

اکثر آمریکاییان یهودی با جورج دبلیو بوش به‌علت پیوندهایش با دست راستی‌های مسیحی به لحاظ سیاسی مخالفند. با این همه، بوش پسر در عمل بیشتر تحت تأثیر لابی یهود بوده است تا لابی‌های نفتی.

کالین پاول، وزیر امورخارجه، خود را یک «جمهوری‌خواه راکفلری» معرفی می‌کند و از تشکیل یک دولت فلسطینی حمایت به‌عمل می‌آورد، اما او خیلی زود میدان را به وزارت دفاع که تندروهای طرفدار اسرائیل در آن لانه کرده‌اند، واگذار کرد. پل ولفوویتز، معاون وزیر دفاع که شخصیتی تندرو و طرفدار اسرائیل می‌باشد ابتکار عمل را در این وزارتخانه به‌دست گرفته است. همچنین ریچارد پرل، رئیس هیأت نیمه رسمی سیاست دفاعی همان شخصی است که به همراه داگلاس فیث (Dauglas Feith) در سال ۱۹۹۶ مقاله‌ای نوشت و طی آن به نتانیاهو توصیه کرد که روند صلح را به‌طور کامل به کنار نهد. فیث نیز اینک دستیار معاون وزیر دفاع در امور مربوط به

سیاست‌گذاری است. فیث طی مقاله‌ای که در ۱۹۹۷ در نشریه «نشنال اینترست» به چاپ رساند از اسرائیل خواست تا به هر قیمتی که شده اراضی تحت کنترل تشکیلات خودگردان فلسطینی را مجدداً تصرف کند. در ۱۳ اکتبر ۱۹۹۷ به فیث و پدرش جوایزی از طرف سازمان دست راستی صهیونیستی آمریکا اعطا گردید و از آنان به‌عنوان «انسان‌دوستان برجسته یهودی و فعالان طرفدار اسرائیل تجلیل» گردید.

گرچه گروه صهیونیستی دست‌راستی رادیکالی که پرل و فیث به آن تعلق دارند گروه کوچکی است اما در محافل سیاست‌گذاری حزب جمهوری‌خواه نفوذی قابل ملاحظه دارد. در اواخر دهه ۷۰ و اوایل دهه ۸۰ میلادی بود که بسیاری از روشنفکران یهودی که سابقاً عضو حزب دموکرات بودند به ائتلاف وسیع ریگان پیوستند. در حالی‌که بسیاری از این تندروها به‌طور علنی درباره مبارزه جهانی برای گسترش دموکراسی سخن می‌رانند، دل‌مشغولی اصلی‌شان قدرت و شهرت اسرائیل است که امروزه در زمره نومحافظه‌کاران به‌شمار می‌آیند. ویلیام کریستول (William Kristol)، سردبیر نشریه دست‌راستی «ویکلی استاندارد» دلیل این امر را طی مقاله‌ای در شماره ۲۷ ژانویه ۲۰۰۰ روزنامه «جروزالم پست» این‌گونه بیان کرد: «همواره بر این باور بوده‌ام که مداخله آمریکا در امور جهانی و قدرت این کشور برای اسرائیل بسیار مفید می‌باشد زیراکه تعهد نسبت به حفظ موجودیت اسرائیل از یک سیاست خارجی کلی تبعیت می‌کند».

به‌دلیل این‌که اکثر آمریکاییان یهودی از مشی لیبرالیسم پیروی کرده و هوادار حزب دموکرات هستند، دست راستی‌های صهیونیست نه تنها از میان جامعه یهود بلکه از میان پروتستان‌های انجیلی پیرو، پت رابرتسون

(Pat Robertson) نیز به سربازگیری پرداخته‌اند.

از دیگر ابزارهای لابی یهود برای تاثیرگذاری در سیاست‌های آمریکا بدنام ساختن آن گروه از مقاماتی در آمریکا بوده است که در راستای خط‌مشی‌های آن حرکت نمی‌کرده‌اند. حتی تشکیلات اطلاعاتی آمریکا به‌دلیل مخالفت اصولی با بخشودگی جاناتان پولارد که به جاسوسی برای اسرائیل متهم شده بود به ضدیهودی بودن متهم گردید.

در این مورد آدمیرال بابی ری اینیمن (Babby Ray Iniman) قابل ذکر است. پس از آن‌که کلینتون، اینیمن را برای تصدی پست وزارت دفاع نامزد کرد، وی در مطبوعات مورد انتقام شدید ویلیام سافایر (William Safire)، از نویسندگان نطق‌های نیکسون و جمهوری‌خواه محافظه‌کاری قرار گرفت که معتقد بود جورج بوش پدر به اندازه کافی طرفدار اسرائیل نیست. سافایر در ستونی که در روزنامه «نیویورک تایمز» داشت: اینیمن را متهم کرد که در صدور حکم سنگین دست داشته است. اینیمن در پاسخ چنین اظهار داشت که سافایر با اعمال فشار بر ویلیام کیسی، رئیس سازمان سیا در سال ۱۹۸۲ مانع از آن شد که تصمیم وی که در آن زمان معاون سازمان سیا بود مبنی بر محدود ساختن دسترسی اسرائیل به اطلاعات آمریکا به مورد اجرا درنیاید. سافایر در پاسخ، اینیمن را به داشتن گرایش‌های ضداسرائیلی متهم کرد. اینیمن نیز در عوض در رویارویی با «مک کارتیسم جدید» از تصدی پست وزارت دفاع انصراف داد.

اهرم فشار دیگر لابی یهود رسانه‌ها هستند. وضعیت بدین‌گونه نیست که یهودیانی که در رسانه‌ها نفوذ دارند دست به سانسور اخبار روز می‌زنند. البته صهیونیست‌های دو آتشه‌ای نظیر مورت زاکرمن (Mort Zuckerman) و مارتین

پرتز (Martin Peretz) وجود دارند که همین افراطی بودنشان باعث بی‌اعتباریشان گردیده است. خبرنگاران «نیویورک تایمز»، «واشنگتن پست» و «وال استریت ژورنال» و شبکه‌های تلویزیونی در پوشش اخبار خاورمیانه نسبتا منصفانه عمل می‌کنند. مسئله این است که منازعه اعراب و اسرائیل بدون ارائه بافت و زمینه تاریخی، سیاسی آن به تصویر کشیده می‌شود. برای مثال، اکثر آمریکاییان نمی‌دانند که دولت فلسطینی پیشنهادی باراک، شامل چندین بانتوستان می‌شد که جاده‌های تحت کنترل اسرائیل از میان آنها می‌گذشت و ایست‌های بازرسی اسرائیلی‌ها در این جاده‌ها برپا می‌شدند، در عوض آنان تصور می‌کردند که اسرائیلی‌ها پیشنهاد سخاوتمندانه‌ای ارائه داده‌اند که عرفات بدون هیچ منطقی آن‌را رد کرده است. همچنین مطبوعات عمده معمولاً فلسطینی‌ها را به‌عنوان تجاوزگر معرفی می‌کنند، مثلا می‌گویند: «در پاسخ به خشونت فلسطینی‌ها، اسرائیل به سوی غزه موشک پرتاب کرد». هیچ خبرنگاری تا به حال نگفته است که «در پاسخ به سه دهه اشغال کرانه غربی و غزه، افراد مسلح فلسطینی با نیروهای اسرائیلی درگیر شدند».

با این همه، بسیاری از روزنامه‌نگارانی که در مورد خاورمیانه به پخش گزارش می‌پردازند، چه یهودی و چه غیریهودی، سخت تلاش می‌کنند که واقع‌بین باشند. گرچه بسیاری از روزنامه‌نگاران نظیر سافایر، کال‌توماس (Cal Thomas) جرج ویل (George Will) و چارلز اوتهامر (Charles Krauthammer) از جناح راست اسرائیل حمایت می‌کنند، هستند روزنامه نگارانی نظیر آنتونی لوئیس (Anthony Lewis)، فلورا لوئیس (Floral Lewis) و توماس فریدمن (Thomas Friedman) که به انتقاد از

دولت‌های دست راستی اسرائیل می‌پردازند، اما در رسانه‌های عمده چیزی بیش از انتقاد ملایم از اسرائیل نوعی تابو محسوب می‌شود.

نتیجه‌گیری

چنان‌چه ملاحظه شد، لابی یهود با استفاده از اهرم‌های گوناگونی که در داخل دستگاه حکومتی آمریکا و در رسانه‌ها و محافل اجتماعی آن در اختیار دارد، تلاش می‌کند تا سیاست‌های ایالات‌متحده را با منافع اسرائیل همسو سازد. در این میان آن‌چه که مهم است تلاش روشنفکران آمریکایی برای آگاه ساختن افکار عمومی آمریکا از قدرت فراوان لابی یهود می‌باشد. از سوی دیگر این تلاش باید به اصلاح ساختار سیاسی آمریکا منتهی گردد به‌گونه‌ای که نفوذ در آن از راه‌های مفسده‌آمیز امکان‌ناپذیر گردد، حال این اعمال نفوذ چه از بابت بنگاه‌ها و اتحادیه‌ها باشد و چه از جانب گروه‌های قومی نظیر یهودیان.

منابع

مقاله حاضر، ترجمه و تدوین سه مقاله زیر است که مطالب مهم آن به‌طور خلاصه تقدیم شده است:

_ Mark Weber, A Look at the Powerful Jewish Lobby in America, Institute for Historical Review, Newport. Beach. Ca.USA, 12 Joly 2002, http://www.ihr.org
_ Evan Green berg, Jewish Lobbies in the USA, Libel Magazine, Issue 384, 1996, International Federation of Liberal and Radical Youth (IFLPRY), Silkeborg, Denmark, http://www.iflry.org
_ Micael Lind, Distoring US Foreign Policy: The Israel Lobby and American Power, Washington Report Middle East Affairs, May 2002, http://www.wrmea.com

آمریکا و یهودی دیگر بدنه‌های ضداسرائیل در ایالات‌متحده

محمدحسن مرعشی*

پیش‌گفتار

تمامی دولت‌های آمریکا در طول سال‌های قرن بیستم از رژیم اشغالگر قدس حمایت کرده‌اند. این نکته پنهان و پوشیده‌ای نیست که حمایت مزبور برخاسته از وجود گره‌خوردگی منافع ملی دوسویه‌ای است که پیچیدگی‌های حاکم بر آن، یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های چنین نمادی را شکل می‌دهد. اقدامات دولت‌های آمریکا همواره در جهت هدایت افکار عمومی این کشور به چنین سمت و سویی، پی‌ریزی شده است. البته لطف رسانه‌های گروهی ایالات‌متحده را تقویت چنین فرایندی نیز نباید نادیده گرفت، به‌ویژه که رسانه‌های مزبور نوعاً در اختیار پشتیبانان اسرائیل قرار دارد. با این وجود هنوز هم افراد، سازمان‌ها و گروه‌هایی در این سرزمین هستند که به واقعیت‌ها، آن‌گونه که وجود دارند، می‌نگرند. بسیار ملاحظه شده است که

*. پژوهشگر مسائل بین‌الملل

چنین اشخاصی نوعاً مورد بی‌مهری افراد و گروه‌های سیاست‌گذار و مجریان آن قرار می‌گیرند. به‌طور کلی جریان‌های مخالف یادشده را می‌توان در قالب افراد، گروه‌ها و مؤسسات تعریف کرد. هدف نوشته حاضر به اختصار شناسایی و بازنمایاندن موارد یادشده است. گذشته از آن اعتقاد داریم در کنار چنین خواسته‌ای باید اشاره‌ای به علاقه‌مندی‌های دو جانبه آمریکا و اسرائیل نموده و زمینه‌هایی را مورد نظر قرار دهیم که میزان یک تعامل دوجانبه را به خوبی نشان دهد. اشاره به گفته‌های بعضی رؤسای‌جمهور آمریکا که آن‌را در گذشته‌های دور درباره یهود، بیان داشته‌اند، می‌توانند برای نشان دادن چگونگی رخنه همه‌جانبه یهود در عرصه‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی ایالات‌متحده مفید باشد.

نگرش‌های متضاد یهودیان

بسیاری بر این باورند که یهودیان، دارای نگرش واحدی در زمینه، برخورداری از یک دولت متعلق به مردم معتقد به این کیش، هستند. ولی واقعیت، جز این است. نگرش‌های متفاوت حاکم بر گروه‌های مختلف یهود موجود در سراسر جهان، نشان‌دهنده تضاد و تضارب آرای حاکم بر این مردم است.

«صهیونیسم بر آن است تا براساس داده‌هایی (اسطوره‌ای) چنین بنمایاند که اسرائیل مولود طبیعی داده‌ها و فرایندهای دوران کهن یهود است. نسل‌های نو یهود بر مبنای چنین باورداشتی مورد شست‌وشوی مغزی قرار می‌گیرند و بر این اعتقاد دست می‌یابند که نسل آنان برخاسته از دودمان

یهودیانی است که به هنگام تبعید در بابل، آروزی بازگشت به صهیون را در سر داشتند. اما براساس باورداشت‌های فراصهیونیست‌ها، تمام یهودیانی که در فلسطین گرد آمده‌اند، مجموعه‌های مهاجری به‌شمار می‌آیند که «الیم (Olim)» یا افراد برخوردار از ویژگی‌های مهاجرت، شمرده می‌شوند و حتی نسل پدید آمده از این گروه که در زبان عبری «صبرا (Sabra)» خوانده می‌شوند، تنها نسل دوم مهاجران به‌شمار می‌آیند. این گروه (فراصهیونیست‌ها) چنین باور دارند که وابستگی افراد مزبور به یهودیان کهنی که با ادعای پی افکندن حاکمیتی بر سرزمین مادری خویش به فلسطین آمده‌اند، اسطوره‌ای صهیونیستی شمرده می‌شود.

براساس برداشت فرانوگرایان (Post-Modernists)، مفهوم «اسطوره‌ای» صهیونیسم بیانگر اثرگذاری دیدگاه‌هایی است که از روند «تداوم تاریخ» ویرانگری به‌دست آمده که ره‌آورد فکری صهیونیست‌ها در آن نهفته است. این گروه، اسطوره مزبور را بی‌اساس می‌شمارند، زیرا اعتقاد دارند تاریخ عبارت است از تداوم وقفه‌ناپذیر رویدادهایی گسسته و جدا از هم که ارتباط آنها با یکدیگر برخاسته از تفکر اسطوره‌ای بدعت‌آفرینی شمرده می‌شود که ریشه در باورداشت‌های سیاسی دارد. تاریخ یهود برخوردار از ویژگی استمرار و تداوم نیست. یهودیان معاصر، میراث‌خوار هیچ با زمان تاریخی به‌شمار نمی‌آیند. فراصهیونیست‌ها اظهار می‌نمایند، «چنین باورداشت‌هایی تنها برای تحقق اهداف تبلیغات سیاسی صهیونیست‌ها، پی‌ریزی شده است».[۱]

براساس برداشت یهودیان مخالف اسرائیل و افرادی که نگاهی

صهیونیستی ندارند، می‌توان استقرای جالبی را از «تلمود» که کتاب مقدس معتقدان به صهیونیسم شمرده شده و گاه فراتر از تورات قلمداد می‌گردد، به‌دست آورد که مخالفت صریح و روشن خود را با تشکیل هرگونه دولت یهودی پیش از ظهور دگرباره یا رجعت مسیح، بیان می‌دارد. یهودیان مخالف دولت اسرائیل چنین باور دارند که به هنگام تبعید یهود در بابل، ارمیای پیامبر در هفتمین فراز فصل ۲۹ کتاب خود اعلام داشت که: «سلامتی آن شهر را که شما را به آن به اسیری فرستاده‌ام، بطلبید و برایش نزد خداوند مسئلت نمایید، زیراکه سلامتی آن، شما را سلامتی خواهد بود».[۲]

این فراز، در حقیقت خاستگاه «سیاست خارجی» یهود در تمامی دوران‌های پس از تبعید به‌شمار می‌آید. ارمیای پیامبر در دو فراز بعدی همین فصل اظهار می‌دارد: «مگذارید که انبیای شما که در میان شمایند و فالگیران شما، شما را فریب دهند و به خواب‌هایی که شما ایشان را وا می‌دارید که ببینید، گوش مگیرید، زیرا خداوند می‌گوید که ایشان برای شما به اسم من کاذبانه نبوت می‌کنند و من ایشان را نفرستاده‌ام».[۳] این دو آیه، رسواکننده همه دروغگویانی است که به نام پیامبران یهود، خواستار تشکیل دولتی برای این قوم بوده و هستند.[٤]

مخالفان اسرائیل در آمریکا

عرصه سیاسی ـ اجتماعی ایالات‌متحده طی سال ۲۰۰۱ که آغاز هزاره سوم به‌شمار می‌آید، بر اثر اقدامات وحشیانه‌ای که دولت و ارتش اسرائیل آن‌را در مورد مردم بی‌پناه فلسطین معمول داشتند، شاهد نوعی واخوردگی و اعتراض

یهودیانی گشت که در جامعه آمریکا به‌سر برده و هیچ‌گاه از بذل کمک‌های گسترده مادی و معنوی به این دولت امتناع نورزیده بودند. این بدنه‌ها که مجمع مرکزی احبار یهود آمریکا و کانادا (خاخام‌ها) The Central Rabbinical Congress of the U.S.A Canada مهم‌ترین آنها به‌شمار می‌آید، بنا به اظهار روزنامه نیویورک تایمز، اعتراض خود را در مورد دولت اسرائیل به گوش جهانیان رساندند، گروه یادشده چنین اظهارنظر کرده است: «دو هزار سال پیش، یهود به هنگام ویرانی معبد، توسط پروردگار از اعمال هرگونه حاکمیتی بر سرزمین مقدس تا پیش از ظهور دگرباره مسیح، بازداشته شدند. آنان حتی از این‌که جنگی را طی این مدت علیه ملت‌هایی معمول دارند که میزبانی آنان را عهده‌دار شده‌اند، منع گشتند. از آن گذشته از این قوم خواسته شد تا در طول این مدت رفتار درستی داشته، با میزبانان خویش در همه جای جهان، مهربان باشند.

بیش از دو هزار سال است که یهود براساس فرمانی الهی پذیرای تبعید شده‌اند و طی این مدت هیچ‌گاه در پی آن نبوده‌اند که علیه کشورهای میزبان و دیگر مردم دنیا، عصیان نمایند. در این مدت طولانی، هیچ نقشه یا طرحی برای رویارویی با ساکنان و زمامداران سرزمین مقدس وجود نداشته است. تنها وسیله‌ای که یهودیان برای رهایی از تبعید و سرگردانی آن‌را به‌کار می‌بستند، دعا و نیایش بود.

در زمانی‌که معبد دوم ویران گردید، یوچانان‌بن زکای یکی از احبار یهود متعصبان قوم خود را از اقدامات یک‌جانبه بازداشت و زمینه را برای گفت‌وگو با رم آماده ساخت. این شیوه منحصر به فرد تا یکصد سال پیش و

هنگام سربرآوردن صهیونیست‌ها، معمول و متداول بود. در واقع نهضت صهیونیسم حرکت گروه محدودی شمرده می‌شود که در پی دستیابی به نمادهای غیرممکن ماوراءالطبیعه است. هدف مشخص این گروه مقابله با فرمانی آسمانی شمرده می‌شود که در تبعید خلاصه گشته است. صهیونیسم منکر مفهوم آسمانی تبعید است.

ماهیت صهیونیسم منکر مفاهیم آسمانی تبعید است. از آن گذشته این نگرش نسبت به رنج و درد و خطراتی که اسرائیل آنها را متوجه یهود و غیریهود ساخته، کاملاً بی‌تفاوت است. صهیونیسم نشان‌دهنده شکست باور داشت‌ها و آیین‌های تاریخی یهود است. حکیمان و اندیشمندان یهود هم از آغاز مخالفت خود را با مضامین این تفکر اعلام نمودند. یهود تا به امروز وفاداری خود را نسبت به آسمانی بودن اصل تبعید، نشان داده است. اقدامات خشونت‌آمیزی که امروزه توسط اسرائیل زاییده این تفکر در مورد یهود و غیریهود، اعمال می‌گردد، بی‌شک خاستگاهی توراتی ندارد.[۵]

مخالفت مزبور دارای پس‌زمینه‌هایی تاریخی نیز هست. جامعه شش میلیونی یهود آمریکا، روی موافقی به حکومت مزبور نشان نمی‌دهد و تنها شمار اندکی از آنان مدافع دولت اسرائیل شمرده می‌شوند. درصد بالایی از این اقلیت جامعه آمریکا که رقمی حدود ۵/۲٪ از کل جمعیت این سرزمین را رقم می‌زنند، یا نسبت به دولت یهودی اسرائیل بی‌تفاوتند و یا به مخالفت با آن برخاسته‌اند.[۶] تاریخ نشان می‌دهد برخلاف رؤسای‌جمهور آمریکا در سده بیستم، افراد برجسته‌ای که در قرن ۱۹ در این سمت قرار گرفته بودند، برمبنای تجربه تاریخی خویش نگاه مثبتی به پیروان کلیم نداشته‌اند. پیش از آن‌که یهود در آمریکا

گستردگی مزبور را تجربه نماید، نگاه این جامعه به اقلیت یادشده براساس رهنمودهای رهبران آن، نگاهی منفی بود. فرازی از سخنان جورج واشنگتن، نخستین رئیس‌جمهور آمریکا درباره یهود این واقعیت را بیان می‌دارد که: «آنان (یهود) به‌گونه‌ای بسیار موثر بیش از هر دشمن دیگری، علیه ما اقداماتی را معمول می‌دارند و خطر بزرگی را برای آزادی، علایق و توجهات ما، به‌وجود می‌آورند. جای دارد که ایالت‌های ما به‌دلیل عدم برخورد با چنین خطر فزاینده‌ای که سعادت و رستگاری آمریکا را به چالش کشیده است، به سوگ بنشینند». (۷)

همین مفهوم را می‌توان از سخنان دیگر رؤسای‌جمهور آمریکا دریافت. گذشته از افرادی نظیر توماس جفرسون و پیتر استیوسان، فرماندار ایالات‌متحده در سده ۱۷، سخنان بنجامین فرانکلین درباره این قوم بسیار جالب است: «من کاملاً با گفته‌های ژنرال واشنگتن موافقم که ضرورت دارد به‌عنوان ملتی جوان، در برابر نفوذ و تأثیر خدعه‌آمیز و تهدیدهای مکارانه یهودیان، خود را محافظت نماییم.

یهود هر کجا که در مقیاسی وسیع وجود داشته باشند، نه تنها ارزش‌های اخلاقی آن جامعه را کاستی خواهد داد، بلکه یکپارچگی تجاری آن‌را نیز به چالش خواهد کشید و ضمن کناره‌گیری از متن اجتماع، خود را جذب‌شده آن قلمداد می‌نمایند و به‌منظور بی‌ارزش نمودن مسیحیتی که دارای خاستگاهی مردمی است، به مخالفت با مرزهای ترسیم‌شده اجتماعی پرداخته، دولتی را در دل دولت موجود پایه‌گذاری می‌نمایند و سرانجام آن‌را به ورطه نیستی می‌افکنند و وضعیتی را تکرار می‌کنند که آن‌را برای دولت‌های اسپانیا و پرتغال به‌وجود آوردند.

یهود بیش از ۱۷۰۰ سال است که سرنوشت غمباز خود را در تبعید از سرزمینی که آن‌را فلسطین نامیده‌اند، تجربه می‌نماید. ولی آیا جهان این سرزمین را به ثمنی بخس در اختیارشان خواهد گذاشت؟ آیا هیچ اندیشیده‌اید چرا آنان برای بازنگشتن به این سرزمین دلایلی اقامه می‌کنند؟ این گروه همواره طفیلی دیگران بوده‌اند و کسی که چنین باشد نمی‌تواند مستقل باشد. آنان ناچارند برای زیستن به مسیحیان و دیگران وابسته باشند. اگر شما آنان را از جامعه آمریکا طرد ننمایید، در مدتی کمتر از دویست سال چنان در این جامعه نفوذ و رخنه خواهند کرد که سرانجام بر این سرزمین فرمان خواهند راند و شکل حکومتی را تغییر خواهند داد که ما مردم آمریکا برای برپایی آن نه تنها خون داده که زندگی خویش را وقف به‌دست آوردن آزادی متداول در آن کرده‌ایم. هر آینه اگر شما این گروه را از کشور نرانید در مدتی کمتر از دویست سال آنان اربابان شما خواهند شد و شما ناچار خواهید بود در مزارع کشور رعیتشان باشید. شما را از آن برحذر می‌دارم که اگر یهود را از این کشور نرانید نسل‌های آینده نفرینتان خواهد کرد». (۸)

دروغ بزرگ

اینک آن‌چه نباید روی دهد اتفاق افتاده است و یهود در طول سال‌های حضور خود در ایالات‌متحده، زوایای پنهان و پیدای این سرزمین و دستگاه‌های اجرایی آن‌را تسخیر کرده‌اند. گروه‌های یهود آمریکا جز در موارد معدودی نه تنها از برپایی دولت یهود در فلسطین پشتیبانی می‌کنند بلکه تلاش می‌نمایند اشغالگران مورد بحث و دولت آنان را، مجریان دموکراسی

غربی به‌شمار آورند، حال آن‌که اصل برپایی این دولت بر مبنای مجموعه‌ای از فریب‌ها شکل گرفته است که بدان خواهیم پرداخت. در حالی‌که فلسفه وجودی صهیونیسم براساس تبعیض نژادی رقم خورده است، ادعای بسیاری از هواداران آمریکایی آن مبنی بر این‌که رژیم اشغالگر قدس تنها نظام دموکراتیک خاورمیانه شمرده می‌شود، فریبی بیش نیست. افکار عمومی آمریکا براساس تبلیغات یهودیان این کشور چنین باور دارد که صهیونیسم حرکتی مدرن شمرده می‌شود که تمدن را برای سرزمینی خالی از سکنه به ارمغان آورده است. نگاهی به یکصد سال تاریخ جهان، بی‌محتوا بودن چنین ادعایی را اثبات می‌کند. این موضوع اخیراً طی مقاله‌ای با عنوان «فریب صهیونیسم»[۹] به‌گونه‌ای مشروح و مستدل، مورد بحث قرار گرفته است. اشاره به ادعاهای تئودور هرتسل، بنیانگذار تفکر صهیونیسم و انتشار کتابی از وی با عنوان «دولت یهود» و فراخوانی جهان به لزوم برخورداری این قوم متفرق در اقصی نقاط عالم در سرزمینی که متعلق به آنان باشد، نقطه آغاز بحث را شکل داده است. وی در کتاب یادشده چنین نگاشته است: «مسئله یهود، موضوعی انکارناپذیر است. نابخردی است اگر این مسئله را نادیده بیانگاریم. این موضوع هر کجا که یهود حضور داشته باشد، وجود دارد. آنجایی هم که چنین مسئله‌ای نباشد، یهود آن‌را ایجاد خواهد کرد. به‌عنوان یک یهودی اعتقاد دارم تفکرات ضدسامی که بیشتر یک شوخی به‌نظر می‌آمد، اکنون در میان مردم جهان، گسترش یافته است. برای این‌که بتوانیم این مسئله ملی را حل کنیم ناچاریم آن‌را تبدیل به یک موضوع جهانی بنماییم. پایه‌گذاری دولت یهود، ضرورتی جهانی است، زیرا ما نیز مردمی

هستیم. چنان‌چه سرزمینی در اختیارمان گذاشته شود، خود پیشبرد امور را عهده‌دار می‌گردیم. هیچ‌کس به اندازه‌ای ثروتمند و قدرتمند نیست که به تنهایی بتواند مردمی را در سرزمینی مأوی دهد. تنها یک اندیشه این توان را دارد که خواسته مزبور را تحقق بخشد، آن هم اندیشه برپایی یک دولت در یک سرزمین است. جابه‌جایی‌های درون سرزمینی که توسط یهود اعمال گردد، می‌تواند این خواست را محقق نماید».[۱۰]

صهیونیست‌ها از دیرباز این فریب را در ایالات‌متحده رواج داده‌اند که فلسطین تا پیش از مهاجرت یهود، سرزمینی خالی از سکنه بوده است. رواج این نگرش دستمایه بروز اندیشه‌های مخالفی گردید که چنین باور دارد: «مصیبت در وجود ما خانه کرده، از رضایت دادن به زمامداری افرادی نظیر کیسینجر، آلبرایت، ولفوویتز، پرل، آبرامز و لیبرمن نشأت گرفته است که کشورمان را به کام شیر می‌افکنند و این فریب را به ما می‌فروشند که: «اسرائیل تنها دموکراسی خاورمیانه شمرده می‌شود». اجازه ندهید بیش از این خود را فریب دهیم، ما زمانی می‌توانیم اقتدار خود را بازیابیم که بتوانیم هواداران صهیونیسم را از بدنه دولت آمریکا کنار بگذاریم و همان کسانی را از این دستگاه طرد نماییم که در کمال وقاحت خیره به چشمانمان می‌نگرند و شارون را مرد صلح لقب می‌دهند. این گروه سیاست‌های داخلی و خارجی آمریکا را به‌گونه‌ای رقم می‌زند که تنها در خدمت منافع اسرائیل باشد».[۱۱] در حالی‌که مبانی دموکراسی غربی آن‌گونه که ما آن‌را می‌شناسیم هیچ‌گونه تطابقی با دولت اسرائیل ندارد زیرا: «صهیونیسم هیچ‌گاه تبدیل به نهضتی دموکراتیک نخواهد شد چون دکترین این تفکر خاستگاهی فرازمینی داشته،

ریشه در خون، تصوف و بازگشت به سرزمین موعود دارد. این تفکر خود را بر شرایط موجود تحمیل کرده است و برای تحقق خواست خود، از فریب، نیرنگ، پیمان‌شکنی، دیپلماسی پشت‌پرده، عنف و زورگویی، دروغ، ارعاب و ترور بهره جسته است. صهیونیسم این‌گونه خود را باز نمایانده و واقعیت خود را بدون هیچ ملاحظه‌ای چنین آشکار کرده است». [۱۲]

تکرار نامتجانس تاریخ

مردمی که در سایه دموکراسی به‌سر می‌برند سه اصل را لحاظ می‌نمایند که عبارتند از: الف ـ برابری حقوق، فرصت‌ها و رفتارها. ب ـ قرار گرفتن تحت فرمان کسانی که خود در انتخاب آنان نقش دارند. ج ـ برخورداری از سرزمین و مردمی که اصول یادشده را رعایت نمایند. این شیوه را می‌توان براساس داده‌های تفکر غربی بهترین روش حکومتی شمرد که مردم سرزمین‌های باختری آن‌را تاکنون تجربه کرده‌اند، زیرا براساس داده‌های مزبور، هر فرد قرار گرفته در چنین نظامی دارای یک رأی است که محترم شمرده می‌شود. تاریخ ایالات‌متحده‌ای که مدعی اعمال چنین روندی در جهان گشته، نشان می‌دهد که طی شکل‌گیری دولت‌های این سرزمین در سال‌های پایانی سده هجدهم، تا سال‌های پایانی سده بیستم تنها دو پدر و پسر توانسته‌اند در حالی‌که هر دو در قید حیات هستند و ناظر بر رفتار خلف‌های خود می‌باشند، به مقام ریاست‌جمهوری ایالات‌متحده دست یابند. پدر و پسر نخست، عبارتند از جان آدامز و جان کوینچی آدامز پدر و پسر دوم را، جورج بوش و جورج دبلیو بوش، شکل داده‌اند. تفاوت‌های ماهوی

فراوانی میان این دو مجموعه وجود دارد زیرا دولت نوپای آمریکا در ۱۷۹۱ نظام نوینی را در جهان پایه‌ریزی نمود که فدرالی خوانده می‌شد و دارای چهار ویژگی بود:

۱. وجود لایه‌ای چندگانه‌ای که هر یک از آنها در دستگاه دولت، نمایندگانی دارند.

۲. برخورداری از سیستم کنترل به‌منظور ایجاد توازن و اعمال دموکراسی به‌گونه‌ای که لایه‌های مختلف قدرت، ناچار به پیروی از اصول ترسیم شده توسط لاک و مونتسکیو گردند.

۳. نظارت علیه قانون بر امور به‌گونه‌ای که دیوان عالی متولی این مهم گردد.

٤. تعریف منافعی جمعی براساس اعمال نظام فدرال. [۱۳]

تلاشی بیهوده

این نکته بسیار روشن است که اقدامات ایالات‌متحده در دوره‌های ریاست‌جمهوری بوش پدر و پسر تجانسی با آن‌چه در سده هجدهم روی داد، ندارد. زیرا آمریکای رهاشده از قید استعمار بریتانیا بر آن شده بود تا حلاوت آزادی به‌دست آمده را ارزانی دیگران نماید و برای تحقق چنین خواستی از هزینه کردن امتناع نمی‌نمود. اما در این زمان دولت یادشده در پی تحقق منافع گروه اقلیت سیری‌ناپذیری است که بر اکثریت زحمت‌کشی فرمان می‌راند که می‌رود تا سر از خواب گران خود بردارد. جنگ افزاری‌های رقم‌خورده در دهه پایانی سده بیستم و آغاز هزاره سوم، نشان از تعارض

قدرت اروپا و آمریکا ندارد، بلکه نشان‌دهنده وجود اختلاف‌نظر این دو قاره در زمینه نظم نوینی است که هر یک مدعی پرچمداری آن شده‌اند. چنین نگرش و برداشتی را مجموعه‌ای رقم زده است که در دستگاه اجرایی جورج بوش حضوری فعال دارند.

نگاهی به گفته‌های جورج تنت، رئیس فعلی سازمان سیا، که متعلق به مجموعه مورد بحث قرار گرفته در کنار جورج بوش پسر است، پرده از خواسته‌های واقعی مجموعه یادشده برمی‌دارد: «کشور ما، خانه‌ای است که به تمامی افرادی که برخوردار از اصالت ملی، پیشینه روشن و فرهنگ معینی هستند، هدیه شده است. قدرت بی‌پایان ما در کثرت‌مداری ما نهفته است. باید این نماد را به‌عنوان داشته‌ای بسیار ارزشمند، پاس داشت. هرگاه این نماد را نادیده انگاریم، بسیاری از توانمندی‌ها و منابع مورد نظر را از دست خواهیم داد. کشور ما چنین زیانی را برنمی‌تابد. من این کثرت‌مداری را ابزار توانمندی برای رویارویی با چالش‌هایی می‌شمارم که سده آینده آنها را پیش رویمان قرار خواهد داد. به همین جهت است که من کثرت‌مداری را زیربنای بسیار ارزشمند برنامه‌های استراتژیک کشور می‌شمارم و برآنم تا بهره‌گیری از توان نیروی کاری را افزایش دهم که برخوردار از توانمندی‌های مشخصی هستند. این روند، خطاناپذیر است. افزایش این توان موجب می‌شود که طی بیست سال آینده، زنان و رنگین‌پوستان بسیاری جذب بازار کار آمریکا خواهند شد. نسل آینده که امرزوه میانگین عمر آن ۱۵ تا ۲۵ سال است، در آمیخته‌ترین نسل تاریخ آمریکا به‌شمار خواهد آمد. روشن است که ما نمی‌توانیم مردم را تحت تأثیر قرار دهیم، مگر این‌که به آنان بنمایانیم که آینده روشنی در انتظارشان است.»[۱۴]

ولی آیا چنین آرزویی تحقق خواهد یافت؟ و آیا آمریکا که داعیه پرچمداری آزادی را در جهان درافکنده است، خواستی از این دست را محقق خواهد نمود؟ اقدامات و عملکردهای جهانی گروهی که در کنار رئیس‌جمهور آمریکا قرار گرفته، چنین امکانی را از میان برداشته و سیر نزولی محبوبیت رئیس‌جمهور و همه مردان وی را رقم زده است. این اصل را همه‌پرسی‌های اخیر به خوبی بازنمایانده است. از این نکته که بگذریم، جهان پس از دوران جنگ سرد، دیگر نگرش‌ها و دیدگاه‌های مبتنی بر ناسیونالیسم و ملیت‌گرایی را برنمی‌تابد. شاید تا پیش از حادثه ۱۱ سپتامبر چنین نگرشی، کم و بیش جایگاهی در میان نخبگان اجتماعی آمریکا داشت و تلاش در جامعه مزبور برای تقویت اندیشه‌های ناسیونالیستی صورت می‌پذیرفت، اما حادثه یادشده، نقطه پایانی بر تلاش‌های مزبور گذاشت. گمان می‌رود آمریکا توجهی نوین به حرکتی نموده است که در سراسر جهان علیه آن در حال شکل‌گیری است. «ناتوانی آمریکا در بهره‌گیری از نماد ملیت‌گرایی سه دلیل عمده دارد که عبارتند از: دلیل نخست که پیش‌پا افتاده می‌نماید، این است که اقدامات ایالات‌متحده هم در میان دولت‌ها و هم در سطح توده‌ها، گونه‌هایی از ناخرسندی را ایجاد نموده است. دلیل دوم که بسیار اهمیت دارد این است که سیاست‌های این کشور که در پی دشمن‌آفرینی‌های خارجی است، بدون شک بازتاب‌هایی را برای آن به ارمغان خواهد آورد. از این نکته که بگذریم اصل تفکر ملیت‌گرایی به‌گونه‌ای رقم خورده است که توانمندی‌های لیبرال دموکراسی را به چالش می‌کشاند...» سیاست‌های ایالات‌متحده اغلب به‌گونه‌ای رقم می‌خورد که

تأثیرات منفی را بر دیگران گذاشته و آنان را وا می‌دارد تا از دولت‌های خود که مورد تهاجم آمریکا قرار گرفته‌اند، حمایت و پشتیبانی نمایند. این نکته نیز مطرح است که سیاست‌ها و رفتارهای خارجی ایالات‌متحده، سلطه‌طلبانه و برتری‌جویانه می‌نماید. این تفوق‌طلبی در موارد فراوانی مشهود بوده است که نمونه‌های آن‌را در موضع‌گیری آمریکا در قبال پروتکل کیوتو، دادگاه جنایات بین‌المللی و طرح جامع منع آزمایش‌های هسته‌ای می‌توان یافت. عدم پذیرش توافقات جمعی مزبور ممکن است در سطح داخلی، امتیازهایی را برای دولت آمریکا فراهم کند، اما غیرآمریکایی‌ها بدون شک با آن دچار مشکل می‌گردند که در نهایت مشروعیت و مقبولیت آمریکا را در سطح جهانی خدشه‌پذیر می‌نماید.[۱۵]

سخن آخر

به‌نظر می‌رسد بدنه‌هایی که در داخل آمریکا به مخالفت با ساختار دولت اسرائیل و مشروعیت آن برخاسته‌اند، راه به جایی نبرند. زیرا اقلیت یهود ساکن ایالات‌متحده چنان در تاروپود بدنه‌های موجود اجتماعی ریشه دوانده‌اند که رقم خوردن سیاستی بدون تأمین دیدگاه‌های آنان، امکان‌پذیر نمی‌باشد. گره‌خوردگی و همسویی منافع آمریکا و اسرائیل به‌رغم توصیه‌های رهبران گذشته این کشور که بدان‌ها در این مقاله اشارتی رفت، چنان در یکدیگر عجین گشته است که تحقق خواسته‌های یک سو، به معنی تأمین اهداف سوی دیگر است. این واقعیت چنان انکارناپذیر می‌نماید که شارون، رئیس دولت غاصب اسرائیل در سخنانی از آن چنین یاد می‌کند: «هر زمانی‌که

ما اقدامی را معمول می‌داریم، بسیاری از شمار مرا مخاطب ساخته، اظهار می‌دارید که آمریکا چنین و چنان خواهد کرد...

من می‌خواهم نکته روشنی را یادآور شوم که از فشار آمریکا بر اسرائیل هراس نداشته باشید، زیرا ما یهودیان هستیم که کنترل آمریکا را به‌دست داریم، خود آمریکایی‌ها به خوبی این نکته را می‌دانند».[١٦]

بر این اساس نمی‌توان این امیدواری را داشت که جامعه ایالات‌متحده برخوردار از سیاستمدارانی یهودی یا متمایل به یهود دست رد به سینه خواسته‌های کشوری بگذارد که وجود آن تأمین‌کننده منافع دنیای سرمایه‌داری است. بررسی چهره‌هایی که در حال حاضر همه مردان رئیس‌جمهور خوانده می‌شوند و به جناح‌های اصول‌گرای مذاهب کلیمی و مسیحی تعلق دارند، فرصتی دیگر را می‌طلبد. همچنین آشنایی با زندگی روزمره شخص اول آمریکا و گروهی که در اطراف وی فعالیت خستگی ناپذیری را دنبال می‌نمایند، به شناخت این دولت کمک شایانی خواهد کرد. بررسی چهره‌های مزبور را به مقاله‌ای دیگر وا می‌گذاریم، به‌ویژه که اینک سازوکارهای نوینی در روابط بین‌الملل رقم می‌خورد که داده‌های آن متفاوت از داشته‌های دوران جنگ سرد است. ملغمه‌ای از ایده‌آلیسم سیاسی، غرور ملی، خودمحوری و ملی‌گرایی آمریکایی موجب بروز احساسات متفاوتی در خارج از آمریکا شده است. برخی از ایده‌آل‌ها و جهان‌مداری نگرش‌های خوش‌بینانه این کشور را تحسین می‌نمایند و اقدامات صلح‌جویانه و رهبری جهانی آن‌را تأیید می‌کنند. دیگران، ملیت‌گرایی آمریکا را باز پس می‌زنند و آن‌را نمادی می‌شمارند که مبتنی بر خودخواهی بوده و در عین حال

خسته‌کننده و غیرقابل تحمیل می‌شمارند. در زمان‌های عادی، این تضاد بین‌المللی تنها دستمایه بروز یاوه‌گویی‌های بیهوده شمرده می‌شود. اما هنگامی‌که ملیت‌گرایی آمریکا پشتوانه سیاست خارجی این کشور می‌شود، چنین سازوکاری موجب بروز حرکت‌های ضدآمریکایی در سراسر جهان می‌شود، درست در چنین مواقعی است که به هیچ‌وجه نمی‌توان تضادها و تنش‌های برخاسته از ناسیونالیسم آمریکا را نادیده انگاشت یا این‌که دیده از تبعات ناشی از چنین واقعیتی پوشید که مشروعیت ایالات‌متحده را در خارج از این سرزمین به مخاطره می‌افکند.[۱۷]

پی‌نوشت‌ها

1. Shlomon Sharan, Myth: Cultural Assets or Anti-Zionist Weapon, Ariel Center for Policy Research, Ajournal of Political and the Arts, Jan. 2000

نگاه کنید به:

http://ww.acpr.org.il/nativ/2002-1

۲. کتاب مقدس، کتاب ارمیای نبی، باب بیست و نهم، فراز ۷

۳. همان، فرازهای ۸ و ۹

4. Jess Against Zionsim, Three Storng Oaths, in http://www.jewsagainstz Zionism.com/articles
5. We are Against the Israeli Tovernment and Its Wars, the New York Times, Sundy, February 11, 2001
6. Anti Semitism World Wide 1997/8, the Jewich Community http://www.tau.ac.il/antisemitism/asw 97-8
7. Who Runs USA Today?
http://www.abbd.com/islam/english/toread/frnklin.htm
8. Ibid
9. The Fraud of Zionism-Partl
http://www.russgranata.com/fraud.html
10. Ibid

11. Western Democracy. Is Incompatible with Zionism http://www.rense.com/general 35/ wewds.htm
12. The Fraud of Zionism
13. Democracy-Road to peace http://www.road to peace.org/resources/governance/democracy.htm
14. Statement of the Director of Central Intelligence, George Tenet, Press Release, 1 Feb. 1999
15. Minixin pei, the Paradox of American Nationalism, Foreign Policy, May, june 2003, p.35
16. Radio Islam, USA's Rulers: All Are jews http://www.abbc.com/islam/english/toread/frnklin.htm
17. Same as (No. 15) P. 37

آمریکا و اسرائیل: روابط استراتژیک

نبی آزادی*

پیش گفتار

دلیل پیوند روابط آمریکا و اسرائیل چیست؟ چه عاملی باعث شده است که این دو تا حد «دلبستگی دیوانه‌وار» به هم وابسته باشند؟ از زمان شکل‌گیری اسرائیل، ایالات‌متحده آمریکا چه سیاستی را در قبال این رژیم اتخاذ کرده است؟ میزان و حجم کمک‌های نظامی و اقتصادی آمریکا، به اسرائیل چقدر است؟ و به‌طور خلاصه چرا آمریکا به قیمت خریدن دشمنی جهان اسلام و عرب دست از حمایت اسرائیل برنمی‌دارد؟ اینها سؤالاتی هستند که در این مقاله به آن پرداخته می‌شود. کمک‌های خارجی همواره ابزاری مهم در سیاست خارجی کشورها و به‌ویژه آمریکا بوده‌اند. میزان این کمک‌ها نشان‌دهنده سطح روابط بین دو کشور می‌تواند باشد. اسرائیل به‌دلیل موقعیت ژئوپلیتیک و جایگاهی که جامعه یهود و صهیونیست در داخل آمریکا دارند، برای آمریکا به‌عنوان یک «امتیاز استراتژیک» (Strategic Asse) محسوب

* فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل.

می‌شود و امروزه بزرگ‌ترین دریافت‌کننده کمک‌های خارجی آمریکاست. هدف ما از این نوشته بررسی و تجربه و تحلیل ریشه‌های همبستگی بین آمریکا و اسرائیل و روابط استراتژیک و کاملاً ویژه بین این دو است.

همچنین به‌طور خلاصه به بررسی کمک‌های آمریکا به اسرائیل پرداخته و سپس جایگاه لابی اسرائیل در آمریکا که به‌عنوان «حزب سوم آمریکا» از آن یاد می‌شود مورد مداقه قرار می‌گیرد.

آمریکا و اسرائیل، ریشه‌های پیوند

شاید سخت‌ترین تصمیم دوران ریاست‌جمهوری ترومن، رئیس‌جمهوری وقت ایالات‌متحده آمریکا حمایت یا عدم حمایت از ایجاد یک دولت یهودی در فلسطین بود. مشاوران و کابینه وی به دو جبهه تقسیم شده بودند. در یک سو کلرک کلیفورد، مشاور ترومن عمیقاً بر این باور بود که آمریکا بایستی از این اقدام حمایت کند. به اعتقاد وی یهودیانی که پس از قتل‌عام دوران جنگ جهانی دوم، جان سالم به‌در برده‌اند، مستحق یک پناهگاه و مأمن امن می‌باشد. علاوه بر این دولت جدید در هر صورت به‌وجود خواهد آمد، چه ترومن از آن حمایت کند یا نکند. از سوی دیگر وزیر امورخارجه ترومن، جورج مارشال دیدگاه دیگری داشت. ژنرال بازنشسته که نقش برجسته‌ای در جنگ جهانی دوم ایفا کرده بود در جلسه ۱۲ می ۱۹٤۸ در کاخ‌سفید به شناسایی سریع اسرائیل توسط آمریکا اعتراض و نسبت به این اقدام هشدار داد. به اعتقاد وی در صورت شناسایی اسرائیل دسترسی به منابع نفت اعراب به خطر خواهد افتاد. با این وجود در نیمه شب ۱٤ می ۱۹٤۸ به وقت

اورشلیم رسماً تشکیل دولت اسرائیل اعلام و دولت آمریکا به ریاست‌جمهوری ترومن ۱۱ دقیقه بعد به‌طور رسمی آن‌را به رسمیت شناخت.[۱] ترومن حتی قبل از تشکیل دولت اسرائیل در ژوئن ۱۹۴۵ پیشنهاد کرد هزینه انتقال یکصد هزار یهودی از اروپا به فلسطین تصویب شود.

پس از تشکیل دولت جدید، آمریکا کمک قابل توجهی به اسرائیل نکرد و به‌علت اختلاف‌نظر در بین دولت آمریکا، بررسی تقاضای وام اسرائیل تا ژانویه ۱۹۴۹ به تأخیر افتاد. حتی در سال‌های دهه ۵۰ میلادی روابط دو کشور تا حدودی تیره شد. بحران در روابط دو کشور تنها در سال ۱۹۵۳ و به‌ویژه در سال‌های ۱۹۵۷ ـ ۱۹۵٦ در مورد جنگ کانال سوئز بود که طی آن آیزنهاور، رئیس‌جمهور آمریکا و جان فاستردالاس، وزیر امورخارجه وی، فشار زیادی بر اسرائیل وارد کردند تا شبه‌جزیره سینا را که طی جنگ ۱۹۵٦ اشغال کرده بود، تخلیه کند.

می‌توان گفت که در سال‌های اولیه تشکیل اسرائیل، فرانسه و اسرائیل به‌دلیل وجود دشمن مشترک، جمال عبدالناصر، روابط بسیار نزدیک و حتی نزدیک‌تر از روابط آمریکا و اسرائیل، با هم داشتند. در سال‌های دهه ۵۰ و اوایل دهه ٦۰ میلادی فرانسه مهم‌ترین منبع تأمین‌کننده تسلیحات اسرائیل بود. به طوری‌که اسرائیل در جنگ ۱۹٦۷ بیشتر با سلاح‌های فرانسوی پیروز شد تا آمریکایی. تنها پس از یک رشته جنگ بین اعراب و اسرائیل و درگیری‌های بین دو ابرقدرت آن زمان، آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی بود که روابط آمریکا و اسرائیل بیش از پیش مستحکم و نزدیک شد.[۲]

اما نشانه‌های تغییر در روابط آمریکا و اسرائیل از دو منظر قابل بررسی

است. یک دیدگاه دلیل این تغییر را در سیاست داخلی آمریکا و ملاحظات انتخاباتی و رأی یهودیان در بسیاری از ایالت‌های کلیدی آمریکا مانند نیویورک، نیوجرسی، پنسیلوانیا، ایلی نویز، فلوریدا و کالیفرنیا می‌داند که بیشتر در دوران ریاست‌جمهوری دموکرات‌ها که از ترومن شروع و در دوران کندی و جانسون شدت یافت، قابل توجه بوده است. از یک منظر دیگر، تغییرات عمیق در روابط آمریکا و اسرائیل که در روز دوم ریاست‌جمهوری آیزنهاور نشانه‌های آن آشکار شد، نه به دلیل مسائل داخلی آمریکا بلکه به‌دلیل ملاحظات و عوامل استراتژیک در منطقه خاورمیانه و اذعان به این امر بود که اسرائیل می‌تواند یک امتیاز استراتژیک برای آمریکا به‌حساب آید. تغییرات و بحران‌های سال ۱۹۵۸ در کشورهای عراق، لبنان و اردن سبب تشدید این روند شد. در آن زمان حکومت طرفدار غرب در عراق سرنگون شد، پادشاهی شاه حسین در اردن به خطر افتاد و لبنان به حدی بی‌ثبات شده بود که آیزنهاور ناوگان دریایی آمریکا را به سواحل این کشور اعزام کرد. بنابراین با تغییرات یادشده در منطقه خاورمیانه روابط دو کشور آرام آرام پیش رفت و بعد از جنگ شش روزه ۱۹٦۷ و به‌ویژه پس از جنگ یوم کیپور ۱۹۷۳ و صلح کمپ دیوید روابط بین مصر و اسرائیل در سال ۱۹۷۹ عمیق‌تر شد، به طوری‌که از اواخر دهه ۷۰ میلادی به بعد اسرائیل، بزرگ‌ترین دریافت‌کننده کمک‌های خارجی آمریکا بوده است.

بدون شک تکامل تدریجی این روابط از دوستی تا اتحاد کامل بدون حمایت مردم آمریکا که اکثریت آنها با میراث مشترک یهودی ـ مسیحی با اسرائیل همدردی می‌کنند، نمی‌توانست به‌دست آید. این میراث مشترک،

بنیادگرایی اسلامی و حوادث تروریستی که به اعراب نسبت داده می‌شود سبب تحکیم این روابط شده است. اسرائیل هرگز به منافع آمریکا حمله نکرده است، هرگز از دشمنان آمریکا حمایت نکرده و در سازمان‌های بین‌المللی همواره در کنار آمریکا بوده است. علاوه بر این لابی قدرتمند طرفدار اسرائیل که نمونه بارز آن AIPAC می‌باشد تأثیرگذارترین و قدرتمندترین لابی در سیاست خارجی آمریکا و در روابط آمریکا و اسرائیل است. این لابی که ۳۰ سال پیش تأسیس شد هم‌اکنون بیش از یکصد کارمند و هفت دفتر منطقه‌ای دارد. اگرچه نفوذ این سازمان بیشتر در مسائل اقتصادی است ولی به‌عنوان یک ناظر از تصویب سیاست‌های ضداسرائیلی جلوگیری می‌کند.(۳)

در حال حاضر یهودیان، مناصب و موقعیت‌های تأثیرگذار بیشتری را اشغال کرده‌اند. امروزه آمریکا و اسرائیل با روابط تاریخی و فرهنگی و همچنین منافع دوجانبه به یکدیگر وابسته هستند. کمک‌های مستمر اقتصادی، امنیتی و نظامی آمریکا بیانگر این روابط و نشان‌دهندهٔ تعهد آمریکا به امنیت اسرائیل است و در سال‌های اخیر روابط آمریکا و اسرائیل با ایجاد نهادهایی تحکیم و تقویت یافته است. بنیادهای دوجانبه‌ای شکل گرفته است که عرصه‌های علم، تکنولوژی، آموزش، توسعه، اقتصاد، امنیتی و نظامی در روابط دوجانبه را تحت پوشش قرار می‌دهند.(٤)

روابط نظامی و استراتژیک

اسرائیل در زمینه امنیت استراتژیکی و حمایت دیپلماتیک به‌طور کامل به

آمریکا متکی است. آمریکا خود را متعهد به امنیت و رفاه اسرائیل دانسته و بخش اعظم کمک‌های اقتصادی و امنیتی خود را به اسرائیل اختصاص داده است. پس از جنگ جهانی دوم کمک‌های اقتصادی و نظامی به‌عنوان ابزاری در سیاست خارجی آمریکا مطرح بوده است.[٥] در این ارتباط اسرائیل به‌عنوان بزرگ‌ترین دریافت‌کننده این کمک‌ها، یک‌سوم مجموع کمک‌های خارجی آمریکا را دریافت نموده است.

تا اواسط دهه ٦۰ میلادی مقامات پنتاگون استدلال می‌کردند که اسرائیل به تسلیحات آمریکا نیازی ندارد. چراکه آنقدر قدرتمند است که می‌تواند از خود دفاع کند. علاوه بر این از سایر کشورها نیز تجهیزات نظامی دریافت می‌کند. همان‌گونه که در بخش قبل در مورد نشانه‌های تغییر سیاست آمریکا در قبال اسرائیل گفته شد، عده‌ای دیگر اولین مصداق این تغییر سیاست را تصمیم جان اف کندی، رئیس‌جمهور آمریکا در سال ۱۹٦۲ در مورد فروش موشک‌های ضدهواپیمای Hawk به اسرائیل می‌دانند. در دوره ریاست‌جمهوری جانسون، اسرائیل به هواپیما و تانک‌های ساخت آمریکا مجهز شد، گرچه چنین سلاح‌هایی به کشورهای عربی نیز فروخته شد. زیرا سیاست آمریکا در این دوران اجتناب از برتری نظامی یک کشور در خاورمیانه بود. این سیاست در سال ۱۹٦۸ زمانی‌که جانسون فروش جت‌های فانتوم به اسرائیل را اعلام کرد، تغییر یافت.

این اقدام، آمریکا را تبدیل به عمده‌ترین تأمین‌کننده تسلیحات اسرائیل کرد و این آغاز سیاست آمریکا مبنی بر دادن برتری کیفی نظامی به اسرائیل در مقابل همسایگانش بود.[٦] تا این زمان دولت آمریکا اعتقاد داشت که

اسرائیل علی‌رغم اهمیت استراتژیک، هنوز بدان مرحله از قدرت نرسیده که به سیاست «سد نفوذ» آمریکا کمک کند. با این حال این دیدگاه در سال ۱۹۷۰ زمانی‌که آمریکا از اسرائیل خواست که از رژیم شاه حسین در اردن حمایت کند تغییر کرد. تا اوایل دهه ۷۰ روشن شده بود که هیچ‌یک از کشورهای عربی نمی‌خواهند یا قادر نیستند که در سیاست دفاعی غرب در خاورمیانه شرکت کنند. پیمان بغداد نیز قبلاً منحل شده بود و رژیم‌های طرفدار آمریکا در منطقه در مقایسه با نیروهای ضدآمریکایی در مصر، سوریه و عراق خیلی ضعیف بودند.

آمریکا در دوران ریاست‌جمهوری کارتر، شکلی از همکاری استراتژیک با اسرائیل را شروع کرد که این کشور واجد شرایط برای فروش تجهیزات نظامی به آمریکا شده و در تمرین‌های نظامی مشترک با آمریکا شرکت می‌کرد. روابط دو کشور بعد از کشمکش بین ریگان و مناخیم بگین در مورد فروش هواپیماهای آواکس به عربستان سعودی در سال ۱۹۸۱ می‌رفت که تیره شود، اما ریگان اولین رئیس‌جمهوری بود که به اسرائیل به‌عنوان یک شریک بالقوه در جنگ سرد نگاه می‌کرد.

در حالی‌که کشورهای عربی از پیوستن به «توافق استراتژیک» که الکساندر هیگ برای جلوگیری از توسعه‌طلبی شوروی در منطقه سعی می‌کرد ایجاد کند، اسرائیل تمام توان خود را برای جلوگیری از نفوذ شوروی به‌کار بست.

کشورهای عربی نه شوروی را بلکه صهیونیسم را بزرگ‌ترین تهدید خود می‌دانستند.

در نوامبر ۱۹۸۱ دو کشور آمریکا و اسرائیل یادداشت تفاهمی تحت عنوان «همکاری‌های استراتژیک» امضا کردند. گرچه این یادداشت تفاهم به‌دنبال تصمیم اسرائیل مبنی بر الحاق بلندی‌های جولان به حال تعلیق درآمد، ولی اسرائیل کماکان یک متحد استراتژیک محسوب می‌شد. دو سال بعد یعنی در سال ۱۹۸۳ تفاهم جدیدی امضا شد که یک «گروه، مشترک نظامی ـ سیاسی»(Joint Political- Military Group (JPMG و یک گروه مشترک برای نظارت بر کمک‌های امنیتی تحت عنوان «گروه مشترک برنامه‌ریزی کمک‌های امنیتی» Joint Security Assistance Planning Group (JSAP) ایجاد کرد. JPMG در اصل برای بحث درباره شیوه‌های مقابله با تهدیدات شوروی طراحی شده بود ولی بلافاصله پس از شکل‌گیری بر روی مسائل دوجانبه تمرکز نمود. JSAP نیز که در پاسخ به بحران اقتصادی اسرائیل در اواسط دهه ۸۰ میلادی شکل گرفته بود، عمده فعالیت‌های خود را بر روی تأمین نیازهای نظامی اسرائیل متمرکز نمود. در سال ۱۹۸۷ کنگره آمریکا طی تصمیمی، اسرائیل را به‌عنوان یک متحده عمده غیرناتو تعیین کرد که به صنایع اسرائیل این اجازه را می‌داد که به‌طور مساوی با صنایع کشورهای عضو ناتو و دیگر متحدان نزدیک آمریکا برای قراردادهای تولید بخشی از تجهیزات مهم دفاعی مورد نیاز آمریکا رقابت کنند. یک یادداشت تفاهم جدید بین دو کشور امضا شد که تمامی موافقت‌نامه‌های قبلی را دربر می‌گرفت. تا پایان دوره ریاست‌جمهوری ریگان، آمریکا تجهیزاتی را از اسرائیل وارد نمود، مانورهای نظامی مشترکی برگزار کرد و به‌طور مشترک شروع به توسعه موشک Arrow به‌عنوان یک موشک تاکتیکی و ضدموشک

بالستیک نمود. امروزه روابط استراتژیک، بسیار مستحکم‌تر از هر زمان دیگری است.

صرفنظر از کمک‌های نظامی که به آنها اشاره خواهد شد، برخی از مصداق‌های این روابط به شرح زیر می‌باشد:

- در اوایل سال ۱۹۹۷ اسرائیل به سیستم ماهواره‌ای هشداردهنده موشکی آمریکا متصل شد که در صورت شلیک موشک به سوی اسرائیل بلافاصله هشدار خواهد داد.
- برگزاری مانورهای مشترک نظامی
- تشکیل گروه کاری مشترک ضدتروریستی
- برقراری خط تلفن قرمز (تلفن مستقیم بین پنتاگون و وزارت دفاع اسرائیل)
- تداوم تأمین مالی هزینه مربوط به تحقیق و توسعه سیستم‌های تسلیحاتی و تجهیزات نظامی اسرائیل از قبیل موشک Arrow و ...

در سال ۱۹۹٦ یادداشت تفاهمی بین مقامات امنیتی دو کشور امضا شد تا مقدمات افتتاح دفتر "FBI" را مهیا نمایند.

روابط اقتصادی

برای تضمین امنیت اسرائیل، دولت نیکسون چیزی را شروع کرد که یک برنامه بی‌سابقه در کمک‌های خارجی آمریکا تبدیل شد. بین سال‌های ۱۹٤۹ تا ۱۹۷۱ دولت آمریکا به‌طور متوسط سالانه بیش از ٦۰ میلیون دلار به اسرائیل کمک نموده است. ولی از سال ۱۹۷٤ به بعد اسرائیل سالانه به‌طور

متوسط ۳ میلیارد دلار کمک اقتصادی و نظامی دریافت کرده است که به‌عنوان بزرگ‌ترین دریافت‌کننده کمک‌های خارجی آمریکا مطرح شد. روابط اقتصادی بین دو کشور در سال ۱۹۸٤، که وزیر امورخارجه وقت آمریکا پیشنهاد کرد یک گروه مشترک آمریکایی ـ اسرائیلی برای توسعه اقتصادی (American-Israeli Joint Economic Development Group) به‌منظور فعالیت مستمر و بررسی چالش‌های اقتصادی اسرائیل تشکیل شود، بیشتر به هم وابسته شدند. در این سال‌ها خریدهای تسلیحاتی بیش از اندازه به‌منظور مقابله با اعراب، ورود مهاجران تازه وارد و تأمین نیازهای آنان باعث بحران اقتصادی اسرائیل و افزایش تورم بیش از اندازه بود.

همزمان با آغاز برنامه‌های اصلاح اقتصادی، دولت ریگان کمک اضطراری ۱/۵ میلیارد دلاری به اسرائیل را تصویب کرد و درصدد برآمد تا اولین «موافقتنامه تجارت آزاد» (Free Trade Agreement) را با اسرائیل امضا کند. این معاهده بی‌سابقه باعث شد که تمامی بازار آمریکا به روی اسرائیل باز شود و الگویی برای موافقتنامه‌های بعدی آمریکا با کانادا و مکزیک شد. مجلس سنا موافقتنامه مذکور را به اتفاق آرا تصویب کرد. این موافقتنامه باعث رونق تجارت بین دو کشور شد به طوری‌که حجم مبادلات تجاری را از ٤/۷ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۵ به ۱۱ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۵ رسانید. در سال ۱۹۹٦ آمریکا یک موافقتنامه جدید با اسرائیل برای توسعه و رونق تجارت محصولات کشاورزی امضا کرد.

علاوه بر موافقتنامه‌هایی که برای توسعه تجارت و روابط اقتصادی بین دو کشور امضا شد، آمریکا برای رونق برنامه‌های تحقیق و توسعه، نهادهایی

را تأسیس کرد. بنیاد تحقیق و توسعه صنعتی دو کشور (Binominal Lndultrial Researchk Development Foundation (BIRD) در سال ۱۹۷۷ تأسیس شد و دو کشور ۱۱۰ میلیون دلار برای تأمین مالی گروه‌های مشترک در امر توسعه و تحقیق هزینه کردند. این بنیاد بیش از ٤۰۰ پروژه تحقیقاتی و توسعه را تأمین مالی کرده است. در سال ۱۹۹٦ سه کشور آمریکا، اردن و اسرائیل برای تشویق همکاری‌های اقتصادی به‌عنوان مبنایی از روند صلح، نهادی تحت عنوان «توسعه سه‌جانبه صنعتی» (Trilateral Industrial Development (TRIDE) را تأسیس کردند. این نهاد از طرح‌های سرمایه‌گذاری مشترک از طریق بخش خصوصی سه کشور حمایت می‌کند.

نهاد دیگری که در این زمینه تأسیس شد «کمیسیون علوم و تکنولوژی آمریکا و اسرائیل (US-Israel Science Technology Commission (USISTC) است که در سال ۱۹۹۳ به‌وجود آمد. این کمیسیون در زمینه‌هایی چون تشویق صنایع دو کشور برای اجرای پروژه‌های مشترک، مبادلات علمی بین دانشگاه‌ها و مؤسسات تحقیقاتی، کمک به انطباق صنایع نظامی جهت تولیدات غیرنظامی و ... فعالیت می‌کند. همچنین نهادهای دیگری در زمینه‌های آکادمیک و برنامه‌های مشترک علمی دو کشور تأسیس شده است. یکی از نهادها «بنیاد علوم دو کشور» (Binatlnal Science Foundation (BSF) است که در سال ۱۹۷۲ به‌وجود آمد تا همکاری‌های تحقیقاتی بین دانشمندان دو کشور را توسعه و گسترش دهد. در زمینه کشاورزی نیز بنیادی تحت عنوان «صندوق تحقیق و توسعه کشاورزی دو کشور» (Binatinal Aguricularal Research Development Fund (BARD) در سال ۱۹۷۸

تأسیس شد. بایستی به نهاد دیگری تحت عنوان «کنسرسیوم بین‌المللی زمین‌های خشک» (International Arid Lands Consortium (IALC) که متشکل از دانشگاه‌های اسرائیل، آریزونا، ایلی نویز، تگزاس، لاکوتای جنوبی و ... و صندوق ملی یهودیان است و نمایندگانی نیز از مصر و اردن به آن ملحق شده‌اند، اشاره کرد. اسرائیل همچنین موافقتنامه‌های متعددی با ایالت‌های مختلف آمریکا امضا کرده است.

کمک‌های اقتصادی و نظامی آمریکا به اسرائیل

کمک‌های اقتصادی و نظامی همواره به‌عنوان یکی از پارامترهای اصلی در سیاست خارجی آمریکا بوده است. اعطای این کمک‌ها به‌عنوان پاداش و قطع یا کاهش آنها به‌منزله تنبیه مطرح می‌شوند. گاهی نیز به‌دلایل سیاسی، اقتصادی و نظامی کمک به کشور خاصی را با مجازات جواب می‌دهد. در مورد اسرائیل به‌دلیل روابط بسیار خاصی که بین دو کشور وجود دارد، این کمک‌ها ویژگی منحصر به فردی دارند که در مورد سایر کشورها صدق نمی‌کند.

در گزارش نوامبر ۲۰۰۲ وزارت امورخارجه آمریکا چنین آمده است: «دولت آمریکا متعهد است که امنیت اسرائیل را حفظ و افزایش دهد و برتری کیفی نسبت به مجموعه همسایگانش به آن بدهد». اسرائیل بزرگ‌ترین دریافت‌کننده کمک‌های خارجی آمریکاست. این روند از سال ۱۹۷۶ به بعد کماکان ادامه دارد. از سال ۱۹۴۹ تا سال ۱۹٦۵ میانگین کمک‌های آمریکا به اسرائیل سالانه بیش از ٦۳ میلیون دلار بوده که بیش از ۹۵ درصد آن

کمک‌های توسعه اقتصادی و غذایی بوده است. برنامه کمک‌های آمریکا به اسرائیل سالانه به بیش از ۱۰۲ میلیون افزایش یافت.[۷] همان‌طور که قبلاً ذکر شد از سال‌های اولیه دهه ۷۰ میلادی تاکنون کمک‌های آمریکا به اسرائیل سالانه حدود ۳ میلیارد دلار می‌باشد. اولین بار در سال ۱۹۷۱ بود که کنگره مبلغ معینی را به‌عنوان کمک سالانه به اسرائیل اختصاص داد. در همین سال کمک‌های اقتصادی از عنوان برنامه‌های ویژه مانند توسعه کشاورزی به برنامه Commodity Import Program (CIP) تغییر نام یافت و در سال ۱۹۷۹ پایان یافته و کمک‌های مستقیم و بدون قید و شرط جایگزین آن شد. در سال ۱۹۷٤ کمک اضطراری تخصیص‌یافته به اسرائیل پس از جنگ ۱۹۷۳، شامل اولین کمک بلاعوض نظامی می‌شد. به‌عبارتی می‌توان گفت که از سال ۱۹٤۹ تا ۱۹۸۵ آمریکا ۱۰ میلیارد دلار کمک اقتصادی ۲۱ میلیارد دلار کمک نظامی به اسرائیل نموده که ٦۰ درصد آن در قالب کمک‌های بلاعوض بوده است.[۸]

اسرائیل ۳ میلیارد دلار کمک ویژه به‌عنوان بخشی از توافقات کمپ دیوید، ۱/۵ میلیارد دلار به‌عنوان کمک اضطراری اقتصادی در سال‌های ۱۹۸۵_۱۹۸٦ و یکصد میلیون دلار به‌عنوان کمک ضدتروریستی در سال ۱۹۹٦ دریافت کرده است. این کمک‌ها علاوه بر کمک‌های سالانه‌ای است که هر سال در ابتدای سال مالی آن‌را دریافت می‌کند.

اصلاحیه کرانستون

«اصلاحیه کرانستون» (Cranston Amendment) در سال ۱۹۸٤ به‌دلیل طرح آن از سوی کرانستون، سناتور کالیفرنیا به این نام معروف شد. این اصلاحیه

مقرر می‌دارد که «سیاست ونیت» دولت آمریکا این است که کمک سالانه به اسرائیل کمتر از مجموع بدهی‌های سالانه این کشور به آمریکا نباشد. براساس گزارش «سرویس تحقیق کنگره» (Congressial Research Service) از سال مالی ۱۹۷٤ تا سال مالی ۲۰۰۲، ٤۲ میلیارد دلار بدهی اسرائیل به آمریکا بخشیده شده است.[۹] شایان ذکر است که این اصلاحیه تنها در مورد کمک‌های دریافتی از دولت آمریکا را شامل می‌شود و نه سایر کمک‌ها از مؤسسات خصوصی.

کمک تکمیلی براساس موافقتنامه WYe

در سال ۱۹۹۸ دولت اسرائیل تقاضای ۱/۲ میلیارد کمک اضافی برای تأمین هزینه‌های خروج نیروها و تأسیسات نظامی خود از سرزمین‌های اشغالی نمود. این تقاضا براساس موافقتنامه WYe در اکتبر ۱۹۹۸ صورت گرفت. در نوامبر ۱۹۹۸ یاکوف نیمن، وزیر دارایی اسرائیل برای مذاکره درباره کمک مذکور وارد واشنگتن شد. با این وجود دولت اسرائیل به‌دنبال انتخابات می ۱۹۹۹، روند صلح و خروج نیروهایش از سرزمین‌های اشغالی را به حالت تعلیق درآورد. در فوریه ۱۹۹۹ دولت آمریکا تقاضای ٦۰۰ میلیون دلار کمک نظامی برای سال ۱۹۹۹ و ۳۰۰ میلیون دلار کمک نظامی برای سال ۲۰۰۰ و همین میزان برای سال ۲۰۰۱ جهت اجرای موافقتنامه WYe تسلیم کنگره نمود. این تقاضا در حالی صورت گرفت که اسرائیل اقدام به خروج از مناطق اشغالی ننموده بود. نهایتاً لایحه کمک براساس این موافقتنامه به میزان ۱/۲ میلیارد دلار تصویب شد. براساس گزارش وزارت امورخارجه آمریکا به

کنگره کمک‌هایی که براساس موافقتنامه WYe صورت گرفته برای موارد زیر بوده است:

۱ـ ۲۰۰ میلیون دلار برای استقرار مجدد نیروهای دفاعی اسرائیل

۲ـ ۱۷۵ میلیون دلار برای مقابله با ترور

۳ـ ۸۲۵ میلیون دلار برای نیروهای استراتژیک

شایان ذکر است که براساس این موافقتنامه مبلغ ٤۰۰ میلیون دلار نیز به دولت خودگردان کمک شد. ولی نکته قابل توجه آن است که تمامی این مبلغ برای کمک‌های اقتصادی بوده در حالی‌که مجموع مبلغ ۱/۲ میلیارد دلار کمک به اسرائیل برای امور نظامی بوده است.

پروژه‌های نظامی

اسرائیل یکی از بزرگ‌ترین واردکننده تسلیحات از آمریکاست. به طوری‌که میزان کمک‌های نظامی آمریکا به این کشور با جمعیتی حدود ٦ میلیون نفر بیش از مجموع کمکی است که آمریکا به کشورهای زیر صحرای آفریقا، آمریکای لاتین و کشورهای کارائیب با جمعیتی بالغ بر یک میلیارد نفر می‌کند. علاوه بر این آمریکا صنایع تسلیحاتی و برخی از پروژه‌های نظامی اسرائیل را تأمین مالی می‌کند:

۱ـ ۱/۳ میلیارد دلار برای هواپیمای Lavi که این طرح لغو شد.

۲ـ ۱ میلیارد دلار برای توسعه و استقرار موشک، ضدموشک Arrow از سال ۱۹۸۸ به بعد. در مارس ۲۰۰۰ اسرائیل اولین مجموعه از این موشک‌ها را مستقر کرد و به‌دنبال دسته دوم و سوم آنهاست.[۱۰] برای سال ۲۰۰۳ دولت

بوش تقاضای ٦۰ میلیون دلار برای موشک Arrow نموده است.

۳ـ ۲۰۰ میلیون دلار برای توسعه تانک Merkava به آخرین مدل آن Merkava-4.

٤ـ ۱۳۹ میلیون دلار برای توسعه طرح لیزری ضدموشک به نام Hish Energy Tectical Laser Program.

۵ـ تقاضای ۱۳٦ میلیون دلار برای Arrow در سال ۲۰۰٤ توسط بوش، که ٦٦ میلیون دلار آن صرف توسعه و ۷۰ میلیون دلار نیز صرف تولید تجهیزات و ملزومات آن خواهد شد. احتمال افزایش این میزان از سوی کنگره وجود دارد.[11]

دولت آمریکا همچنین تسلیحات و تجهیزات نظامی را به‌طور رایگان در اختیار اسرائیل قرار می‌دهد. این کمک‌ها بخشی از برنامه (Ecess Defense Articles)(EDA) است و از سال ۱۹۹٤ تا ۲۰۰۱ هزاران قبضه سلاح سبک و سنگین در اختیار اسرائیل گذاشته است.

شایان ذکر است که اسرائیل دارای بزرگ‌ترین ناوگان F-16 خارج از آمریکا می‌باشد و سفارش خرید ۱۰۲ فروند از این نوع هواپیما را به کارخانه لاکهید مارتین داده است.

موافقتنامه نیمن

با انتخاب بنیامین نتانیاهو به نخست‌وزیری اسرائیل در سال ۱۹۹٦ بسیاری پیش‌بینی می‌کردند که روابط آمریکا و اسرائیل رو به وخامت نهد. دولت آمریکا با حمایت از شیمون پرز تمام سعی خود را به‌کار بست تا نتانیاهو

پیروز انتخابات نباشد چراکه دیگر دیدگاه‌های وی در مورد صلح مخالف دیدگاه‌های آمریکا بود. با این حال چند هفته پس از پیروزی نتانیاهو روشن شد که علی‌رغم این تفاوت‌ها روابط بین دو کشور همچنان نزدیک و استراتژیک باقی خواهد ماند و حتی ماه‌های بعد پیوند بین آمریکا و اسرائیل به هم نزدیک‌تر شد. این امر بیانگر استحکام پیوند و ماهیت کاملاً ویژه روابط بین دو کشور است که طی نیم قرن در شبکه‌ای از ارتباطات، نهادها و پیوندهای نظامی، اقتصادی، آکادمیک، اداری و شخصی شکل گرفته است.

به هر جهت پس از این‌که نتانیاهو به نخست‌وزیری رسید در ۱۰ جولای ۱۹۹۶ در جلسه مشترک سنا و کنگره اعلام کرد که «طی چهار سال آینده پروسه طولانی را آغاز خواهیم کرد که سطح کمک‌های سخاوتمندانه آمریکا به اسرائیل را به‌تدریج کاهش دهیم». بدین منظور نیمن، وزیر دارایی اسرائیل در ژانویه ۱۹۹۸ با اعضای کمیته اعتبارات مجلس نمایندگان دیدار کرد تا درباره جزئیات کاهش کمک سالانه ۳ میلیارد دلاری آمریکا به اسرائیل مذاکره کند. پس از پایان مذاکرات توافقاتی بدین ترتیب به‌دست آمد: کمک‌های اقتصادی که سالانه ۱/۲ میلیارد دلار می‌باشد طی ده سال از ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۹ سالانه ۱۲۰ میلیون دلار کاهش یابد و در سال ۲۰۰۹ به صفر برسد. در مقابل کمک‌های نظامی که میان آن ۱/۸ میلیارد دلار است، سالانه ۶۰ میلیون دلار افزایش یابد و تا سال ۲۰۰۹، مجموع ۲/٤ میلیارد دلار برسد. علاوه بر این میزان مبلغی از کمک‌های نظامی آمریکا که اسرائیل می‌توانست در داخل اسرائیل هزینه کند، سالانه ۱۵ میلیون

دلار افزایش یافت. قابل ذکر است که از سال ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۰ اسرائیل اجازه داشت که ٤۰۰ میلیون دلار از ۱/۸ میلیارد دلار کمک نظامی آمریکا را در داخل کشور هزینه کند. این رقم از سال ۱۹۹۱ به بعد به ٤۷٥ میلیون دلار افزایش یافت و از سال ۱۹۹۹ براساس موافقتنامه نیمن سالانه ۱٥ میلیون دلار افزایش می‌یابد. یعنی در سال ۲۰۰۳ اسرائیل مبلغ ٥٥۰ میلیون دلار از کمک‌های نظامی آمریکا را می‌تواند در داخل اسرائیل هزینه کند.[۱۲]

کمک برای مهاجران یهودی

همان‌گونه که قبلاً ذکر شد هری ترومن، ریاست‌جمهوری وقت آمریکا حتی قبل از تشکیل دولت اسرائیل در سال ۱۹٤٥ پیشنهاد کرد که آمریکا هزینه‌های انتقال یکصد هزار مهاجر یهودی را تأمین می‌کند. بیشترین کمک‌هایی که در این زمینه انجام شده برای مهاجران یهودی اتیوپی و شوروی می‌باشد که به دو شکل انجام می‌گرفته است.[۱۳]

۱ـ کمک‌های بلاعوض از طریق حساب پناهندگان و مهاجرت وزارت امورخارجه آمریکا. (Department of Refugee and Emigration Account)

۲ـ کمک به شیوه تضمین‌های وام برای مسکن (Housing Laon Guarantees) و برنامه تضمین‌های وام برای مهاجران شوروی

آمریکا طبق حساب پناهندگان مهاجرت از سال ۱۹۷۳ شروع به اهدای کمک‌های بلاعوض به اسرائیل نمود. در سال ۱۹۹۲ کنگره آمریکا سطح این کمک‌ها را به ۸۰ میلیون دلار در سال افزایش داد. چراکه طی این سال‌ها

تعداد مهاجران یهودی شوروی افزایش یافته بود. در سال ۱۹۹۷ با کاهش تعداد مهاجران کنگره، تقاضا کرد که میزان کمک‌ها به ۷۰ میلیون دلار در سال ۱۹۹۹، ۶۰ میلیون دلار در سال‌های ۲۰۰۰، ۲۰۰۱، ۲۰۰۲ کاهش یابد. برای سال ۲۰۰۳ جورج بوش پسر، رئیس‌جمهور آمریکا، تقاضای ۶۰ میلیون دلار کمک نموده است.

در اواخر سال ۱۹۹۰ اسرائیل تقاضای ۱۰ میلیارد دلار «تضمین‌های وام» (Laon Guarantees) طی پنج سال تسلیم آمریکا نمود. بر این اساس، اسرائیل ۱۰ میلیارد دلار از مؤسسات تجاری آمریکا وام گرفته و آمریکا پرداخت وام‌ها را تضمین می‌کرد. اسرائیل این مبلغ را برای تأمین هزینه‌های مسکن، شغل و زیرساخت‌های مورد نیاز برای اسکان یک میلیون یهودی مهاجر شوروی که طی سال‌های ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۵ وارد اسرائیل می‌شدند، می‌خواست. در آن زمان جورج بوش پدر، رئیس‌جمهور وقت آمریکا برای حمایت از تلاش‌های جیمز بیکر، وزیر امورخارجه وقت آمریکا برای برگزاری یک کنفرانس صلح از کنگره خواست تا بررسی تقاضای اسرائیل را تا ژانویه ۱۹۹۲ به تعویق اندازد و کنگره با بی‌میلی تمام این تقاضا را پذیرفت. در ژانویه ۱۹۹۲ جیمز بیکر اعلام کرد در صورت موافقت اسرائیل مبنی بر توقف فعالیت‌های شهرک‌سازی در سرزمین‌های اشغالی، دولت آمریکا از این تقاضا حمایت خواهد کرد. پس از مذاکرات طولانی بین دولت آمریکا، کنگره و اسرائیل پیشنهادات زیر ارائه شد: کاهش تضمین‌های وام آمریکا به همان میزانی که اسرائیل برای شهرک‌سازی در سرزمین‌های اشغالی هزینه می‌کند و کاهش میزان تضمین‌های وام سالانه. اسرائیل اجازه یافت

پروژه‌های در دست ساخت را تکمیل ولی طرح‌های جدید را منع کند، ولی هیچ‌کدام مورد توافق قرار نگرفت. بنابراین رسیدگی به تقاضای اسرائیل مجدداً به تعویق افتاد.

پس از انتخابات اسرائیل در ژوئن ۱۹۹۲ و پیروزی اسحاق رابین و حزب کارگر، روابط آمریکا و اسرائیل بسیار نزدیک‌تر از قبل شده و بوش پدر اعلام کرد که تلاش خواهد نمود تا کنگره تقاضای اسرائیل را تصویب کند. کنگره آمریکا در اکتبر سال ۱۹۹۲ تقاضای اسرائیل مبنی بر اعطای تضمین‌های وامی به میزان ۱۰ میلیارد دلار را تصویب کرد. اولین تضمین وام در دسامبر همان سال به میزان ۲ میلیارد دلار تصوب شد. در سپتامبر سال بعد آمریکا اعلام کرد که تضمین‌های وام برای سال ۱۹۹٤ به میزان ٤۳۷ میلیون دلار کاهش خواهد یافت. چراکه اسرائیل همین مبلغ را صرف شهرک‌سازی در سرزمین‌های اشغالی نموده است.

علاوه بر این تضمین‌های وام برای سال ۱۹۹۵ به میزان ۲۱٦/۸ میلیون دلار کاهش یافت و همچنین برای سال‌های ۱۹۹٦ و ۱۹۹۷ نیز به میزان ٦۰ میلیون دلار برای هر سال کاهش یافت. دلیل این کاهش آن بود که اسرائیل به همان میزان صرف فعالیت‌های شهرک‌های یهودی‌نشین در سرزمین‌های اشغالی نموده بود. در مجموع مبلغ ۷۷٤ میلیون دلار به‌دلیل فوق از کل تضمین‌های وام کاهش یافت. جدول شماره ۱ اطلاعات بهتری به ما می‌دهد.

جدول شماره ۱:

سال	میزان درخواست اسرائیل	کاهش به‌دلیل فعالیت‌های شهرک‌سازی	جبران	کسری نهایی	مبلغی که در اختیار اسرائیل قرار می‌گرفت
۱۹۹۳	۲,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار	۰	۰	۰	۲,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار
۱۹۹٤	۲,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار	٤۳۷,۰۰۰,۰۰۰ دلار	۰	٤۳۷,۰۰۰,۰۰۰ دلار	۱,۵٦۳,۰۰۰,۰۰۰ دلار
۱۹۹۵	۲,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار	۳۱۱,۸۰۰,۰۰۰ دلار	۹۵,۰۰۰,۰۰۰ دلار	۲۱٦,۸۰۰,۰۰۰ دلار	۱,۷۸۳,۲۰۰,۰۰۰ دلار
۱۹۹٦	۲,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار	۳۰۳,۰۰۰,۰۰۰ دلار	۲٤۳,۰۰۰,۰۰۰ دلار	٦۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار	۱,۹٤۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار
۱۹۹۷	۲,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار	۳۰۷,۰۰۰,۰۰۰ دلار	۲٤۷,۰۰۰,۰۰۰ دلار	٦۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار	۱,۹٤۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار
جمع کل	۱۰,۰۰۰,۰۰۰,۰۰۰ دلار	۱,۳۵۸,۸۰۰,۰۰۰ دلار	۵۸۵,۰۰۰,۰۰۰ دلار	۷۷۳,۸۰۰,۰۰۰ دلار	۹,۲۲٦,۲۰۰,۰۰۰ دلار

تضمین‌های وام برای مهاجران شوروی و اتیوپی به اسرائیل

همچنین دولت اسرائیل طی سال‌های ۱۹۷۲ تا ۱۹۹۰ مبلغ ٦۰۰ میلیون دلار تضمین‌های وام برای مسکن از آمریکا دریافت کرده است که جدول آن به شرح زیر است:

جدول شماره ۲: تضمین وام برای مسکن یهودیان

سال	میلیون دلار
۱۹۷۲	۵۰
۱۹۷۳	۲۵
۱۹۷٤	۲۵
۱۹۷۵	۲۵
۱۹۷٦	۲۵
۱۹۷۷	۲۵
۱۹۷۸	۲۵
۱۹۷۹	۲۵
۱۹۸۰	۲۵
۱۹۹۰	٤۰۰
جمع کل	٦۰۰

شرایط و ویژگی کمک‌های آمریکا به اسرائیل

ویژگی منحصر به فرد آمریکا و اسرائیل باعث شد که روابط بین این دو کشور نیز کاملاً منحصر به فرد و خاص باشد. اسرائیل کشوری که نیم قرن پیش با اشغال سرزمین فلسطین و در نتیجه سیاست‌های استعماری غرب ایجاد شد، امروزه بزرگ‌ترین زرادخانه سلاح‌های متعارف و کشتارجمعی در خاورمیانه را دارا است. از سوی دیگر موقعیت استراتژیک این کشور و روابط بسیار نزدیکی که با غرب دارد، باعث شده که آمریکا نوعی رفتار غیرمعمول با اسرائل داشته باشد. آمریکا نیز به‌عنوان قدرت هژمونیک اقتصادی، سیاسی و نظامی، سیاست‌هایی را دنبال می‌کند که امروزه در چارچوب ایجاد یک امپراتوری جهانی قابل تبیین می‌باشند. لذا منافع خاص

و استراتژیک دو کشور باعث شکل‌گیری نوعی رابطه منحصر به فرد شده است. کمک‌هایی که به اسرائیل می‌شود و شرایط حاکم بر آن از ویژگی‌هایی برخوردار است که در مورد سایر کشورها صدق نمی‌کند. در این بخش به برخی از شرایط حاکم بر کمک‌های آمریکا به اسرائیل اشاره می‌شود:

- انتقال نقدی کمک‌های اقتصادی، آمریکا تمام کمک‌های اقتصادی را به‌طور مستقیم به دولت اسرائیل تحویل می‌دهد تا این‌که براساس یک برنامه مدون و مشخص، علاوه بر این هیچ‌گونه نظارتی در مورد نحوه هزینه کردن کمک‌ها وجود ندارد.
- انتقال و تحویل پیش از موعد کمک‌ها، دولت آمریکا تمام کمک‌های اقتصادی را یکجا و در آغاز سال مالی به اسرائیل تحویل می‌دهد. این امر اسرائیل را قادر می‌سازد که تا زمان هزینه کردن این کمک‌ها، آنها را نزد خزانه‌داری آمریکا نگه داشته و سود آن‌را دریافت کند. پرداخت پیش از موعد کمک‌های اقتصادی از سال ۱۹۸۲ شروع شد. طی یک دوه ده ساله از سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۱ اسرائیل به‌طور متوسط سالانه ۸٦ میلیون دلار سود کمک‌های اقتصادی خود را دریافت کرده است.
- لایحه اختصاصی کمک‌های خارجی که در نوامبر ۱۹۹۰ امضا شد اسرائیل را قادر می‌سازد که کمک‌های نظامی را یکجا و طی ماه اول سال مالی دریافت کند. این کار به اسرائیل اجازه می‌دهد که همانند کمک‌های اقتصادی، کمک‌های نظامی را نیز نزد خزانه‌داری آمریکا نگه داشته و سود آن‌را دریافت کند. میانگین

سود نیمی از کمک‌های نظامی که نـزد خزانـه‌داری آمریکـا نگـه داشته است، سالانه ٥٤ میلیون دلار می‌باشد که طی یـک دوره ده ساله آن‌را دریافت نموده است.

- ترتیبات منحصر به فرد در مورد خریدهای نظامی، سایر کشـورها در مورد خرید از کمپانی‌های آمریکا با وزارت دفـاع سـر و کـار دارند در حالی‌که اسـرائیل ۹۹٪ از خریـدهای نظـامی را بـه‌طـور مستقیم از کمپانی‌های آمریکـایی و بـدون نظـارت وزارت دفـاع انجام می‌دهد. حداقل خرید نظامی سایر کشورها در هـر قـرارداد بایـد ۱۰۰ هـزار دلار باشـد در حـالی‌کـه اسـرائیل مـی‌توانـد قراردادهای خرید به میزان کمتـر از ۱۰۰ هـزار دلار نیـز منعقـد کند.
- کمک‌های نظامی برای تحقیق و توسعه اسرائیل برای پروژه‌هـای تسلیحاتی خود از قبیل تانک Merkava که از سال ۱۹۷۹ آن‌را به زرادخانه خود اضافه کرد، موشـک Arrow و سـایر کمـک‌هـا از آمریکا را دریافت می‌کند که جدای از کمک سالانه نظامی آمریکا به اسرائیل است.
- اسرائیل اجازه دارد که بخشی از کمک‌هـای نظـامی را در خـاک کشور خود هزینه کند. از سال ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۰ سـالانه مبلـغ ٤۰۰ میلیون دلار و از سـال ۱۹۹۱ بـه بعـد مبلـغ ٤۷٥ میلیـون دلار از کمک‌های نظامی را در داخل اسرائیل هزینـه مـی‌کنـد. همچنـین تقاضا کرده است که مبلغ ٦۰۰ میلیون دلاری کـه جـایگزین ۱/۲

میلیارد کمک اقتصادی خواهد شد را به ٤٧٥ میلیون دلار اضافه کند تا بتواند آن‌را در داخل اسرائیل هزینه کند.

- سالانه به‌طور متوسط ۱/۵ میلیارد دلار از سرمایه‌های شخصی آمریکا راهی اسرائیل می‌شود که یک میلیارد آن کمک و ۵۰۰ میلیون دلار آن اوراق قرضه است. این کار از طریق سازمان‌های خیریه یهودی صورت می‌گیرد.(١٤)
- تعیین میزان واقعی کمک‌های آمریکا به اسرائیل کار دشواری است. علاوه بر کمک‌های رسمی سالانه، وزارت دفاع آمریکا نیز سالانه به اسرائیل کمک می‌کند. این امر نه تنها برای افکار عمومی آمریکا بلکه برای جهانیان به سادگی قابل تعیین نیست. چراکه جریان کلی رسانه‌های آمریکا، کنگره، ریاست‌جمهوری و لابی‌های طرفدار اسرائیل هیچ‌گاه در این مورد مطلبی بیان نمی‌کنند.(۱۵)
- با توجه به جمعیت اسرائیل و میزان کمکی که این کشور از آمریکا دریافت می‌کند، آمریکا در مقابل یک دلار کمک به آفریقا، بیش از ۲۵ هزار دلار به اسرائیل کمک کرده است.

روی دیگر سکه ـ روابطی کاملاً ویژه

گفته می‌شود آلکسی کاسیگین زمانی از لیندون جانسون پرسید: چرا آمریکا از اسرائیل حمایت می‌کند در حالی‌که در مقابل ۸۰ میلیون عرب، اسرائیل تنها ۳ میلیون یهودی دارد. وی خیلی ساده جواب داد به این دلیل که سیاست درست همین است. براساس گزارش (American-Israeli Cooperative

AICE (Enterprice از سال ۱۹٤۹ تا ۲۰۰۱ مجموع کمک‌های آمریکا به اسرائیل بالغ بر ۹٤/۹٦٦ میلیارد دلار می‌شود. اگر کمک‌های مستقیم و غیرمستقیم را نیز به این مبلغ اضافه کنیم این رقم بالغ بر ۱۰۰ میلیارد دلار می‌شود. برای سال ۲۰۰۳ کنگره و مجلس نمایندگان ۲/۷٦ میلیارد دلار کمک نظامی و اقتصادی برای اسرائیل تصویب کرده است. از این مبلغ ۲/۱ میلیارد دلار کمک نظامی، ٦۰۰ میلیون دلار کمک اقتصادی و ٦۰ میلیون دلار برای اسکان مهاجران یهودی می‌باشد.[۱٦] همچنین بایستی کمک ۲۰۰ میلیون دلاری جهت مبارزه با تروریسم برای سال ۲۰۰۳ که به این کشور اختصاص داده شده است به مبلغ فوق اضافه نمود. لایحه کمک به اسرائیل برای سال ۲۰۰٤ به میزان ۲/۷۷٦ میلیارد دلار است. این رقم شامل کمک آمریکا به موشک Arrow نیز می‌شود که بایستی به رقم فوق، تقاضای اسرائیل برای ٤ میلیارد دلار کمک ویژه نظامی و ۸ میلیارد دلار برای تضمین‌های وام نیز اضافه کرد.[۱۷]

با عنایت به مطالب فوق روابط ویژه بین آمریکا و اسرائیل بایستی در چارچوب پروژه سلطه‌طلبانه آمریکا و تلاش برای هژمونی جهانی تعیین شود که از اواخر دهه ٦۰ میلادی و اوایل دهه ۷۰ شروع شد. به‌عنوان مثال ۹۹٪ کمک‌های آمریکا به اسرائیل پس از سال ۱۹٦۷ صورت گرفته است. این در حالی بود که اسرائیل قبل از این تاریخ یعنی از سال ۱۹٤۹ تا ۱۹٦۷ آسیب‌پذیرتر بود. در سال ۱۹٦۷ بود که اسرائیل جنگ شش روزه را با پیروزی بر چند کشور عربی به پایان برد و موقعیت خود را به‌عنوان قدرت برتر منطقه تثبیت نمود. همچنین در اواخر دهه ٦۰ و اوایل دهه ۷۰ میلادی

همزمان با دکترین نیکسون بود که آمریکا به‌دنبال ایجاد «حوزه‌های نفوذ» (Spheres of Influence) در سراسر جهان برآمده بود. بدین معنا که در هر منطقه مهم جهان یک ابرقدرت منطقه‌ای برای اداره امور آن منطقه به آمریکا کمک کند. منافع اصلی آمریکا در خاورمیانه علاوه بر مسائل دیگر همواره حفظ و کنترل منابع نفت این منطقه بوده است. هدف آمریکا این بوده است که هیچ‌گونه تهدید داخلی علیه تسلط بر این منابع انرژی وجود نداشته باشد. در اواخر دهه ٦٠ و اوایل دهه ٧٠ میلادی آمریکا تصمیم به اتحاد با ایران و اسرائیل گرفت. طی این دوره بود که کمک‌های آمریکا به اسرائیل شدیداً افزایش یافت و از ٢٤ میلیون دلار در سال ١٩٦٧ به ٦٣٤ میلیون دلار در سال ١٩٧١ رسید و در سال ١٩٧٤ به ٢/٦ میلیارد دلار رسید که از آن پس تقریباً ثابت و گاهی نیز افزایش یافته است.

بنابراین قرار بود که اسرائیل یک پایگاه نظامی و جای پای امنی باشد که از منافع آمریکا در خاورمیانه و سراسر جهان محافظت کند. با کمک سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا این نقش از مناطق مجاور فراتر رفت و رژیم‌های دیکتاتوری را برای کنترل جوامع محلی به وجود آورد. نوام چامسکی این موضوع را با ارائه اسناد و اطلاعات روشن کرده است.(۱۸) قدرت اصلی ایجاد دیکتاتوری موبرتو سه‌سه‌سکو در زئیر اسرائیل بود. اسرائیل در روی کار آمدن عیدی امین در اوگاندا، هایله سلاسی در اتیوپی و امپراتوری بوکاسا در جمهوری آفریقای مرکزی نقش اصلی را ایفا کرد. همچنین بایستی اشاره کرد که در دهه ٧٠ میلادی که آمریکا برای متوقف کردن جوخه‌های مرگ و دیکتاتوری‌ها در آمریکای لاتین از سوی

سازمان‌های حقوق‌بشر و افکار عمومی تحت فشار قرار داشت، اسرائیل به‌عنوان یک عامل اصلی و ارزشمند به ایفای نقش پرداخت و آمریکا از اسرائیل به‌عنوان جایگزینی مطمئن در تداوم حمایت‌هایش استفاده کرد. به اعتقاد چامسکی اسرائیل روابط بسیار نزدیکی با رژیم‌های نئونازی و نظامی آرژانتین و شیلی برقرار کرده بود. ارسال اسلحه به السالوادور و هندوراس برای حمایت از کنتراها و کمک به سرکوبی قیام مردم در گواتمالا جزو وظایفی بود که اسرائیل در روابط با آمریکا ایفا می‌کرد. نقش اصلی اسرائیل به‌ویژه پس از تغییر رژیم در ایران، برای آمریکا بسیار حیاتی شد. طی جنگ سرد و پس از آن، آمریکا دو رویکرد جهت تسلط بر منطقه خاورمیانه و منابع انرژی آن در پیش گرفت، اول، تبدیل اسرائیل به‌عنوان قدرت برتر و یک پایگاه نظامی مطمئن و دوم، سر پا نگه داشتن دولت‌های عربی طرفدار آمریکا و حمایت از آنها، سیاست آمریکا در قبال عراق و اشغال این کشور در این راستا قابل تبیین است.

نقض قوانین آمریکا توسط اسرائیل

قانون کمک خارجی آمریکا ((Foreign Assistance Act (FAA) که دستورالعمل واجد شرایط بودن برخی کشورها را جهت خرید تسلیحات و تجهیزات نظامی آمریکا تعیین می‌کند، در بخش ۱۱٦ اشعار می‌دارد: «هیچ کمکی تحت این بخش به دولتی که به شیوه‌ای دائمی به نقض آشکار حقوق‌بشر شناخته شده بین‌المللی اقدام می‌کند، نمی‌شود». با این حال اسرائیل روزانه دست به اقداماتی غیرانسانی که نقض فاحش و آشکار موازین

بین‌المللی حقوق‌بشر است می‌زنند، از قبیل بازداشت‌های طولانی بدون محاکمه، شکنجه، تخریب منازل و ... طبق گزارش عفو بین‌الملل، اسرائیل تنها کشوری است که شکنجه را رسماً و قانوناً مجاز شمرده است.[۱۹] از سوی دیگر بخش چهار قانون کنترل صادرات تسلیحات، دولت آمریکا را از فروش تجهیزات و لوازم نظامی به کشورهایی که از این تجهیزات برای اهداف غیرمشروع استفاده می‌کنند، بازمی‌دارد. در سال ۲۰۰۱ وزارت امورخارجه آمریکا اقدامات اسرائیل علیه فلسطینیان را «استفاده بیش از حد از نیروی نظامی» توصیف کرد. در گزارش وزارت امورخارجه اشاره شده که این اقدام زمانی صورت گرفته است که سربازان اسرائیل در معرض خطر نبوده‌اند.[۲۰]

علاوه بر این از کمک‌های آمریکا، طبق قوانین آمریکا، نمی‌توان در سرزمین‌های اشغالی و برای ساخت شهرک‌های یهودی‌نشین در سرزمین‌های اشغالی استفاده کرد. در سال‌های ۱۹۷۸، ۱۹۷۹، ۱۹۸۱ دولت آمریکا در گزارش خود به کنگره اعلام کرد که ممکن است اسرائیل با استفاده از تجهیزات و تسلیحات آمریکا به نقض قوانین آمریکا مبادرت کرده باشد. در سال ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ نیز دولت آمریکا تحقیقاتی در مورد استفاده اسرائیل از تجهیزات آمریکا و هلی‌کوپترهای آپاچی برای ترور رهبران فلسطینیان انجام داد.[۲۱] در این زمینه CNN در ۱۱ فوریه ۲۰۰۲، نیویورک تایمز در ۱۸ آوریل ۲۰۰۲ و واشنگتن پست در ۱۰ مارس ۲۰۰۲ گزارشاتی در مورد استفاده ارتش اسرائیل از تسلیحات آمریکا علیه شهروندان فلسطینی در سرزمین‌های اشغالی ارائه کرده‌اند.

از سوی دیگر براساس توافقات بین آمریکا و اسرائیل، اسرائیل نمی‌تواند بدون اجازه آمریکا تسلیحات و تکنولوژی دریافتی از آمریکا را در اختیار کشور ثالثی قرار دهد. در سال ۱۹۸۲ مقامات دولت آمریکا اعلام کردند که اسرائیل تسلیحات آمریکا را بدون اجازه آمریکا در اختیار ایران و ارتش جنوب لبنان گذاشته است. گزارش مشابهی در سال ۱۹۹۲ ارائه شد که طی آن تکنولوژی و تجهیزات نظامی آمریکا به چین، آفریقای جنوبی، شیلی، اتیوپی و دیگر کشورها واگذار شده بود. این گزارش مورد تأیید بازرسان وزارت دفاع قرار گرفته بود.[۲۲]

با وجود این واقعیات و نقض گسترده قوانین آمریکا و توافقات حاصل‌شده، دولت آمریکا سالانه کمک‌های نظامی خود را به اسرائیل افزایش می‌دهد. میزان این کمک‌ها در جدول شماره ۳ درج شده است. این امر به‌علت روابط بسیار ویژه و استراتژیک بین دو کشور و تأثیر و نفوذ لابی طرفدار اسرائیل می‌باشد. به‌عبارتی دیگر هیچ کدام از رؤسای‌جمهوری آمریکا نمی‌تواند پیشنهاد کاهش یا قطع کمک‌های اسرائیل را بدهد و مطمئن باشد که کنگره از آن حمایت خواهد کرد.

لابی اسرائیل، سومین حزب آمریکا

از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار در روابط آمریکا و اسرائیل، لابی اسرائیل می‌باشد. طی پنج دهه گذشته لابی اسرائیل به‌گونه‌ای قدرت خود را توسعه داده است که امروزه به‌عنوان سومین حزب آمریکا مطرح می‌باشد و حتی با برنامه‌های سیاسی خود احزاب جمهوری‌خواه و دموکرات را به چالش

می‌کشد. AIPAC به‌عنوان چتر حمایتی گروه‌های طرفدار اسرائیل تنها یک جزو کوچک از قدرت این حزب سوم است. عمده قدرت این لابی از انحصار رسانه‌ای نشأت می‌گیرد.(۲۳)

حمایت آمریکا از اسرائیل ریشه مستحکمی در جمعیت و مردم آمریکا دارد. اکثریت مردم آمریکا مسیحی بوده و حامی و پشتیبان اسرائیل به‌دلیل میراث مشترک یهودی ـ مسیحی می‌باشند. همان‌گونه که ذکر شد لابی اسرائیل یکی از مهم‌ترین عوامل شکل‌دهی سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه است. یکی از مهم‌ترین شخصیت‌های طرفدار اسرائیل در دولت بوش، پاول و ولفوویتز، معاون وزیر دفاع آمریکاست که خانواده خود را در کشتار ادعایی یهودیان در جنگ جهانی دوم از دست داده است و جزو مجموعه‌ای است که طرفدار اصلی جنگ عراق بودند که به قول Jim Moran، نماینده دموکرات ویرجینیا اگر حمایت جامعه یهودی از جنگ عراق نبود آمریکا هرگز وارد این جنگ نمی‌شد.(۲٤)

در پایان می‌توان گفت که روابط استراتژیک بین آمریکا و اسرائیل از تغییرات سیاسی داخلی آمریکا مصون است.

جدول شماره ۳: کمک‌های آمریکا به اسرائیل (میلیون دلار)

سال	کمک نظامی	کمک اقتصادی	میلیون دلار
۱۹٤۹ـ۱۹۹٦	۲۹/۰۱٤/۹	۲۳/۱۲۲/٤	۵۲/۱۳۷/۳
۱۹۹۷	۱/۸۰۰	۱/۲۰۰	۳/۰۰۰
۱۹۹۸	۱/۸۰۰	۱/۲۰۰	۳/۰۰۰

سال	کمک نظامی	کمک اقتصادی	میلیون دلار
۱۹۹۹	۱/۸۶۰	۱/۰۸۰	۲/۹۴۰
۲۰۰۰	۳/۱۲۰*	۹۴۹/۱	۴/۰۶۹/۱
۲۰۰۱	۱/۹۷۵/۶	۸۳۸/۲	۲/۸۱۳/۸
۲۰۰۲	۲/۰۴۰	۷۲۰	۲/۷۶۰
۲۰۰۳	۲/۱۰۰	۶۰۰	۲/۷۰۰
۲۰۰۴	۲/۱۶۰	۴۸۰	۲/۶۴۰
جمع کل	۴۷/۸۷۰/۵	۲۹/۹۸۹/۷	۷۷/۸۶۰/۲

*. ۱/۲ میلیارد دلار کمک تکمیلی بر طبق موافقتنامه WYe و کمک سالانه ۱/۹۲ میلیارد دلار می‌باشد. به موارد فوق بایستی کمک‌های زیر را نیز اضافه کرد:

- ۴۵۲/۳ میلیون دلار کمک بلاعوض برای اسکان یهودیان از سال ۱۹۹۸ تا ۲۰۰۴.
- ۱۵/۸۹۳ میلیارد دلار از سال‌های ۱۹۴۹ تا ۱۹۹۶ برای مواردی از قبیل وام بانکی، غذا برای صلح، کمک‌های بلاعوض و ...
- ۲۰۰ میلیون دلار کمک برای اقدامات ضدتروریستی برای سال ۲۰۰۳.
- ۱/۱۹۶ میلیارد دلار برای پروژه موشکی Arrow.
- ۲۰۰ میلیون دلار برای توسعه تانک Merkava.
- ۱۳۹ میلیون دلار برای توسعه طرح لیزری ضدموشک Tactical High Energy Laser Program

- ۹/۲۲۶ میلیارد دلار تضمین‌های وامی از سال ۱۹۹۳ تا سال ۱۹۹۷.
- مبلغ ۶۰۰ میلیون دلار تضمین وام مسکن یهودیان.
- تقاضای ٤ میلیارد دلار کمک ویژه نظامی برای سال ۲۰۰٤ از سوی اسرائیل.
- تقاضای ۸ میلیارد دلار تضمین‌های وام برای سال ۲۰۰٤ از سوی اسرائیل.
- ۸۶۰ میلیون دلار سود کمک‌های اقتصادی طی یک دوره ده ساله از سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۱.
- ۵٤۰ میلیون دلار سود کمک‌های نظامی.
- ٤۷/۵ میلیون دلار برای همکاری منطقه‌ای خاورمیانه (MERC).
- ۵۳ میلیون دلار برای برنامه توسعه مشترک (CDP).
- ۳۹ میلیون دلار برای تحقیق و توسعه مشترک (CDR).
- ۲۰ میلیون دلار برای طرح شیرین کردن آب دریا در سال ۱۹۷۵.
- ۵۰ میلیون دلار برای فعالیت‌های ضدتروریستی در سال ۱۹۹۶.

می‌توان گفت که مجموع کمک‌های مستقیم و غیرمستقیم آمریکا به اسرائیل از سال ۱۹٤۹ تا سال ۲۰۰٤ بیش از ۱۱۹ میلیارد دلار می‌باشد.

پی‌نوشت‌ها:

1. "The US Israel", www.csmonitor.com
2. "US – Israel Relations Since 1948". Middle East Review of International Affairs Vol. 2, No. 3 (Sep. 1998), P. 13
3. "The Power 25", www.fortune.com
4. "U.S. Israel Relations", www.geographyiq.com
5. "Foreign aid Pricetog is Growing", www.concordmonitor.com
6. "U.S-Israel Relations: A Special Alliance", www.us-israel.org
7. Clyde R. Mark, "Israel: U.S. Foreign Assistance", Congressial Research Service, Oct.
8. "Israel Relations With United States", www.1upinfo.com
9. A Conservative Tauy at Otal Direct U.S. Aid to Israel", www.wrmea.com
10. Clyde R. Mark, Ibid.
11. "Israel Aid in US2004 Draft Budgeti: At Least $2.7766", www.freerepublic.com
12. "A Conservative Total for U.S. Aid to Israel", www.washington-report.org
13. Clyde R. Mark. Ibid.
14. "The Strategic Punctions of U.S. Aid to Israel", www.wrmea.com
15. The Cost of Israel to U.S. Taxipayers: True Lies about U.S. Aid to Israel", www.wrmea.com
16. "Helping Israel", www.aipac.org
17. "Heard on the Bill", www.aipac.org and "Israel Aid in US 2004 Draft Budaet", Ibid.
18. "U.S. Aid to Israel", www.alternativenews.org.
19. "U.S. Foreign Aid to Israel", www.alternativenews.org.
20. "U.S. Foreign Aid", www.ccmep.org.
21. "U.S. Aid: The Lifeblood of Dccupation", www.wrmea.com.
22. Clyde R. Mark. Ibid.
23. "The Israel Lobby is America's Third Party", www.toledomuslims.com.
24. "Pro-Israel Hawks and the Second Gulf War", www.amin.org.